



سه کاف

شماره 39 (در قالب پی دی اف)

بهمن ماه 1382

www.cekaf.com

cekaf@cekaf.com

به اطلاع دوستان و خوانندگان میرساند که شماره بعدی سه کاف در ۱۵ اسفند منتشر میشود.



کورتاژ سیاسی

سعید جون الانه که دیگه پاره بشم

آموزش صحیح مسائل جنسی زگهواره تا...

نامه‌های خوانندگان

محبوبه در شب عروسی

نامه‌ای خطاب به تمامی مدافعین حقوق بشر

با یه فشار محکمی که داد، دیگه تو آسمون بودم

نقش احترام به خود در روابط

مهمانی اریاب و غلام

تو رو خدا مواظب کوچکترها باشین

حرفهای رختخوابی - نی نی

دختر بمی - لادن

حرف دل دختران - مریم

در سایت‌های دیگر چه خبر؟

نگاهی به جنبش زنان و همجنسگرایان - ستون پویا

ضربه‌های عاشقانه

سئول و جواب مسائل جنسی

کورتاز سیاسی

جمهوری اسلامی لاشه متعفن و مرده‌ای است که باید توی آشغال‌دونی انداخته شود، این را مردم می‌دانند. به همین جهت قبل از شروع تحصن نمایندگان در مجلس، اکثریت بزرگی از مردم پیشاپیش تصمیم خود مبنی بر عدم شرکت در انتخابات را گرفته بودند و شروع تحصن نمایندگان اصلاح‌طلب در مجلس فرصتی استثنائی به مردم داد تا از این جرعه طوفانی بپا کرده کار رژیم را یکسره کنند و اجازه ندهند که آخوندها بیست و پنجمین سال حکومت خود را جشن بگیرند. اما افسوس که نیروهای سیاسی مخالف رژیم در نقش دایه کورتاز سیاسی این امکان جلوه کردند و بجای تشویق مردم به غلبه بر انفعالی، مثل همیشه سترون باقی ماندند.

اپوزیسیون در این مسئله عملاً منفعل برخورد نمود و تنها به گزارش اخبار متحصنین بسنده کرد، آنهم با یک حالت دودلی که چکار بکنیم و چکار نکنیم، و نوعی انشقاق و تعدادی هم اظهار خوشحالی بچه‌گانه که مردم از متحصنین حمایت نکردند، اعمالی که برازنده یک نیروی جدی و مدعی آلترناتیو بودن نبوده و نیست. مخالفانی که از نیامدن مردم به خیابانها خوشحال هستند، صرفنظر از اینکه عملاً در کنار اقتدارگرایان قرار میگیرند اما مهمتر از آن از یاد می‌برند که حضور حتی یکروزه مردم در خیابانها تا چه حد در رادیکال کردن شعارها و طرح خواسته‌ها تاثیر دارد، خواسته‌هایی خیلی فراتر از آن چیزی که منشأ حرکت بوده، و از طرف دیگر چه شور و شوق و انرژیهای بالقوه‌ای که آزاد نخواهد کرد.

بحث سربیک فرصت استثنائی پیش آمده است؛ اگر مخالفان رژیم بازیگران واردی در میدان سیاست بودند، میشد با مهارت توپ را از طرف مقابل گرفت و با یک دربیل آن را وارد دروازه حریف کرد. اگر مردم در حمایت از متحصنین به خیابانهای آمدند، اول اینکه ماشین سرکوب اینها به دلیل شرایط شقه بودن رژیم، قادر نمی‌شد بطور کامل در مقابل مردم بایستد، دوم آنکه آمدن مردم به خیابانها، کل جامعه را بصورت فعالی در برابر شورای نگهبان و بالطبع ولایت فقیه - خامنه‌ای قرار می‌دهد و خواسته تأیید صلاحیت خود بخود به شعار انحلال شورای نگهبان، حذف ولایت فقیه (بخوان تغییر در اصل پنجم قانون اساسی) و حذف دیگر گانهایی غیر انتخابی می‌انجامید. سوم انتخابات مجلس خود بخود موضوعیت خود را از دست می‌داد و خواسته‌ها فراتر بر جسته میشد. چهارم، نیروهای مخالف در بیرون رژیم، فرصت تماس با توده‌ها و بردن شعارها و درخواستهای خود به میان اقدشار مردم را می‌یافتند و آنگاه این امکان وجود داشت که رهبری حرکت را از دست اصلاح‌طلبان بگیرند، چه مردم عادی کوچه و بازار، آن شناخت لازم از مخالفان و برنامه‌های آنها را ندارند.

اگر مخالفان چنین توانی را در خود سراغ ندارند و فکر میکنند که تشویق مردم به حمایت خیابانی از نمایندگان متحصن به گرم شدن تنور انتخاباتی منجر میگردد، به ناتوانی خود در شطرنج سیاسی اعتراف کرده‌اند. وانگهی شق تحریم انتخابات همچنان پا بر جا بوده و هست. همچنین این را هم باید توضیح دهند که سیاست بی‌طرفی در این مسئله چه دست‌آورد مثبتی برای حال و روز مردم داشته و دارد؟ تحریم انتخابات؟ این را که مردم می‌دانستند و جدید نیست.

هر چند در صحنه سیاسی امروز ایران نمیتوان هیچ حرف قاطعی زد اما از شواهد چنین برمی‌آید که یک مجلس بی‌بو و خاصیت و ارگانهای زیر نظر "رهبری" و ادامه دیکتاتوری و وضع موجود تا مدتی ادامه یابد. یعنی سناریوی محتمل این است که صلاحیت تعدادی تأیید و تعدادی هم رد شوند، همان سیاست نه سیخ بسوزد نه کباب. مردم هم شرکت نمی‌کنند، ولی چه نتیجه‌ای بدست می‌آید؟ مشروعیت رژیم زیر سؤال می‌رود؟ مگر رژیم مشروعیت داشته که نگران از دست دادن آن بشود؟ در عوض این احتمال هست که یاس و بی‌توجهی به سیاست‌دانا منگبیر بخشی از مردم بشود، بخشی از اصلاح‌طلبان که بطور بالقوه توان بریدن از رژیم و آمدن به جبهه مردم را دارند، عقبگرد خواهند کرد، برای کنار زدن رژیم نگاههای بیشتری متوجه نیروهای خارجی خواهند شد و در آخر این احتمال را هم نباید از نظر دور داشت که ممکن است بخش کوچکی از کسانی که قصد تحریم انتخابات را داشتند در نتیجه همین بی‌عملگی مخالفان، سرخورده و با این فکر که حداقل نگذاریم وضع بدتر شود، به پای صندوقهای رای بروند.

متحصنین اما، دانسته یا نادانسته دست به حرکتی زده اند که آنها را در موقعیتی تاریخی قرار می دهد و این امکان را دارند که حرکت خود را برای خلاص شدن از تمام ساختارهای غیر انتخابی رژیم، از شورای نگهبان گرفته تا ولایت فقیه شورای تشخیص مصلحت و... پیش ببرند و بعد در یک فرآیند به مردم امکان انتخاب رژیم دلخواه خود را بدهند. آنها با یک چنین حرکتی نه تنها اعتماد مردم ایران را جلب و تحسین ملل دیگر را برمی انگیزانند، بلکه دین خود به ملت و کشور را هم ادا خواهند کرد و هم بر سواستفاده و بی اعتبار کردن بیشتر دین و مذهب خود هم نقطه پایانی خواهند گذاشت. هر چند که موضعگیریهای تاکنونی آنان جای خوشبینی آنچنانی باقی نمی گذارد. ولی چنانچه مقاومت اینها ادامه یابد و به دخالت نیروهای سرکوبگر بینجامد، بدون شک مردم فعالتر وارد میدان خواهند شد. اما اگر متحصنین سازش کرده و ثابت کنند که صرفاً برای تأیید صلاحیت خودشان دست به تحصن زده اند، آنوقت نه تنها حمایت از دست رفته مردم را پس نخواهند گرفت که بخشی از خشم و نفرت عمومی از اقتدار گرایان را هم نصیب خود خواهند کرد.

درست بنا به همه مسائل فوق بود که مطلب [حالا وقت حرکت مردم است](#)

را در بالای سایت سکاف گذاشتیم و کماکان معتقدیم که میشود کاری کرد.

در پایان لازم می بینیم به دو نکته اشاره کنیم: یکی اینکه نباید عصبیت و بی اعتمادی مردم نسبت به اپوزیسیون بدلیل عدم همکاری و ایجاد یک جبهه متحد در برابر رژیم را فراموش کرد، همین حالا هم زمزمه‌هایی شنیده میشود که "دنبال یک اپوزیسیون رسمی خارج از نظام ولی داخل ایران (حتی اگر شده در زندان) می گردند"، "آنها" با یک فرآیند آرام و ذهنی و ساختاری که یک شبه قابل پیاده کردن نیست" و در این مدت هم بذار بچاپن و بکشن و بخورن و بریزن و ملک و ملت رو بر باد بدن!!!!!! به همین جهت خیلی مهم است که تحریم انتخابات پیشرو (اگر به آنجا برسیم) نباید فقط به یک درخواست صرف محدود شود بلکه به همراه آن باید اعتماد مردم را هم جلب کرد. برای اینکار بایستی نیروهای مختلف یکبار برای همیشه، منافع گروهی و دسته‌ای خود را کنار نهاده و مصالح ملی کشور را در اولویت قرار دهند و بطور سمبلیک هم که شده یک اطلاعیه مشترکی در تحریم انتخابات و لزوم برگزاری فرآیند منتشر کنند، و گرنه "لنگش کن" گفتن از هر کسی برمی آید.

و نکته دوم اینکه نیاز امروز کشور ما به مراتب مهمتر از دعوا سر نوع حکومت بعد از آخوندهاست. امروز کشور و مردم ما قبل از هر چیز به خلاص شدن از این آخوندهای دیناسورهای، برقراری دموکراسی و تلاش برای جا انداختن مفاهیم مدرنیسم نیازمندند برای رسیدن به اینها تضعیف سنت و شریعت مهم است. لذا نزدیکی و همکاری نیروهای سکولار چه جمهوریخواه و چه مشروطهخواه مهمتر از همکاری و چانه زنی با آن دسته از نیروهای مذهبی سنتی است.

سعید جون الانه که دیگه پاره بشم!

حدود چند ماه پیش با یه دختر خوب تو ایستگاه اتوبوس آشنا شدم. دوستی ما به درازا کشید و بسیار با هم صمیمی شده بودیم، ولی هیچوقت به فکر سکس با همدیگر نبودیم چون من راستش معتقد بودم که باید دوستی به قول قدیمیها صاف و ساده باشه و به قول خود ما جوونای امروزی ابلهانه و قدیمی فکر میکردم. زمان گذشت و من چندی پیش با سایت سکاف آشنا شدم. دیه شب و روزم شده بود مطالعه این مجله و خیلی هم لذت می بردم طوری که نمی تونم بیان کنم ولی خواندن هر کدوم از داستانها خودش برای من یه سکس تمام عیار بود. پس از اینکه تمامی مقالات سکاف از شماره اول تا جدیدترین شماره رو خوندم، دیدم نسبت به دوستی با دختر عوض شد و تازه فهمیدم که چقدر در تاریکی و حماقتی که خانواده‌های ما ایرانی‌ها ما رو دراون

محصور کرده بودند، غرق شده بودم. تصمیم گرفتم که این تاریکی‌ها رو کنار بزارم و دیدی جدید نسبت به روابط با دوست دختر خود داشته باشم، که حتی به اندازه جانم هم دوستش دارم ولی کلاً دیدم عوض شده بود و خودم رو در مقابل دنیایی جدید می‌دیدم. از اینها بگذریم و بریم سر اصل مطلب. خلاصه پس از چند هفته دل‌م رو به دریا زدم و مریم رو به خونه‌مون دعوت کردم، تویه روزی که کانوله رفته بودند عروسی. عدوتم رو قبول کرد و تویه روز سرد زمستونی به خونه ما اومد. پس از احوالپرسی به اتا‌خودم هدایتش کردم و نشوندمش پشت کامپیوتر و مطالبی رو که از سکاف کپی کرده بودم نشونش دادم و نظرشودر مورد سکاف ازش پرسیدم. ط‌فلکی خشکش زده بود که واقعاً همچین مطالبی رو داشت میخوند چون در جواب سئوالم گفت که باورش نمی‌شده که یه سایتی هم وجود داشته باشه که تا این حد جوونار و روشن کنه. من هم نظر خودمو اعلام کردم. و تازه فهمیدم که چقدر بهم علاقمند تر شده ایم چون فهمیدیم که میتونیم از هم لذت‌های دیگه‌ای هم بگیریم از دست دادن و روبوسی همیشگی ببریم. پس از اینکه با هم درد دل کردیم بغلش کردم و با هم روی تخت دراز کشیدیم. من اول اون رو و تو آغوشم گرفتم و بر لبه‌هایش بوسه می‌زدم و اون هم فقط می‌لرزید از شدت لذت. درست در همین لحظه بود که یهو صدای در شنیدم. رنگم پرید. مریم بیچاره هم در دست‌های من مثل شکری در دست یک شکارچی می‌لرزید، از ترس اینکه کی اومده. بلافاصله مریم رو و چپوندم زیر تخت و پریدم بیرون از اتاقم. دیدم بابامه. بهش گفتم بابامگه شما نباید عروسی باشید؟ گفت چرا، موبایل رو جا گذاشته‌ام. با شنیدن این حرف خیالم راحت شد. چون فهمیدم که زود میره. همین‌طور هم شد. با خوشحالی به سمت تخت برگشتم و خم شدم تا زیر تخت رو نگاه کنم. مریم زیر تخت نبود، یهو دیدم از پشت سرم دو تا دست منو گرفتند. جا خوردم. مریم بود که منو از پشت بغل کرده بود. برگشتم و در آغوش گرفتمش و حسایی همدیگه رو احساس می‌کردیم و لبه‌های همدیگه رو می‌بوسیدیم و توهمین حال یواش یواش به سمت تخت رفتیم. تصمیم گرفتم که کل را ادامه بدم چون دیگه طاقتم داشت تموم میشد. به مریم گفتم، مریم جان هنوز هم عقایدت سکافیه؟ با اشتیاق گفت برای همیشه! من هم از شنیدن این حرف به ذوق آمدم و یک آن بی جنبه‌گی ام گل کرد؛ کیرم رو در آوردم و مثل این آدم‌های احمق تازه به دوران رسیده جلوش گرفتم و بهش گفتم که بمالش! بدبخت مریم یکه خورد ولی خیلی سریع برق شهوتی که در چشمانش میدیدم کار خودش رو کرد و با دو دستش شروع کرد به مالوندن و خوردن کیرم. من هم که دیگه در اوج لذت بودم وحشیانه موهاشو چنگ می‌زدم. بعد از اینکه حسایی به کیرم حال داد، بهش گفتم بزار لباسهامونو در بیاریم تا هردومون راحت باشیم. موافقت کرد. هر دو لخت شدیم و دوباره همدیگه رو در آغوش گرفتیم. شروع کردم به مالوندن سینه‌هاش تا اونهم با کیرم ور میرفت. یه مدت بعد رفتم سراغ کسش. خیس بود، شروع کردم به لیسیدن. خدای من چقدر داغ بود. حسایی سر و صدای مریم در اومده بود. من دیگه طاقتم تموم میشد. به مریم گفتم مریم من دیگه دارم می‌میرم، میشه کار اصلی رو بکنیم. برگشت و با چشمای خمارش نگاهم کرد و گفت سعید جان من دو ساعته منتظر کار اصلی هستم. من هم از خدا خواسته قوطی کرم و کاندوم رو از بالای تخت برداشتم. اول کاندوم زدم و بعد یه خورده کرم از رو کاندوم به کیرم مالیدم و یه کم هم به کون مریم زدم. بعد یواش یواش کیرم را به کونش می‌مالیدم که یهو مریم گفت سعید چکار میکنی؟ تمومش کن دیگه! من هم از خدا خواسته مثل وحشیها کیرم رو یکدفعه تا ته کردم تو کونش؛ بدبخت از شدت درد نفسش بند اومد و گریه‌اش گرفت. من هم مثل سگ پشیمون شدم. بعد از ش معذرت خواهی کردم و شربت براش آوردم تا بخوره و حالش جا بیاد. اون هم خورد و خیلی زود شارژ شد. بعد دوباره شروع کردم رو کونش کار کردن، ولی این دفعه دیگه با احتیاط وارد عمل شدم و با دقت کل می‌کردم؛ خیلی حال می‌داد چون مریم هم حسایی حشری شده بود و آه و ناله می‌کرد. حسایی کیر کفتم تو کونش جاخوش کرده بود؛ هی، یکردمش و از شدت اضطرابی که داشتم آبم نمی‌اومد تا اینکه مریم دیگه صداس در اومد؛ گفت که سعید جون الانه که دیگه پاره بشم.

من هم به خاطر اینکه ناراحت نشه کیرمو در آوردم و کاندوم رو از روش برداشتم و انداختم دور و کیرمو دادم دستش. اونم شریع کرد برام جلق زدن تا اینکه آیم اومد و ریخت روی بدن لخت و ضریفش. بعد با هم بلند شدیم. یه زنگ به موبایل بابام زدم تا مطمئن بشم که دیر خونه میان و بعد که مطمئن شدم با هم به حموم رفتیم و اونجا هم دوباره یه سکس دیگه با هم انجام دادیم و دوش گرفتیم و اومدیم بیرون و با هم قهوه خوردیم. بعد مریم گفت که باید بره. من هم با نهایت لذت اونرو در آغوش گرفتم و باهاش خداحافظی کردم. بعد از اون روز ما چند بار دیگه هم سکس داشتیم. در پایان یه چیز رو میخوام به تمامی جوونای ایرانی بگم و اون هم اینه که دوستان خودم، چه دختر و چه پسر بدونید که سکس داشتن با دوست خود از جنس مخالف نه تنها کار دوزخ شأن و زشتی نیست بلکه خیلی هم احساسی و لذت بخش است و باعث میشه که دختر و پسر بیشتر بار و حیات و چیزهایی که اونها رو در سکس داشتن ارضا میکنه، آشنا بشن. من به شخصه خودم با اینکه با مریم سکس داشتم نه تنها محبتم بهش کم نشده که مثلاً با خودم بگم که حالا که اون با من سکس داشته با هزار نفر دیگه هم حتماً داشته. نه بحث این حرفا نیست. ما جوانها باید به هم اعتماد کنیم و به هم اطمینان بدیم که من فقط با تو دوست هستم و فقط از سکس با تو لذت میبرم. من به حدی برای مریم احترام و ارزش قائلم که از صمیم قلب دوستش دارم و حتی قصد ازدواج با همرو داریم، بدون ذره‌ای بدگمانی و این نظر رو میتونم داشته باشم که به گذشته فکر نکنیم که من با کس دیگه‌ای بوده‌ام یا نه و یا مثلاً طرف مقابل من با کسی سکس داشته. این بود حرف دل من.



آموزش صحیح مسائل جنسی زگهواره تا.....

هیچ کودکی نباید بخاطر طی مراحل رشد و یادگیری خود تنبیه شود.

کنجکاوی و پرسش صادقانه، یکی از خصوصیات کودکانه است. برای آنها هیچ چیزی تابو نیست، بدون ترس و حتی بدون در نظر گرفتن موقعیت سئوالی که به ذهنشان می آید را از بزرگترها می پرسند و جواب صادقانه میخواهند.

یکی از دغدغه‌های پدر و مادرها این است که نمی دانند درباره چه چیزی با آنها حرف بزنند، چه چیزی را

بگویند یا نگویند، یا واکنش مناسب در برابر کنجکاوی و سئوالات فرزندانش - که گاهی حتی باعث سرخ شدن والدین هم میشوند، کدام است. معلمان دبستانها و راهنمایی هم با چنین مسائلی مواجه هستند، بخصوص وقتی دانش آموزی یکپه سئوالی را مطرح می کند که انتظارش را نداشته ایم. در کشور های پیشرفته برنامه ها و دروس خاصی توسط مسئولین و با کمک متخصصان امر تهیه شده و در اختیار والدین گذاشته میشود، همچنین ساعاتی از کلاسهای درسی را به دیدار متخصصان امور جنسی با دانش آموزان اختصاص می دهند که طی آن هر دانش آموزی راحت میتواند سئوالات خود را مطرح و جواب مناسب بگیرد. هر چند دانش آموزان ما از چنین امکاناتی محروم هستند اما با اینهمه نمیتوان انکار کرد که کودکان و نوجوانان ایرانی همانند سایر همسالان خود در کشورهای دیگر سئوالاتی از جمله در باره سکس در ذهن خود دارند و در نتیجه معلمان و والدین گاهی با پرسشهایی در زمینه مسائل جنسی، از جانب کودکان مواجه میشوند.

مطلب زیر جهت پاسخ گویی به این نیاز عمومی و اجتماعی تهیه شده است.

نظروانسانشناسان، مشاوران امور تربیتی و دیگر متخصصان، و همچنین تجربه فردی خود ما همه دل بر این دارند که شخصیت انسان از همان لحظه تولد در کنش و واکنش با محیط و انسانهای دور و بر شکل میگیرد و یک مسئله یا حادثه ای هر چند برای بزرگسالان کم اهمیت اما میتواند تاثیرات منفی یا مثبت عمیقی در شخصیت کودک گذاشته طوری که در تمام طول زندگی با او همراه میشود. از طرف دیگر، همه ما می دانیم که برای ایجاد جامعه ای در جهت آگاهی، برابری و عدالت جنسی، تربیت انسانها از همان دوره کودکی حائز اهمیت زیادی است. از طرفی هم همه ما دوست داریم که فرزندانمان سالم و با آموزشهای صحیح تربیت کنیم. طوری که در آینده افرادی با اعتماد به نفس، مستقل، آگاه به حقوق خود، با مسئولیت و محترم باشند. ما نمیخواهیم که کسی به فرزندمان تجاوز کند، میخواهیم او را از معرض خطرات احتمالی همچون عفونتها و بیماریهای مقاربتی یا بارداری ناخواسته به دور نگه داریم. ما مسئولیت آماده کردن خردسال برای ورود به سن بلوغ و بعدها ورود به اجتماع، گرفتن مسئولیت و تشکیل خانواده آماده کنیم. سکس و مسائل جنسی یکی از اولین مسائلی است که خیلی زود یعنی در همان شروع سن بلوغ ذهن خردسالان را به خود مشغول میکند، پس چه بهتر که در برنامه تربیتی خود، موضوع جنسیت را هم فراموش نکنیم. و همانطور که گفته شد هدف این نوشته کمکی هر چند اندک به حل مسئله است.

جنسیت چی هست؟

همه ما یک موجود جنسی - جنسیتی (سکسی) هستیم: + بدن ما و چگونگی کارکرد آن + جنس ما (زن یا مرد، پسر یا دختر)

- هویت جنسی ما (احساس خود ما از مذکر یا مؤنث بودنمان)

- گرایش جنسی ما (به کدام جنس گرایش داریم - جنس مخالف، موافق یا هر دو)

- برداشت و ارزشگذاری ما از مسائلی مثل زندگی، عشق، احساسات و انسانهای دیگر در زندگی امان. جنسیت ما در احساس و تلقی امان از همه مسائل فوق و نوع رابطه ما با محیط اطراف تاثیرگذار است.

چرا خردسالان اطلاعات در باره جنسیت دارند؟

فهم یک فرد از جنسیت به او کمک میکند که هم احساسات گنگ و مبهم خود را بهتر بفهمد و هم از عهده فشار گروهی و دستان همبازی خودش بخوبی برآید، او همچنین امکان می یابد که بهتر بر زندگی خود مسلط باشد و رابطه بهتری آنطور که خود میخواهد با دستانش برقرار کند. علاوه بر آن، اطلاعات جنسی در حفظ و مصون نگه داشتن خردسالان از تعدی و تجاوزات جنسی دیگران بسیار مؤثر است. کودکان از همان لحظه تولد به شکل خاص خود و متناسب با امکانات، با وجوه مختلف زندگی از جمله

جنسیت آشنا میشوند. کانون خانواده میتواند من‌ترین و مناسب‌ترین محل یادگیری باشد. پدر و مادر میتوانند از همان ابتدا به فرزند خود کمک کنند که احساس و دید خوبی نسبت به مسائل جنسی خود داشته باشد. این پایه اعتماد فرزند به والدین را مستحکم میکند و به او توان پرسش در باره مسائل ذهنی خود در مورد محورهای مختلف زندگی را به او میدهد.

اگر والدین از صحبت درباره سکس احساس راحتی نکنند؟

خیلی‌ها از والدین این مشکل را دارند، پس شما تنها نیستید. علتش هم تا حدودی معلوم است:

- به ما یاد داده اند که اصلاً کلمه سکس یک حرف کثیفی است.
- بعضی والدین از صحبت کردن میترسند چون خود خیلی از چیزها در مورد سکس را نمی‌دانند.
- برای خیلی از والدین پذیرش اینکه فرزند خردسالشان هم یک موجود جنسی است، کار آسانی نیست. خیلی از والدین خودشان از سکس وحشت دارند و از اعتراف به اینکه خودشان یک موجود جنسی=سکسی هستند، میترسند چه برسد که بخواهند با فرزند خود هم صحبت کنند.
- بعضی‌ها از تماس و نزدیکی (گاهی آغشته به احساس جنسی مبهم) بین فرزند و والدین میترسند. ولی همیشه شروع کرد، حتی با یک جمله ساده مثلاً "حرف زدن از این چیزها برای من سخت است چون پدر و مادر خودم هیچوقت درباره این چیزها با من حرفی نزدن، اما من می‌خواهم که تو حس کنی که یکی را داری که بتونی راحت باهاش حرف بزنی. من می‌خواهم که تو حس کنی از هر جهت به نیازهاش بها میدیم" و.....

احساس شخصی خود را پنهان نکنید چون کار بدتر میشود. یک صحبتی را شروع و همینطور ادامه دهید و از همان ابتدا با او راحت و همراه با سعه صدر. فقط یادتان باشد که اطلاعات درباره جنسیت و مسائل آن مثل تهیه غذا و مهر و محبت لازمه زندگی فرزندان ماست.

بچه‌ها چی می‌خوان بدونن؟ چی نیاز دارن که بدونن؟

عمده‌ترین چیزی که بچه‌ها می‌خواهند بدانند این است که آیا نرمال و طبیعی هستند یا نه. بزرگسالان و بخصوص والدین باید به کودک خود یاد بدهند که مثل دیگران نبودن یک امر کاملاً نرمال و طبیعی است. اینکه همه مثل هم نیستند و متفاوت بودن امری است عادی. این بار سنگینی را از دوش فرزند بلند میکند. و علاوه بر آن احترام به تفاوتها در بین آدمیان را هم یاد می‌گیرد.

چه وقت باید شروع کرد؟

از اون لحظه‌ای که فکر میکنی کودک چنین پیامهایی (جنسی) را دریافت میکند و راستش را بخواهید کودک از همان لحظه تولد به نسبت خودش با این مسائل روبرو میشود. اما اگر زودتر از این شروع نکرده‌ای، ناراحت نباش، هر جا جلوسرر بگیری فایده است. فقط سعی نکن که "جبران گذشته" بکنی و همه چیز را یکمرتبه به فرزند خود منتقل کنی. مهمترین مسئله این است که هر وقت فرزند مایل به صحبت باشد بداند که کسی هست که به حرفهایش گوش دهد و اگر سئوالی دارد بدون ترس، از والدین خود بپرسد.

از تولد تا دوسالگی

روانشناسان کودک این رو میگویند که یادگیری و آموزش کودک از لحظه تولد شروع میشود و والدین با اعمال و رفتار خود باعث میشوند که کودک احساس آرامش و امنیت بکند یا نکند. چگونه؟ از راه:

- چگونگی در بغل گرفتن کودک، چگونگی نوازش او، چگونگی برخورد با گریه‌هایش و پاسخ دادن به نیاز او، چه شکلی به او غذا می‌دهیم، شکل صحبت با او و لحن حرف زدن، به او اجازه دادن یا ندان که هر جای بدن خود را لمس کند و با آن آشنا شود طوری که خودش بتواند به یک برداشتی از بدن خود برسد و غیره.

اگر همه کارهای فوق و کلاً مواظبت و نگهداری از کودک را همراه با مهر، محبت و عشق به او انجام دهیم، آنوقت خود بخود راه برای رشد جنسیت سالم او هموار کرده ایم. خیلی از ماها شاهد والدینی بوده ایم که چگونه به گریه کودک خود بی توجهی میکنند، یا داد کشیدنها سر کودک خردسال و ...

انسان از همان کودکی به کشف بدن خود می پردازد، دست و پا می زند، دستهای خود را به قسمت های مختلف بدن خود میزند و خیلی زود یاد میگیرد که دست زدن به آلت تناسلی احساس خوبی در او تولید میکند. باید اجازه چنین لذتی به کودک داده شود. چون این یک مرحله طبیعی رشد اطفال است، اما اگر سرشان داد بزیم یا روی دستشان بزیم، آنها باز این عمل را دوباره تکرار خواهند کرد ولی فقط همراه با احساس گناه یا عذاب وجدان از کار خود در آینده هم به ما اعتماد نمی کنند و برای یافتن پاسخ سئوالات خود در سالهای بعد به ما رجوع نخواهند کرد و شاید از همین لحظه جنسیت را برای او در آینده زهر کرده ایم.

همچنین یادمان باشد که در مرد دفع مدفوع یا درار به هیچوجه کودک را نباید ملامت کرد، بلعکس آنها باید یاد بگیرند که این چیزها کاملاً عادی، طبیعی و لازمه سلامتی اند. کم نیستند پدر یا مادری که وقتی متوجه میشوند طفلشان خود را خیس کرده، اولین کارشان کتک زدن کودک است. امری که نه تنها از نظر اخلاقی غلط است بلکه از جنبه تربیتی هم بسیار زیانبار میباشد.

از سه تا پنج سالگی

در حوالی سه سالگی کودک به این شناخت میرسد که آلت تناسلی زن و مرد با هم فرق دارند (شناختی در حد خودشان نه شناخت بزرگسالان). متخصصان تربیت کودک معتقدند که والدین باید همانطور که در باره دست و پا و دماغ و انگشتان با کودک ۳-۵ ساله حرف میزنند باید به همان شکل و سادگی هم در باره تفاوت جنسی آنها صحبت کنید، خیلی عادی و معمولی. حتی باید اسم صحیح آلت جنسی را هم بکار برد. (ما ایرانیان واقعاً کمبود کلمات داریم). کودک با شکل عجیبی نسبت به بدن والدین خود و همینطور بدن کودکان دیگر کنجکاو هستند، حتی گاهی "دکتر" شده و به بدن طرف مقابل "مریض" دست می کشند یا حتی ممکن است به آلت تناسلی طرف دست بزنند این هم یک مسئله عادی در این مرحله از زندگی است. آنها با اینکار اختلافات و تشابهات خود با دیگران را کشف میکنند، پله ای از مراحل یادگیری جنسی. ممکن است والدینی اجازه چنین کاری را به کودک خود ندهند، اما به هیچوجه نباید آنها را تنبیه کنند. هیچ کودکی نباید بخاطر طی مراحل رشد و یادگیری خود تنبیه شود. چه کسی گفته که برای ولادتن کودک (یا هر انسانی) به انجام اعمال خوب، باید اول آنها را به حس تحقیر و توهین واداشت؟ به آخرین باری که در زندگی خود تحقیر شدید یا مورد توهین قرار گرفتید فکر کنید، آیا توهین و تحقیر باعث شد شما بهتر شوید؟ بسیاری از کودکان آلت جنسی خود را برای لذت بردن لمس میکنند. بعضی از متخصصان تربیتی کودک بر این باورند که کودکان در این سن و سال حتی دست به استمناء میزنند و والدین نباید مانع کار آنها شوند فقط باید به آنها یادآوری کرد که در خلوت خود اینکار را بکنند.

معمولاً بعد از سه سالگی، کودک در باره اینکه بچه چطور درست میشود یا "از کجا آمده" از والدین خود سؤال میکند. متأسفانه بسیاری از والدین اینگونه سئوالات فرزندان خود را جدی نمیگیرند و با مسخره یا خنده یابی توجهی و حتی پر خاش جواب می دهند. همانطور که گفته شد همه این کنجکاویهها و سئوالات متفاوت در سنین مختلف دال بر این است که کودک در کنار مسائل دیگر پله های آموزش جنسی خود را طی میکند. پس در برابر چنین سئوالی که بچه یا خودش از کجا آمده، بدون نیاز به ورود به "کلاس فشرده بارداری و زایش"، خیلی ساده میتوان این جمله را گفت که بچه در محل مخصوصی در داخل شکم مادر بوجود می آید و رشد میکند" و به مرور سالها کم کم اطلاعات بیشتر و جزئی تری به او داد طوری که قدرت هزم آنها را داشته باشد.

ممکن است کودک در چهار سالگی به یکی از والدین خود بیشتر جذب شود، حتی پیش می آید که کودک به پدر یا مادرش که از او دور است کشش بیشتری پیدا کند. یا حتی شاید کودک در این سن و سال نسبت به یکی از والدین خود احساس حسادت کند و ممکن است به والدین همجنس خود یا والدین از جنس مخالف خود نزدیکتر شود. هیچکدام از اینها به معنای ابرزا علنی گرایش جنسی کودک در آینده نیست که مثلاً اگر

فرزند دختر به مادر خود کشش بیشتری داشته باشد فکر کنیم که در آینده لزبین میشود، نه اینطور نیست. پس بهتر است بگذارید که او (کودک) احساس راحتی کند فارغ از اینکه به سمت کدامیک از والدین خود کشش بیشتری دارد. اگر کودک با همسن و سالان خود بازی میکند، آنها را بخاطر داشتن "دوست دختر" یا پسر "مسخره نکنیم در چهار سالگی ممکن است کودک بخواد که روی تخت تو بغل والدین خود بخوابد، حتی گزارشاتی هم هست که کودک در چنین مواقعی خواستار این شده که والدین خود را لخت ببیند. تعیین حد و مرز به یک شیوه درست خوب است، اما کودک را تنها بخاطر ابراز یک خواسته نباید تنبیه کرد.

از پنج تا هفت سالگی

در این سن، کودک نزدیکی خود با والدین را قطع میکند. او حالا به نرینه یا ملدینه بودن خود رسیده و میخواهد که استقلال خود را نشان دهد. وقتی با کسی راه میروید ممکن است نخواهد دست آنها را بگیرد، یاد باره نرینگی/مادینگی خود "پز" بدهد همین است که آنها شاید ادعا کنند که از جنس مخالف خود تنفر دارند. همه اینها طبیعی است، و اصلاً نباید اسباب نگرانی والدین شود و نباید خود کودک را سرزنش کرد. کودکان در سنین کودکی کستانی ممکن است خجالتی باشند و سئوالی نکنند اما این بمعنای سئوال نداشتن آنها نیست. در این سن و سال خطر شدیدی کودک را تهدید میکند و آن تعدی و یا حتی دست درازی و تجاوز جنسی از جانب بزرگترها پس صحبت درباره این مسائل در این دوره سنی خیلی مهم است و اینکه چطور در برابر تعدی و دست درازی احتمالی دیگران یا بیمارها و غیره از خود مواظبت کنند.

بعضی از نوباوه گان دارای فانتزیهای در مورد والدین (هر دو جنس) خود دارند و این باعث احساس گناه یا عذاب وجدان آنها شود. خوب است که به شکل مناسبی به کودک خود فهماند که صرف داشتن فانتزی به این معنا نیست که این چیزها حتماً اتفاق می افتند چنین اطمینان دادنی خیال او را راحت میکند.

از هشت تا دوازده سالگی

وقتی فرزند به این سن برسد، باید همه اطلاعات درباره عادات ماهانه، استمناء، احتلام در خواب و دیگر علائم رشد به او داده شود. کودکان در این سن بلر دیگر دچار نگرانی میشوند که آیا "نرمال" هستند یا نه، پسرها در بله اندازه و طول آلت تناسلی خود دچار دغدغه و حتی اضطراب میشوند، دخترها در بله اندازه و شکل سینه خود دچار دلهره میشوند. پس خیلی مهم است که والدین به این مسائل فرزندانشان خود در این سن توجه کرده و با دادن اطلاعات درست، در رفع نگرانی و دلهره اشان بکوشند و به آنها اطمینان دهند که همه انسانها مثل هم نیستند و متفاوت بودن طبیعی است (مثل شکل و قیافه، انگشتان دست، بینی، سینه و...). بچه هادر سنین هشت تا دوازده سالگی، اغلب خود را با دوستان همبازی و همکلاسیان خود مقایسه کرده و سعی میکنند از آنها تقلید کنند یا مثل آنها باشند، تا مناسب حلقه دوستان خود شوند. این هیچ اشکالی ندارد اما آنها را باید تشویق کرد که مستقل فکر کنند و نه بر اساس سلیقه دوستان بلکه بنا به سلیقه فردی خودشان لباس بپوشند، یا عمل کنند.

بچه های این سن و سال از تغییراتی که در بدنشان اتفاق می افتد، هم ممکن است وحشت کنند و هم با علاقه و کنجکاوی با آن برخورد نمایند. حتی گاهی به آلتها هم دیگری (از دو جنس) دست می زنند. این عمل آنها با زوال برگرایش جنسی آنها به جنس موافق یا مخالف نیست بلکه اینکار را برای اطمینان یافتن بر اینکه خودشان "طبیعی" هستند، انجام می دهند.

بیشتر بچه های دوازده ساله آمادگی هم اطلاعات مربوط به تولید مثل یا روابط جنسی و دوستی را دارند. پس دادن اطلاعات در مورد بیماریهای ناشی از مقاربت جنسی، بارداری احتمالی در این سن، عواقب آن، اهمیت استفاده از کاندوم و چگونگی کاربرد آن ضروری است. خوب است که هنگام آموزش این مسائل آنها را به زندگی خود جوان ربط داد مثلاً بارداری ناخواسته یعنی چه، چه مشکلاتی برای خود او بوجود می آورد. همه این اطلاعات عام هستند و باید به هر دو جنس داده شود، اینطور نیست که مثلاً استفاده از کاندوم را به پسر و بارداری را به دختر یاد دهیم. این بدآموزی میشود. بهتر است که از همان ابتدا مسئولیت دو طرفه و متقابل را به آنها آموزش داد.

سیزده تا نوزده سالگی

اگر والدین به تجربیات خود نگاه کنند که در نوجوانی و جوانی چه سئوالاتی توی ذهنشان بود و والدین خودشان چه بر خوردی با آنها داشتند، آنوقت سعی کنند که اشتباهات نسلهای قبل را تکرار نکنند و خود پدر / مادر بهتری باشند، کمک بزرگی به فرزندان خود می کنند.

خیلی پیش می آید که نوجوان / جوان در حلقه دوستیهای خود، غیر مستقیم تحت فشار قرار بگیرد، اطلاعات جنسی غلطی به او داده شود، داشتن سکس زیاد با این و آن، سیگار کشیدن و یا استعمال مواد مخدر را علامت بلوغ و ورود به دنیای بزرگتر هایداند، حتی بعضی افراد داشتن سکس زیاد را وسیله ای برای "قهرمان" گروه شدن میدانند، یا بعضی از دختران بر خلاف خواسته خود و صرفاً برای رضایت یا بدست آوردن دل دوست پسر قبلی یا فعلی خود، تن به سکس می دهند. داشتن رابطه اطمینان بخش و محکم با والدین با پیش زمینه مثبتی که در سالهای قبل پایه ریزی شده، سپر دفاعی خوبی است برای نوجوان در بیرون به مسائلی که نوجوان در این سالها با آن روبرو میشود هم اهمیت دهند. از جمله: خانه. اما وظیفه والدین به اینجا ختم نمیشود، بلکه باید

مهمترین چیزی که نوجوان با پدید آمدن بگیرد **نه** گفتن است و چگونه گفتن آن. بعد **سکس مطمئن** یعنی چه و چرا باید آن را اید گرفت. تاکید بیشتر بر **بیماریهای مقاربتی**، اینکه **مسئولیت** یعنی چه و چرا نه تنها برای زندگی خود بلکه در برابر **سلامتی دوست خود** هم باید احساس مسئولیت کرد. نوجوانان نیاز به این دارند که به آنها آموزش داده شود که چطور رابطه ای را با دوست دختر / پسر خود برقرار کنند که نه احساس خودشان **جریحه دار** / رشودونه احساس طرف آنها. آنها همچنین باید به مسئولیت خود در برابر **انتخابی** که میکنند، واقف باشند.

به هر شکل مناسبی که خود بهتر میدانید این چند نکته را با فرزند خود مطرح کنید که آیا چیزی در باره بیماریهای که از راه جنسی منتقل میشن، میدانند یا نه؟ و اینکه چطور باید از خودش مواظبت کند. آیا برای داشتن دوست دختر / پسر تحت فشار دوستانش قرار دارد؟ آیا به حد و مرز خود در رابطه دوستی توجه میکند؟ حد و مرز دیگران را محترم میشمارد؟ آیا به حد نیاز خود اطلاعات جنسی صحیحی دارد؟ آیا سئوالی تو ذهن داری که نمیدانی از کی بپرسی؟ و در پایان مروری بر چند نکته:

- یادتان باشد که با تهدید یا ترساندن چیزی که حل نمیشود هیچ، بدتر هم میشود.
- برای کمک به فرزند خود، باید به فکر دوستان آنها هم باشید، پس اگر مطلب فوق و یا دیگر مقالات سکاف را مفید می دانید، آنها را به والدین دوستان فرزندانتان برسانید.
- در صحبت با کودکان این را برایشان روشن کنید که مسئله صحبت از سکس نیست، مسئله صحبت از بدن آنهاست و اینکه چگونه کار می کند. "شاید بگی که این چیزها دوس نداری و هرگز سکس نخواهی داشت، ولی حرف مادر باره سکس نیست بلکه در اینباره است که بدن چگونه کار می کند و مسئله بهداشت فردی و اجتماعی است."

- به آنها بگوئید که خجالت نکشند. مثل یک دانشمند به مسئله نگاه کنند، وقتی یک دانشمند به موضوعی برخورد می کند می گوید: جالبه، باید بیشتر درباره اش فکر کنم، سئوال میکند و....
- کاندوم به آنها نشان دهید، بگذارید به آن دست بزنند، اگر هم بخواهند مثل بادکنک با آنها بازی کنند، هیچ اشکالی ندارد، یک مقدار شوخی و مزاح بد نیست. این باعث میشود که آنها احساس خوبی نسبت به کاندوم داشته باشند و در آینده در کار برد آن مانع ذهنی نداشته باشند. ولی با زبان ساده به آنها بگوئید که برای چه کاری از آنها استفاده میشود و حتی چگونگی استفاده از آن را هم نشان دهید (ابتکار با خودتان ولی نه اینکه روی خودتان آزمایش کنید)

- بزرگترها ممکن است درباره استمناسئوال کنند، یا چنین سئوالی در ذهن آنهاست اما جرئت پرسیدن ندارند. خود پیشقدم شوید و استمنارابرایشان تعریف کنید: هر عملی که فرد برای لذت بردن و خلاص شدن از فشار، با آلت خودش انجام می دهد، استمناسئوال است. حتی ممکن است یکی سئوال کند که اینکار را در

کجا باید انجام داد. جواب صحیح این است که هر جا که خودت مناسب می دانی ولی باید تو خلوت خودت انجام بدی.

امیدواریم که مطلب فوق بدرتان بخورد، علاقمندان به مطالعه بیشتر میتوانند به شماره های قبل سکاف مراجعه کنند.

نامه های خوانندگان

بخوانید و بخندید (محمد)

یک خبر جالب از ویژه نامه ی حکیم در روزنامه جام جم بتاریخ سه شنبه ۹ دیماه، صفحه ۳: میزان دسترسی مردم به وسایل بهداشت باروری بیش از ۸۰ درصد است. دکتر محمد سلامتی: رئیس اداره تنظیم خانواده وزارت بهداشت اعلام کرد: میزان دسترسی مردم دنیا به وسائل تنظیم خانواده بهداشت باروری باید تا سال ۲۰۰۵ به ۶۰ درصد و تا سال ۲۰۱۵ به ۱۰۰ درصد برسد؛ اما ما امروز می توانیم ادعا کنیم که میزان دسترسی مردم کشورمان به وسائل بهداشت باروری بیش از ۸۰ درصد است. با این تفسیر ما هم اکنون از دنیا در سال ۲۰۱۰ هم جلوتر هستیم!!!!!! نمی دانم اینها با چه پروئی این حرفها را به مردمی که در همین جامعه زندگی میکنند، می زنند؟ فعلاً به امید روزی که همه آزاد باشیم فقط حرف اینها را بخوانید و بخندید.

مردم کجا و ما کجا؟ (از تینا)

سلام به همه. موضوعی که میخوام درباره اش صحبت کنم پرده بکارت است که این ایرانیها مثل اینکه دارن خودشونو براش می کشن. بابا برین ببینن مردم تو بقیه کشورها دارن در ره توسعه کشور خودشون چیکار میکنن، بعد ما ایرانیا هنوز در این فکریم که دختر باید پرده داشته باشه، بعدش من فکر میکنم اگه واقعاً به پسر یه دختری رو دوست داره، دیگه داشتن یا نداشتن پرده براش مهم نیس و حتی اگه اون دختر بچه هم داشته باشه، اصلاً برا پسر مهم نخواهد بود. و من فکر میکنم این خود دخترا هستن که رو این موضوع زیاد حساسیت نشون میدن چون اگه واقعاً بیشتر دخترا بخوان قبل از ازدواج سکس داشته باشن خوب پسرا چاره ای ندارن جز اینکه بخوان از بین همین دخترا یکی رو انتخاب کنن یا اینکه بدون خانم بمینن. دیگه این عقیده منه و خیلی وقته فکر میکنم که ما ایرانیها خیلی آدمهای با فرهنگ هستیم البته من کاری ندارم که این آخوندها همه چی رو خراب کردن، برا همین این به نوع بی احترامی به من هستش که بخوان زنهارو تنها بخاطر پرده اشون زیر سؤال ببرن.

بابا ما آدمیم، ما جوونیم (محمد)

نمیدونم چرا این نامه رو واسه شما میفرستم. به هر میل زدم جواب نداد. من یه پسر ۱۹ ساله هستم و یکسال پیش گواهی نامه گرفتم. از خانواده نسبتاً مذهبی هستم که از چنگی یه مشت کس شعر به من تحویل دادن. بر سر اصل مطلب. چند روز پیش که رفته بودم حوزه نظام وظیفه تا معافیت بگیرم، بعد از کلی

سر و کله زدن با این جماعت کون پاره، هیچی عاید نم نشد، جز اینکه ۵-۴ تا فحش شنیدم. داشتم می اومدم خونه و آهنگ جدید سی و شش را گذاشته بودم. بیهو نمیدونم چی شد که از بغل ماشین نیروی انتظامی رد شد. م. بیهو دیدم با اون صدای وهشی میگه مزدا بزن بغل. من هم زد م بغل. گفت گواهینامج و کارت ماشین. داد م، بیهو دیدم که بر گه رسید داد و گفت فلان روز برو مفسد اجتماعی ماشین رو بخوابون مدرک بگیر. بعدش گاز داد و رفت. من هم حاج و واج مونده بودم، آخه مگه من چی گناهی کرده بودم که باید میرفتم مفسد اجتماعی. به نظر شما من کاری انجام داده بودم که بشه اسم فساد رو ش گذاشت. من فقط داشتم ضبط گوش میدادم، اونم تو ماشین، اونم تنها و اونم با شیشه های بالا، ولی واقعاً این ظلمه. چرا ما مردم باید اینهمه بد بخت باشیم، اصلاً این مملکت ما داریم؟ عوض اینکه برن دزد و قاچاقچی و قاتل رو بگیرن اومدن گیر میدن به ما جوونا که که چی؟ صدای ضبط زیاده. یه دور دو دقیقه تو ایران زمین و جردن و با یه دختر حرف میزنی، دلخوشی دیگه ای که نمونده. یا وقتی میخوای بری بیرون زود میگی کجا؟ حتماً میخواین برین فسق و فجور. بابایکی نیست به اینا بگه بابا ما آدمیم، ما جوونیم. بشینیم چکار کنیم؟ حرفای این آخوندای... و گوش بدیم؟ که دارن از پول کمک به زلزله بم شکمشونو پر میکنن. بخدا قسم که ایناس باید یه روزی جوابگو باید بشن. دیگه نمیدونم چی بگم فقط اینو بگم که خیلی بدبختیم و خدا خودش ما رو از دست این کس کشها نجات بده.

همه چنارهای دنیا تو کس و کون سکاف (گل پسر بسیجی)

ارزش سلام کردن و ندادن، یعنی اصلاً لیاقتشوندلر. آره نخون، میدونم هیچ موقع به فکر نجس اتون اجازه نمیدین این چیزار و بخونه، هدفتون خیلی مقدسه، خیلی! آخه بدبخت کانگرو توایی که اسمتو گذاشتی عقل کل، بیچاره حال گیریم که خاتمی بعد رو غهبایی هم گفت تو رو چه که سید اولاد پیغمبر گفتن، اصلاً چطور به خودت اجازه میدی اسم پیامبر رو به زبون نجست بیاری، تا کجا میخواید ادامه بدید بیچاره ها. آخه شما که تو مسائلی که خودتون درگیرش هستین منظور همین کیر و کوس اتونه، چه به سیاست، همینکه خودتونو بکنین خودش بسه. بهر حال در آخر تمام درختهای پایتخت و نه اصلاً چنارهای دنیا رو حواله اتون میکنم، اگه زن هستین که تو اونجاتون، خوش باشید و اگر هم مردید تو کونتون بلکه یه کم حال بیابین دس از سر هم بردارید و به جوونای دیگه هم کاری نداشته باشید.

جواب: مرسی آقا گل پسر، هر چه از دوست رسد نیکوست. اگه منظورت از حواله کردن درخت و چنارهای دنیا این باشه که به ما بیشتر حال بدی، همینکه به فکر ما هستی کافیه، چون اگه بخوایم رو یکی از چنارهای پایتخت بشینیم، آخوند امار و بهر مفسد فی الارض اعدام میکنن. ولی باید بگیم که ما اونقدر هم که تو فکر میکنی، گشاد نیستیم ولی میدونیم که آخوندها از جمله خود اقا خا منهای و خاتمی وضعشون بد نیست چون اگه کون گشاد نبودن که از رو میرفتن و دست از جون مردم برمی داشتن، ولی حالا که واسه ما فرستادی ما هم این درختار و باسکافی ها و بقیه خوانندگان از جمله خودت تقسیم میکنیم، آخه میدونی چیه؟ ما مثل آخوند از جمله خاتمی و فرسنگانی و خامنه ای از دین مردم سوا استفاده نمیکنیم، بخیل و دروغگو هم نیستیم که همه چیز رو واسه خودمون نگه داریم و مردم رو واسه نون شب بفرستیم تو خیابون که خود فرشی کنن. اما از اینا گذشته، ببین عزیز، میدونیم شاید ولست سخت باشه اما یه تو سینه خودت بزن و بشین سئو ال و جوابها و یکسری از مقالات تو ی سکاف رو بخون، نه اینکه بخوایم شستشوی مغزی بدیم نه، بلکه تو هم مثل هر جوون دیگه ایرانی، بهر حال یکسری هورمون تو نت پخش هستن، یه نیازهایی داری، ناسلامتی جوونی و یه سری سئوالات داری. اینار و ما سعی کردیم تو سکاف جواب بدیم. باز هم واسه ما نامه بده حتی اون فحشات هم شیرینه.

دو سؤال یکی برای پسرها و یکی برای دخترها (زهره)

آیا پدر یا برادر شما از کراوات استفاده میکنند؟ خودتان (اگر پسر هستید) چی؟ البته منظورم تو خیابان نیست، چون می‌دونم که ممنوعه، منظورم تو مهمانی‌ها و دید و بازدید خانواده‌هاست. برای دخترا: آیا توی خونه و مهمونی‌ها و دیدارهای خانوادگی هم از حجاب استفاده می‌کنید؟ اگر استفاده می‌کنید، آیا خودتان دوست دارید یا بستگانتون شما را مجبور می‌کنند؟ حالا اینو بشنوید: روز تولد دوست پسر من بود، از قبل با هم قرار گذاشته بودیم که آن روز یک جشن کوچولو با چند تا از دوستان نزدیک برقرار کنیم. عصری که شد، بعد از حمام حسابی شیک کردم، کادوی دوستم (که یک کراوات بود و آن را به دوستی که داشت می‌رفت ترکیه، سفارش داده بودم) توی کیفم گذاشتم، دستمال سرم را هم تا تونستم پس زدم، تقریباً فقط تو گردنم بود، چون من و یه عده از دوستانم (دختر و پسر) سعی می‌کنیم که مرزی که اینا تعیین کردن را هی بشکنیم. خلاصه از خانه زدم بیرون. تا آمدم توی خیابان که تاکسی بگیرم و سه تا از این زنهای سرتاپا سیاهپوش و شستشوی مغزی شده حزب‌اللهی جلوم را گرفتند و بی مقدمه شروع کردن به گفتن اون اراجیفی که معمولاً تو نهی از منکرشان می‌گویند. باور کنید من از اینها متنفرم، باور کنید همینها بیشترین ضرر را به اسلام زدن. دلم میخواست اگر قدرت داشتم مانند دو دستمال خودم و چادر اونارو هم را جلو رویشان آتش بزنم، ولی حیف. به یکی از آنها که آتشش گویا خیلی داغ بود رو کردم و گفتم خانم می‌بخشین من با یکی از همکلاسیام قرار دارم و باید بروم ولی مگه حالی میشد؟ هی داشت یکسری چیزهای حفظ کرده را بلغور می‌کرد و نمی‌دونست که هر جوانی صدها هزار بار این چیزها را شنیده و از شان خسته شده. گفتم شما امر به معروف می‌کنید و دارین وظیفه دینی خودتون را انجام می‌دین،

خب این یعنی طرف شما می‌شنود بعد انتخاب می‌کند که به آنها عمل کند یا نه. گفت نه! تو مسلمونی و دختر مسلمان.....، گفتم ببخشید خانم ولی من مسلمان نیستم (حالا خونواده ما اسماً مسلمون ولی از برکت اینها کل خانواده دین را بوسید و کنار گذاشت) گفت شما پیرو چه دینی هستید، الکی گفتم دین مسیحی و دین من نمی‌گه که دختران باید حجاب داشته باشن. گفت ولی اینجا یک کشور اسلامی است و همه باید قوانین اسلام را رعایت کنند. گفتم یعنی اگر شما به یک کشور مسیحی بروید، قوانین آنجا را رعایت می‌کنید و حجاب خود را برمی‌دارید؟ گویا با این حرف آتیششان زده باشم؟؟ تهدیدم کردن که به نیروی انتظامی برن. از شدت عصبانیت داشتم می‌لرزیدم، چون هم داشت دیرم می‌شد و هم از زور گویی و دیدم کنار به جای باریک می‌کشد. گفتم خانم از خیر دیدن دوستم گذشتم، من برمی‌گردم خانه و با هزار بدبختی موفق شدم از دستشان در بروم. حالا خوب شد که کیفم را نگشتند که کراوات کادوی دوست پسر من را هم ضبط می‌کردند من نمی‌فهمم مگه شیک پوشیدن چه عیبی داره؟ چرا باید بزور چیزها تحمیل کنن؟ اگر کسی مذهبی است و دلش می‌خواهد حجاب داشته باشد، مسئله خودش است ولی چرا به من و میلیونها دختر دیگه که حجاب نمی‌خواهیم، آن را به ما تحمیل می‌کنند؟ چرا پسران و مردها نباید کراوات بزنند؟ اگر کراوات غربی است چرا اینهاکت و شلوار و کفش غربی می‌پوشند ولی به کراوات که می‌رسند ترمز می‌کنن؟ مگه هرچیز غربی بد است؟

جواب: شاید گفته کسانی که می‌گویند ما باید سرتاپا غربی شویم، درست باشد.

باید این نظام را از بین ببریم (از معصومه)

من خودم دختر هستم، ۲۳ ساله و دانشجو توی یکی از شهرهای جنوب. من میگم کار شما خیلی خوبه که دارین به جوونا آگاهی میدین ولی میدونین که سایت شما تو خیلی شهرها فیلتر میشه و همه بی‌دایف میگیرن. ولی در عوض این بیشتر فهاشب و روز دارن تبلیغاتی رو پیش میبرن که درست عکس گفته‌های شما هستش، یعنی یه نوع نابرابری و خوب عجیب هم نیستش که اکثر مردم هنوز قدیمی فکر میکنن. ما اینارو چکار کنیم؟ خیلی از دخترا خوشحالن که تونستن چند سانتی‌روسری

خودشون رو عقب برن، یعنی ۲۵ سال دیگه بمونیم تا پنج سانت دیگه عقبتر بره؟؟؟؟!!! من میگم با این چیزا ما به آزادی نمیرسیم. چرا من نباید لباس خودمو انتخاب کنم؟ چرا نتونم با دوست پسرم راحت باشم؟ و خیلی چراهای دیگه. به نظر من کار ما از اصلاحات گذشته و باید این نظام را از بین ببریم، ممکنه چندتا کشته بدیم ولی در عوض اونایی که زنده می مومن میتونن مثه یه انسان زندگی کنن نه گله و رمه آقای خامنه‌ای باشن. ما تا اینجا از دنیا عقب مانده‌ایم، اگه بیشتر تحمل کنیم بیشتر عقب می مونیم. خلاصه من میگم جمهوری اسلامی باید عوض بشه و اگه مردم مثل گرجستان حرکت کنن و برای نشان دادن اعتراض خودشون به خیابان بیان، اونوقت خشونت هم پیش نمی آید.

گلایه از سکاف (از: ک.)

یک گلایه از سکاف دارم و اون اینکه چرا در سکاف بعضی از مقاله‌های توهین آمیز بچاپ می رسد؟ به عنوان نمونه در شماره ۳۸ در مقاله "کمی توقع خود را پائین بیاوریم" نویسنده در شروع می گوید: "...همه این پسرها که میگویند سکس دختر قبل از ازدواج برایشون مهم نیست دروغ می گویند...". و عذر بدتر از گناه اینکه "بازاریها" را مثال می زند و همه آنها را متهم می کند. جالبتر اینکه شخصاً به هیچ وجه متوجه موضوع اتهام، نمی گردم. بازاریها متهم شده اند که "هزار کار می کنند"!!! آیا انجام هزار کار جرم است؟ آیا بر خلاف اصول تمدن بشری است؟ آیا بازاریها به دلیل اینکه فقط هزار کار انجام می دهند، متهم به کم کاری شده اند؟ منظور ایشان از کلمه "هزار کار" چیست؟ سؤال دیگری که در ذهنم مطرح شد این بود که ایشان چگونه توانسته اند با همه کسانی که مدعی اهمیت سکس قبل از ازدواج می باشند ملاقات نماید و رفتار و کردارشان را با گفتارشان قیاس نموده و به این نتیجه برسند که همه دروغ گو هستند!!؟ آیا دادن چنین حکم کلی، عاقلانه و بر اساس ادب و احترام متقابل است؟ و سؤال مهمتر من این که آیا سکاف با چاپ این اظهارات، عملاً آنرا مورد تأیید قرار نداده و خود نیز به گونه‌ای به موضوع دامن نزده است؟ در اینجا به عرض می رساند که این حقیر نه "بازاری" است و نه وکیل و وصی دیگران. اما بطور جدی معتقدم که سکس دختران قبل از ازدواج برایم ذره‌ای داری اهمیت نمی باشد. این فکر از سالهای دور در من وجود داشت و سکاف نازنین آنرا تقویت نمود. در نتیجه تصور می کنم که در مقاله مربوطه به من توهین شده است. در پایان از لحن تند خود و ضعف قلمم، پوزش می خواهم.

جواب سکاف: ما نامه‌های خوانندگان در مورد مسائل جنسی را در یک صفحه بنام بحثهای مسائل جنسی چاپ میکنیم. اما توی پی‌دی‌اف، برای تنوع، نوشته‌ها را از هم جدا میکنیم و هرکدام را در یکجای پی‌دی‌اف میگذاریم ولی پشت زمینه همه آنها را رنگی انتخاب میکنیم چاپ این نوشته‌ها به معنای این نیست که ما با آنها موافق یا مخالف هستیم بلکه با این هدف است که هم نظرات خوانندگان را منعکس کنیم و هم اینکه تعداد بیشتری را به شرکت در بحث مربوط به مسائل جنسی تشویق نمائیم.

آزادی انسان (سهراب)

این آخوندهای حوزه که ممنوعیت حجاب در فرانسه را مخالف اصل آزادی انسان میدانند، بدانند که اگر ممنوعیت حجاب مخالف آزادی انسان است، اجبار آن هم مخالف آزادی انسان است. اگر آنها اشتباه میکنند شما ۲۵ سال است که در اشتباهید.

عقب ماندگی فکری

من یه پسر ۱۸ ساله هستم که در اروپا زندگی میکنم و همه مطالب شما را میخوانم، نه بخاطر اینکه حشری هستم و دنبال سوژه میگردم بلکه برای بیشتر کردن معلومات جنسی خودم است. بعضی از عقاید هموطنان ایرانی برام قابل درک نیست. اینکه میگن زن تا شب ازدواج نباید سکس داشته

باشه و باید باکره بمونه. این سئوال برام پیش می‌آد که چرا یک‌عده از مردهایی که اینقدر به پرده بکارت بها میدن، خودشون تا دلشون بخواد میتونن جنده بکنن و هزار تا دوست دختر داشته باشن ولی وقت ازدواج بقول خودشون دنبال نجیب میگردن، هرچند که که من نجابت رو تو این نمی بینم که طرف باکره باشه. چون این طرز فکر خیلی عجیب و قدیمی است و برای قرن ۲۱ کمی خنده داره. به نظر من خانمها حق سکس دارن و اگر هم نمیخوان سکس داشته باشن باید علتش نخواستن خودشون باشه نه فشار خانواده یا وضعیت همسریایی. امیدوارم که دخترها بتونن نیاز جنسی خودشونو برآورده کنن و نه فقط توفکر و خیال این باشن که مردم چی میگن. من کسی رو به انجام سکس نه تشویق میکنم و نه برحذر میدارم. هر کسی فقط خودش باید تصمیم بگیره. شخصاً معتقدم که داشتن سکس یک نیازه که همه ما داریم چه دختر و چه پسر. اینکه زنم هم پرده داشته باشه یا نه واسه عروسی اصلاً واسم مهم نیست چون همونطور که این خانم که پرده نداره به نظر بعضی ها میتونه جنده باشه، پس من هم میتونم جاکش باشم. این به طرز فکر و شناخت فرد نسبت طرفش داره. اگه کسی نتونه طرف خودشو از جنده تشخیص بده بهتره که همون جنده گیرش بیاد. اینو هم بگم که من فقط طرفدار آزادی جنسی تو ایران نیستم بلکه امیدوارم که تو کشور ما همه جور آزادی باشه و آزادی جنسی یه بخش از کل آزادی باشه. قربانم هر چه سکافی و غیر سکافی - همه ما ایرانی هستیم

تعریف شما از "اقلیت جنسی" چیست؟ (فرشته)

سلام، من سکاف را میخونم و دوستای دیگه ام میخونن و درباره آن با هم حرف می‌زنیم. دیروز یه بحثی شد درباره اقلیت جنسی. میخواستم بدونم اقلیت جنسی به نظر شما کیا هستن؟ و چه کسی جز اونها میشه؟

جواب: اقلیت جنسی یک چیز ثابت و مشخصی نیست یعنی بسته به اینکه از چه زاویه‌ای به مسئله نگاه شود، تعریف و چارچوب آن هم تغییر میکنه. حتی میشه گفت که اصلاً اقلیت جنسی زمانی معنی پیدا میکنه که یک اکثریت جنسی وجود داشته باشه. در حالی که اگر خیلی دقیق نگاه کنیم می بینیم که اکثریت جنسی اصلاً وجود ندارد و بنابراین اقلیت جنسی هم رنگ می‌بازد. بیشتر توضیح بدیم: در ظاهر اکثریت جنسی به اونهایی میگن که به جنس مخالف گرایش داشته باشن و بقیه میشن اقلیت جنسی. اما اگه دقت کنیم می بینیم که خود این "اکثریت جنسی" از مجموعه‌ای از اقلیتهای جنسی تشکیل شده است، نمونه: پسرانی که دوست دارن برده زن باشن و تعدادشون هم همچی کم نیست، یک اقلیت جنسی هستن در درون همان اکثریت جنسی، یا اونهایی که دوست دارن شریک جنسی خیلی مسن تر از خودشون داشته باشن، اونهایی که دنبال شریک جنسی جوانتر هستن، یا زنانی که سادومازوخیست هستن، یا مردانی که دوست دارن وقت سکس با زن، خودشون هم لباس زنانه بپوشن، یا مردانی که دوست دارن شاهد سکس زنشان با یک نفر دیگه باشن و از این طریق لذت می‌برن و غیره. همه اینها به جنس مخالف گرایش دارن و توی اون "اکثریت" می‌گنجن در حالی که خودشون یک اقلیت جنسی هستن. پس اکثریت خودش مجموعه‌ای است از اقلیتهای مختلف. و وقتی از اقلیت جنسی صحبت میشه بستگی به موضوع صحبت داره. ما در سکاف این کلمه را در معانی مختلف آن بکار میبریم و منظور ما همیشه زنان و مردان همجنسگرا نیست بلکه همه اقلیتهای مد نظر ماست. حالا فکرش را بکنید که افراد هرکدام از این اقلیتهای دور هم جمع بشن و هر کدام تشکل و سازمان خودشون را بوجود آورند و بعد از اقلیتهای دیگه هم حمایت کنن، آنوقت ما تا حدود زیادی به آزادی جنسی خواهیم رسید و بخش عمده‌ای از فشارها و نابرابریهای جنسی در جامعه حل می‌شود.

از نجابت زورکی خوشم نمیآید (پری سیما)

راستش با اینکه ۲۶ ساله اما تا حالا هیچ دوست پسری نداشته‌ام و خو، بقول معروف درست و حسابی نجیب بودم هر چند که اصلاً از این نجابت زورکی خوشم نمی‌آید و حالم رو به هم می‌زنه. یه پدر تعصبی خشک دارم بایه داداش بدتر از اون. نه حرف حساب حالشونه نه اصلاً احساس آدم رو درک میکنن. پدرم یادمه که وقتی کوچولو بودم و شنیدم که همسایه مادر بزرگم زنا کرده، معتقد بود که پدرطرف خیلی بی‌غیرته که سر دخترشو نبریده. (کو اونایی که میگن ما عقبمانده نیستیم؟) فکر نکنید این فقط حرفه، نه. اون واقعاً به این کار معتقده. عموم خودش هزارتا دوست دختر داشته، الان هم زنش صیغه‌ایه و هنوز واسه دختر کوچیکش شناسنامه نگرفته (حاضر نیست زنش رو عقد محضری کنه) با اینحال یادمه که وقتی دوتا از بچه‌های همسایه‌امون با هم دوست شده بودن رفت و پسره رو تا میخورد کتکش زد که چرا تو همسایگی دوست دختر گرفتی. مثلاً دیگ غیرتش تو محله قلقل کرده بود.

داداشم هم میدونم که که تو محله‌امون دوست دختر زیاد داشته و داداشم رو و نمیدونم اما بقیه پسرهای محله‌امون از قول مادر هاشون سکس داشتن و حتی یکیشون سلاق هم خورده و همین فرد رفته بود و از جوش غیرت، دوست پسر یکی از دخترهای محله رو حسابی کتک زده بود. آدم چی باید بگه!!!!

جواب: حرفهای شما نشون میده که ما ایرانیان (عموماً) یکسری افکار و ارزشهایی داریم که بدرد زندگی نمی‌خورن، خیلی بی‌منطق و ضد آزادی و فردیت ما هستن اما بی‌خودی رو اونها تعصب داریم، بدون آنکه به نتیجه آنها فکر کنیم. مدتی است که ما از نظر فرهنگی دچار یک بحران شده‌ایم. یعنی چیزهایی که قبلاً قبول داشتیم تو عمل می‌بینیم که خوب نیستن اما از دور ریختن این ارزشها و افکار کهنه یکجوری میترسیم یا جدی برخورد نمی‌کنیم، روشن تعصب داریم و... خیلی از ماها اخلاق را فقط اون بخش از کارها و اعمالی که جلود یگران انجام میدیم، میدونیم و اگه تو خلوت خودمون یک کار دیگه‌ای انجام بدیم هر چند اون کار زشت و بد باشه، اصلاً فکرش را هم نمیکنیم. چرا؟ چون کارهای پنهان و دور از چشم بقیه را شامل اخلاق نمی‌دانیم. این یکی اشکال فوق‌العاده عمده است. تو غرب یک اصلی هست به اسم Moral که میشود آن را اخلاق ترجمه کرد و شامل اعمال و رفتاری است که جامعه میگه اینها خوب است و در همه شرایط چه جلو دیگران و چه در تنهایی فرد صدق میکنند. و یک چیز مکملی دارد بنام Ethic (اتیک). این اتیک وجدانی است، و بر مورال نظارت میکند. یعنی شخص کارهای خود را در وجدان فردی خود با کمک اصول اتیک قضاوت میکنه که آیا اینکار من درست بوده یا نه، چه تاثیری روی خودم یا زندگی دیگری دارد و... این از دوگانگی اعمال و رفتار شخص در تنهایی و در جمع ممانعت میکند و صداقت و یکرنگی می‌آورد، جامعه هم آزادی فرد را تضمین میکند که فرد مجبور به دروغ و کلک و حيله نباشد و حرف خود را بزند. ما این چیزها را نداریم، پس مورال یا اخلاق ما به اعمال و رفتار و گفته‌های ما جلو بقیه محدود میشه. همین خود بخود بر بسیاری از عرصه‌های دیگر زندگی و روابط و کلاً فرهنگ جامعه ما تاثیر میگذارد و چون پایه اشتباه و ناقص است روابطی فرهنگی هم مشکل‌ساز میشن، پس ما به تعریف جدیدی از اخلاقی و غیر اخلاقی، وجدان، فرهنگ و... نیاز داریم اولین قدم برای اینکار این است که یاد بگیریم تعصب نداشته باشیم.

ایجاد فرقه سکاف (حامد)

من یه پیشنهاد دارم. میدون که هر آدمی با هر دینی میتونه یه سکافی باشه ولی از اونجا که کشور ما دینش اسلام هست و دین اسلام هم خیلی اشتباهات داره، پیشنهاد میکنم که بیایم یک اسلام تکامل یافته بوجود بیاریم یعنی مکتب یا فرقه جدید اسلام رو بسازیم و اسمش را بذاریم فرقه سکاف، مته اون

شیعه و سنی، ما اسم مکتب یا فرقه خودمون رو سکاف بذاریم و اساس سکس و روابط جنسی این فرقه همانی باشد که تو مجله سکاف است. من دوماه پیش به این فکر رسیدم و یه فکرهایی هم در این زمینه کرده‌ام، البته این طرح مستلزم بحث و مطالعات فراوان است. که اگر شما مسئولین سکاف موافق باشید ولی وقتش را ندارید من خودم بخش اعظم کار را انجام می‌دهم.

جواب: اولاً که این نشانه لطف شما به سکاف است. و هرطور که مایل هستی و دوست داری عمل کنی، ماحرفی نداریم. اما کلاً فلسفه سکاف اینه که انسان امروزی به مرجعی نیاز نداره حالا چه سکاف باشه و چه غیر. ما معتقدیم که هر انسانی خودش مرجع خودش باشه و بر اساس فکر و عقل و شناخت و نیاز و قوانین اخلاقی که خودش بدانها رسیده، زندگی فردی خودش را تنظیم کند و کاری به این نداشته باشد که دین یا قانون یا دیگران چی میگن، چون در این دور و زمانه هم قوانین و هم اون دینی که به ما معرفی میکنن هم بسیاری از قضاوتها و معیارهای اخلاقی رایج، برای قامت مرزها و آرزوها و خواسته‌های انسانی تنگ است. کافی است دو نکته رعایت شوند: هر کسی در چارچوب حقوق فردی خودش کار کند، حق دیگری را ضایع نکند و در برابر اعمال و رفتار خود مسئولیت بپذیرد.

محبوبه در شب عروسی

همه جا پر بود از عطر گل و لسفند و هله و شادی، ولی اون فقط بوی دود شمعهایی که تو شمعدونهای بلور می‌سوختند را احساس میکرد و صدای مادرش تو گوشش بود که التماسش میکرد حتی اگر کاری نکرد و یا دردش هم نگرفت باینحال فریاد بکشه... خاطره ۱۲ سال پیش جلوی چشمانش زنده شد... چیزهای زیادی یادش نبود فقط فریادهای دلخراش مرضیه خواهر بزرگش یادش بود که زیر ضربه‌های شلاق پدر ضجه میکرد و میخواست فرار کنه ولی راهی نداشت. ملار بیچاره اشون تو درگاه در و ایستاده بود و اشک می‌ریخت ولی جرأت حرف زدن نداشت... ناخود آگاه از زیر تور عروسیش چشم انداخت تا خواهر علیل و بیچارشو پیدا کنه... مرضیه روی صندلی چرخدار اون طرف سفره عقد نشسته بود، با یک چشمش اشک می‌ریخت و با یک طرف دهانش لپخند میزد. باز یاد حرفهای سه روز قبل مادرش افتاد که قصه تلخ مرضیه رو بهش گوشزد کرده بود تا حواسشو جمع کنه و بفهمه که چه بخواد، چه نخواد، باید شب زفاف به همه ثابت کنه که دختر پاک و دست نخورده‌ای بوده و برای این کار هیچ روشی جز فریاد کشیدن از توی حجله و بعدش نشون دادن دستمال خونی وجود نداشت؛ همون سند نجابتی که مرضیه نتونسته بود نشون بده و باعث شده بود که ۱۲ سال بعد از اون شب با بدن نیمه فلج، وابسته صندلی چرخدار بشه، حالاتف و لعن خانواده و همسایه‌ها و قوم و خویش بماند، چه کتک‌ها و سرکوفت‌ها که نخورده بود، چه تحقیرها و حالا ۱۲ سال بود که خواهر بزرگش مرضیه حتی یک کلمه هم حرف نزده بود.

اون شب بعد از مراسم عروسی، مرضیه با دامادش میرن تو حجله و زنهای بزرگتر فامیل پشت در جمع میشن که تا چند دقیقه بعد دستمال خونی رو از دست داماد بگیرن و به همه نشون بدن تا به همه ثابت بشه مرضیه با اون همه زیبایی و وجاهت پاکدامنی خودشو حفظ کرده و نذاشته دست هیچ مردی بهش برسد. هنوز چند دقیقه از رفتن عروس و داماد به حجله نگذشته بود که صدای جیغ کوتاهی شنیده میشود و زنهای دم در خونه شروع به هلهله و شادی میکنن ولی هر چه صبر کردند از دستمال خونی خبری نشد... صدای ناله‌های درآلود عروس هر از چند گاهی شنیده میشه ولی سند نجابت هنوز امضا نشده. بالاخره داماد بیرون می‌آید و با ناراحتی به مادر مرضیه میگه که هر کاری کرده خون نیامده... یک دفعه سکوت... ملار مرضیه نمیتونست باور کنه و مادر داماد با نگه تحقیر-

آمیزی بهش گفته بود این همون دختریه که رو اسمش قسم میخوردی؟ و مادر عروس جلو همه زنها آب شده بود... مادر رو به داماد پرسیده بود که پس اون جیغها چی بود؟ و جواب گرفته بود که: "هیچی، داشتم کتکش میزدم!"

فردای آن روز پدرشون که حسایی جلو برادر بزرگش و فامیل بی آبرو شده بود با شلاق و مشت و لگد افتاده بود به جان مرضیه، و آخرش دختر بیچاره و خسته و کوفته را پرت کرده رو دیوار، سرش می شکند و از شدت ضربه، مرضیه دیگه هیچوقت نتونسته بود روی دوتا پاهاش وایسته و ضربه ای که گویا به مغزش خورده بود، قدرت تکلم را برای همیشه از ش گرفته بود. پدر اما اینها غمش نبود، فکر میکرد اینها نصف حق مرضیه است که کمر پدر و فامیل رو شکسته و باعث آبروریزی اشان شده. هر چی هم دکتر گفته بود که مرضیه دختر دست نخورده ای بوده و بعضی دختران شب عروسی خونریزی نمی کنن و این به معنی فسداشون نیست، گوشش بد هکار نبود و وقتی سه سال بعد پدر فوت کرد همه گفتن که از غصه و عذاب وجدان دق کرده است.

حالا امشب نوبت خودش است، محبوبه، که پاک دامنیشو به همه نشون بده. اگه اونم مثل خواهرش بود، اونوقت چی؟ آیا کسی باور میکرد؟ دکتر گفته بود بعضی از دخترها... تازه دردی که همه از ش میگیرن و چطوری تحمل کنن؟ رو بندانداز ونش، خاله اش، به شوخی گفته بود آماده باش که باید درد خنجر بکشی!

یکبار دیگه خودش تو آیینه رو بروش نگاه کرد... چقدر خوشگل شده بود، اما این مردی که کنارش نشسته بود و بالبخند بهش نگاه میکرد، چقدر کریه بود.. حیف نبود که این مرد صاحب بدن قشنکش می شد و خنجر به تنش فرو میکرد؟ باز دوباره اون ترس همیشگی از مردها بسراغش آمد... خاطره ممد خله، اون دیوانه بی آزار محله یادش آمد که بعضی وقتها که از مدرسه بر می گشت، پشت دیوار کشیک می کشید و وقتی محبوبه تنها از توی کوچه رو می شد از پس دیوار بیرون می آمد؛ بایک دستش دهن اونومیرفت و بادست دیگه اش آلتشو از تو شلوار درمی آورد و از پشت می مالید به لباسهای مدرسه محبوبه... یکبار هم انگار روی ر وپوشش جیش کرده بود، چون خیس و لژ شده بود. بعدش هم همس میگفت: زنم میشی؟

و محبوبه با گریه التماسش میکرد که ولش کند. بیچاره وقتی هم به خونه می رسید از ترس لام تا کام حرف نمی زد... می خواست به همه بگه ممد خله اونقدرها هم که فکر می کنیدی بی آزار نیست ولی جرأت نمیکرد. اکثر آراهشو کوچ می کرد و از چند کوچه اونطرفتر خودشو به خونه می رساند که از دست ممد خله در امان باشد. اما دیگه از امشب نباید فرار میکرد. باید هر چی که این مرد بهش میگفت، گوش میداد و اطاعت امر میکرد، حتی اگه از درد و خونریزی می مرد. پیش خودش فکر می کرد کدومش بهتره؟ اینکه اصلاً خونریزی نکنه یا اینکه اینقدر خون از ش بیاد تا بمیره؟ تو دلش دعا کرد که شب هیچوقت به آخر نرسه. آخه این آدم چرا اینقدر خوشحال بودن؟ درد کشیدن یک دختر معصوم که اینقدر خوشحالی نداره... زندگی با مردی که از ش می ترسی " آرزوی خوشبختی " کردن نداره. اصلاً مگه این همون پسر دایی نبود که از وقتی بچه بود و با دایی و زن دایی می اومد خونشون، خودش رو سریشوسفت میکرد و یک چادر گلدار هم می انداخت سرش که مبادا پسر دایی موهاشو ببینه؟ حالا چطوریه که امشب باید برایش لخت بشه و حق اعتراض هم نداره؟ یادش آمد که یک بار از مادرش پرسیده بود تو این صیغه عقدی که " آقا " می آد و به عربی می خونه چی میگن که یکدفعه دو نفر به هم محرم میشن؟ تا بیست دقیقه قبلش نباید بالاتر از مچ دست دختره معلوم باشه ولی یکهو می تونه لخت مادر زلد بشه و اجازه بده که اون مرد تنشو لمس کنه؟ و مادرش گفته بود که این حرفا به تو نیومده! تو فقط باید نجیب باشی تا شوهر کنی و گرنه شوهر که نمی کنی هیچ، به خاطر این حرفات جهنم هم میری! هر چی خدا گفته باید گوش بدی و سؤال هم نباید بکنی! ولی محبوبه هر چی فکر می کرد یادش نمی آمد که خدا کجا این حرفهارا زده، تا آنجا که یادش می آمد این حرفها رافقط شبهای عاشورا و تولد حضرت زهرا از زبان " آقا " شنیده بود. نکنه این این " آقا " همون خدا باشه؟

وقتی این را از مادرش پرسید، مادر لبهاشو گزید و با پشت دست آنچنان کوبیده بود تو دهن محبوبه که لبش خون افتاده بود.... بعد هم مادرش دست به آسمان بلند کرده بود که خدایا خودت این دختر زبان دراز و نفهم را بیخش و سقف را روی سرمان خراب نکن. خدا هم شنیده بود، چون بعد از گذشت چند سال فقط گوشه سقف نم داده بود که بنا آورده و آن را تعمیر کرده بودند و مادر گفته بود اینا همش از کفر گفتنای توه که این بلاها سرمون میآد. حتی وقتی پسر دایی از تهران برگشت و چند روز بعد از محبوبه خواستگاری کرد، مادرش گوشزد کرده بود که اگه بخواد مخالفت کنه، کفران نعمت کرده و خدا غضبش میگیره. چون هر کسی لیاقت ازدواج با این پسر درس خونده رو نداره و اون با جواب رد دادن به این اقبال بلند، درهای رحمت الاهی رو بروی خودش و خانوادش میبنده!

وقتی به خودش آمد، دید پسر دایی، علیرضا، دستشو گرفته و داره بلندش میکنه.... تمام بدنش به لرزه افتاد؛ احساس کرد یک چیزی از توی قلبش راه افتاد، در تمام تنش دور زد و برگشت تو همان قلبش... جلوی مردم خجالت می کشید، دستش تو دست یک مرد باشه ولی چاره‌ای نبود. با قدمهای سنگین از زیر گبار نقل و سکه رد شد و با هم وارد اتاق حجله شدن. سرش را برگرداند و از زیر تور مشبک به زنها نگاه کرد؛ همه داشتن هلله و شادی میکردند، فقط مادرش ساکت با چشمهای نگران داشت او را بدرقه میکرد، مرضیه هم داشت با یک دست از بین جمعیت با صندلی چرخدار خود را بجلو می کشاند و با اضطراب صداهایی از حلقش درمی آورد که نامفهوم بود. در، پشت سر محبوبه و علیرضا بسته شد.

از شدت خجالت و ترس تا چند دقیقه سرش را پائین گرفته بود، حتی جرأت نگاه به اطراف خود را هم نداشت که ببیند اتاق را چگونه برایش تزئین کرده اند.... باز بیاد فریادهای اون روز مرضیه افتاد و اون چیز سفتی که ممد خله از پشت به باسنش فشار می داد.... حالا می بایست تا چند لحظه دیگر پذیرای یکی از همان چیزهای سفت می شد که مثل خنجر و با درد تا آخر بدنش فرو می رفت. دلش نمی خواست به شوهرش نگاه کند، همون موجود قصی القلبی که می خواست خنجرش را در او فرو کند. ناخودآگاه به گریه افتاد. اول زیر تور عروسیش بی صدا اشک ریخت ولی طولی نکشید که هق هق گریه اش بلند شد. شوهرش به طرفش آمد و باد و دستش تور را از صورت قشنگ محبوبه کنار زد و نگاهی به چهره مضطرب و ترسانش انداخت. محبوبه ساکت بود، پیش خود فکر کرد حالا شوهرش فکر میکند که او دختر نیست و از ترس آبرو ریزی دارد گریه میکند ولی بر خلاف تصورش، پسر دایی دستش را دارز کرد، اشک را از گونه محبوبه پاک کرد و با صدای آرام و ملایم و مهربانی گفت: "حیف این چشای قشنگت نیست که گریه می کنی؟ الان همه آرایشات پاک میشه ها." و شروع کرد به باز کردن تور عروسیش.

حرف پسر دایی به دلش نشست و یک کمی آرومتر شد ولی به محض اینکه حرارت دستاش و روگردن خودش حس کرد تمام بدنش به لرزه افتاد و باز ترس برش غلبه کرد. با التماس گفت: پسر دایی تو رو خدا، تور و خدا.... " داماد با تعجب بهش گفت: "محبوبه جان! من که دیگه پسر دایی ات نیستم، من شوهرتم." و خندید.

"محبوبه جان"!!!! اولین بار بود که این دو کلمه را و با این لحن مهربان می شنید. هیچوقت نشنیده بود که پدر خدا بیامرزش به مادرش بگوید "مریم جان".

فکرش جای دوری نرفته بود که داماد یک دانه نقل از توی ظرف بلور کنار رختخوابشان برداشت و گذاشت توی دهان محبوبه و گفت: "امشب باید خوشحال باشی، خانومم! از هیچی هم نباید بترسی. من می دونم که هر دختری وقتی برا اولین بار می خواد جلوی یه مرد لخت بشه، می ترسه و خجالت میکشه. این خیلی طبیعیه، من اینو میدونم. اگه واقعاً نمیخوای من بهت دست نمیزنم... هر وقت احساس کردی آمادگیشو داری اونوقت.. " و با تبسمی به چشمای متعجب محبوبه نگاه کرد و منتظر جواب ماند. محبوبه مطمئن نبود که درست شنیده یا نه. یعنی این مرد واقعاً بهش این حق را می داد

که هر وقت دلش خواست و آمادگی داشت، به او اجازه همبستر شدن بدهد؟ پدر، برادرهای خودش، عموها و همه پسر و مردهای فامیل خودش خیلی خودخواه بودن و فکر میکرد این یک صفت بد تو همه مردهاست؟! پس چرا شوهرش اینطوری نیست؟

برای اولین بار به قصد نگاه کردن به صورت داماد سرش را بلند کرد؛ دید که دارد با مهربانی به او نگاه میکند. فهمید که درست شنیده، خیالش کمی راحت شد؛ "نه پسر دایی! الان همه منتظرن که..." علیرضا میان حرفهایش دوید و گفت: "خیالت راحت باشه... من به مادرم گفتم که از این کارها متنفرم و نمی‌ذارم عروسم به خاطر بقیه پیش من بخوابه. من تو را دوست دارم بقیه چیزها برام مهم نیست. حتی دستمال پارچه‌ای هم با خودم نیاوردم." و ادامه داد: "بین من خیلی چیزها تو دانشگاه و از تو اینترنت یاد گرفتم که نمی‌خوام همین الان در موردشون باهات حرف بزنم، ما یه عمر برای خوابیدن باهم و حرف زدن وقت داریم. پس هیچ نگران نباش. اون بیرون هم هیچکی منتظر فریاد تو و دستمال خونی نیست. قرار شد بعد که من و تو اومدیم تو حجله مادرم به همه بگه که بیخود پشت در جمع نشن..."

محبوبه با دقت به حرفهای داماد گوش می‌داد اما برایش باور کردنی نبود. یک دفعه احساس کرد پسر دایشو دوست داره و می‌خواد از خوشحالی بیره تو بغلش، اما جلوی او خجالت می‌کشید.

وقتی علیرضا سکوت محبوبه را دید به آرامی گونشو بوسید و گفت: "اجازه دارم زیب پشت لباس عروس خوشگل خودمو باز کنم که راحت باشه؟"

چقدر حرفاش آروم و خوب بود، احساس خوبی به محبوبه می‌داد. برای اولین بار به روی داماد لبخند زد. وقتی داماد زیب لباس را باز میکرد، محبوبه بر خلاف آن چیزی که تصور میکرد از دست شوهرش فرار نکرد و به آرامی در حالیکه سرش را پائین انداخته بود و از شدت خجالت تمام تنش تب کرده بود، سر جایش ایستاد تا لباسش روی زمین افتاد.

چند دقیقه بیشتر طول نکشید که محبوبه خودش را عریان روی رختخواب صورتی ساتن دید. علیرضا هم کنارش دراز کشیده بود، حس میکرد که داماد هم لخت است اما باز رویش نمی‌شد که به تن داماد نگاه کند. داماد به آرامی موهای محبوبه را نوازش میکرد. همین احساس ترس اولیه را تا حدود زیادی از بین برده بود. به خودش جرأت داد، نگاهی به صورت داماد انداخت و آرام نگاهش را روی تن او لغزاند، می‌خواست به آن چیزی که سالها ازش ترسیده بود برسد. نگاهش به ناف داماد نرسیده، گوشش را متوجه در اتاق کرد؛ صدایی نبود، از هلهله و شادی بیرون خبری نبود، کسی منتظرشان نبود. مهمانها رفته بودند... برایش اهمیت چندانی نداشت، در کنار شوهرش احساس آرامش بهتری داشت تا در بیرون.

داماد دستش را از روی موهای محبوبه پائین آورد و شروع کرد به نوازش صورت و گردن قشنگ عروستش... محبوبه مسیر نگاهش را ادامه داد، دیگر ترسی در خود حس نمی‌کرد، کمی هم کنجکاو شده بود. به صورت داماد نگاهی کرد؛ چه صورت مهربانی داشت، اصلاً آن مرد کریهه نبود که یک ساعت پیش کنارش نشسته بود. بر عکس با آن پوست گندمگون و چشمهای میشی رنگ خوش قیافه و تو دل برو به نظر می‌آمد، حس کرد که این کسی است که میتواند بهش اعتماد کند، دوستش داشته باشد... تو این فکرها بود که داماد نگاهش کرد، نگاهشان به هم گره خورد، و نتیجه‌اش یک لبخند همزمان و پر مهر به هم تحویل دادند. داماد سرشو خم کرد و گونه عروس را بوسید. باز آن تب سوزنده در تمام بدن محبوبه پخش شد... حالا دیگر احساس می‌کرد که این حرارت مطبوع است و روی رختخواب ساتن خنک به تنش می‌چسبید. دلش می‌خواست دامادش یکبار دیگر گونه‌اش را ببوسد، چشمانش را بست، لبهای شوهرش را روی دهان خودش حس کرد، حس زیبایی بود، یک حس گرم، لطیف، یک احساسی که تا حالا تجربه نکرده بود. چیزی از توی مغزش رد شد و به نافش رسید. چشمانش همچنان بسته بود که صدای شوهرش را شنید: "محبوبه من، چه بدن قشنگی داری! مثل عکسهای توی مجله‌های خارجی می‌مونه"

محبوبه پیش خودش فکر کرد پسره بی‌حیا برا چی به این عکسها نگاه کرده؟ ولی قند تو دلش از این

تعریف آب شد.

نفهمید چقدر زمان گذشت که لبهای شوهرش در حالیکه تمام تنش را می بوسید و می بوئید، یواش به ران پایش رسید و بعد دستهای داماد که سعی میکردند پاهای محبوبه را از هم باز کنند. دلش میخواست زمین دهان باز میکرد و او را از خجالت مثل آب فرو می‌رفت تو.

با صدای آرام و در حالیکه که نفس می‌زد گفت: نه خواهش میکنم. ویاد مهنناز دختر ۱۴ ساله لاغر و نحیف همسایه افتاد که پدرش او را به یک مرد گنده پنجاه ساله، سه زنه و با هفت فرزند، صیغه داده بود و فردای اون روز مجبور شده بودن ببرنش بیمارستان از بس که اون مرد نتراشیده و نخراشیده عقب و جلو مهنناز بیچاره را یکی کرده بود.

برای یک لحظه فکر کرد که داماد را هل دهد و فرار کند اما یادش آمد که لباسی به تن ندارد. تو همین فکر بود که علیرضا آمد بالا و گفت: "حیف این غنچه گلت نیست که اینجوری داری لای پاهات لهش میکنی؟" و باز دوباره سینه هاشو بوسید.

بدن محبوبه شل شد، حس کرد که با این گفته یک عالم خون در نوک سینه هاش جمع شده. دیگه تاب مقاومت نداشت. به آرامی با فشار ملایم دستهای شوهرش پاهایش را از هم دور کرد و بدون کلامی حرف به شوهرش اجازه داد تا آنجایش را ببوسد. دیگه چیزی نفهمید، هی سعی میکرد که حواس خود را نگه دارد اما دست خودش نبود، لذت داشت او را با خود میبرد. تا وقتی که سنگینی مطبوع تن داماد را روی بدن خود حس کرد و چیز سفت و گرمی لای پاهایش. داماد کمر خودش را بالا و پائین میکرد، چقدر مال شوهرش لذت داشت، اصلاً مثل مال ممد خله ترسناک نبود، اون انگار با چوب کتکش می‌زد و این داشت نوازشش میکرد.

خوشش آمده بود، لذت جای ترس را گرفته بود، با تمام وجود لذت می‌برد. به آرامی گردنش را به عقب خم کرد و اجازه داد که شوهرش دوباره و حین بالا و پائین رفتن، سینه ها و گردنش را ببوسد.





توجه: متن زیر توسط جمعی از همجنسگرایان در کشور نوشته شده و به برخی از نهادهای مدافع حقوق بشر ارسال گردیده است. یک نسخه آن هم به سکاف رسیده که چاپ می کنیم.

نامه ای خطاب به تمامی مدافعین حقوق بشر

با احترام؛

نامه ما خطاب به تمامی کسانی است که خود را مدافع حقوق بشر دانسته و می دانند و اما در عمل ظاهراً حقوق بشر هم بین انسانها تقسیم بندی شده و تنها انسانهای درجه اول از آن برخوردار هستند و ما به عنوان به عنوان اقلیتی مهجور تحت عنوان "همجنسگرا" شناخته شده ایم. در حالی که سازمان عفو بین الملل اذیت و آزار همجنسگرایان را برخلاف موازین انسانی شمرده و خواهان رعایت حقوق این اقلیتهاست و در بسیاری از کشورهای اروپایی حتی مساوی با سایرین برای آنان در نظر گرفته شده است و حتی ازدواجشان رسمیت یافته و قوانین جدیدی نظیر حق ارث طرفین از یکدیگر به تصویب رسیده است، در ایران و در حکومت جمهوری اسلامی شاهد افزایش فشارها بر همجنسگرایان هستیم و در حالی که تمامی مجامع حقوق بشر بین المللی بدلیل عدم درج اخبار مربوط به آن در سکوت بسر میبرند، هفته های گذشته شاهد حکم اعدام برای یکی از دوستانمان بودیم که با تلاشهای خانواده او و مصرف قرص های هورمونی بر خلاف میلش توانست با بیان اینکه دچار اختلالات هورمونی است از مجازات اعدام رهایی یابد، در حالی که می دانید همجنسگرایی (Homosexuality) با Transsexuality متفاوت است و همجنسگرایان مرد آن دسته از افرادی هستند که ضمن پذیرش خود به عنوان یک مرد از نظر تمایلات عاطفی در درجه اول و تمایلات جنسی در درجه بعد به همجنس خود گرایش دارند، اما متأسفانه دوست ما مجبور گردید خود را دو جنسی (Transsexuality) نامیده و از مجازات رهایی یابد.

در روزهای اخیر نیز شاهد برخورد با تعدادی از دوستان همجنسگرایان بوده ایم که به صرف تمایلاتشان به همجنس خود به مراجع پزشکی قانونی سپرده شده تا پس از اعلام نظر مبنی بر انجام عمل لواط (از نظر قانونی) دادگاه تصمیم مقتضی را در مورد این افراد اتخاذ نماید و ما نگران احکام صادره در باره دوستانمان هستیم.

ما همجنسگرایان ایرانی بوسیله این نامه می خواهیم صدای اعتراض خود را به عنوان اقلیتی خاموش و تحت ستم که هم از سوی اجتماع و سنتها مورد ظلم قرار گرفته ایم و هم از سوی حکومت و قوانین آن، به گوش مجامع ایرانی مدعی حقوق بشر برسانیم.

ما اقلیت فراموش شده ای هستیم که به جرم تمایل متفاوتمان در انتخاب شریک عاطفی و جنسی که از ابتدایی ترین حقوق یک انسان است، به بند کشیده میشویم، به زندان میرویم و جان میسپاریم. صدای اعتراض ما تا به عنوان انسانهای "درجه دوم" بشنوید و اگر در جهت به دست آوردن خواسته هایمان

همسان با دیگر همجنسگرایان سراسر دنیا با ما همراه نمیشوید، حداقل در بدست آوردن حق زیستن، این اولین حق بشری و خدادادی همراه ما باشید.

ما همجنسگرایان ایرانی در جامعه‌ای که فرهنگ آن حق زندگی متفاوت را برای کسی به رسمیت نمی‌شناسد، نه خواهان حق ازدواج هستیم و نه حق ارث، تنها می‌خواهیم که بگذارند ما زنده بمانیم و زندگی کنیم.... این حق را از ما نگیرید و برای این حق ما را یاری کنید.

جمعی از همجنسگرایان ایرانی (به جهت رعایت برخی مسائل نامها محفوظ است)

با به فشار محکمی که داد، دیگه تو آسمون بودم

همیشه دوست داشتم یک سکس عالی داشته باشم، اما می‌ترسیدم. دوست پسر همیشه سرزنش می‌کرد. اون من رو به خاطر ناتوانی سکس ام ترک کرد. بعد از ناکام موندن در دوست داشتنها، تصمیم گرفتم خودم رو عوض کنم و کردم.

اون روز عصر خیلی دلم گرفته بود. از خونه زدم بیرون. محله خوبی می‌نشسینیم و پسرهای توپی هم داشت. همونموقع بود که آراد رو دیدم؛ نگاه قشنگی داشت و منو دیوونه خودش کرد. بدون هیچ مکثی سوار شدم؛ وای خدا چه هیكلی... با هم گشتی زدیم و بعد شماره داد و منو رسوند خونه. چند ماه با هم دوست بودیم، هر روز سکاف رو می‌خوندم و خودم رو آماده می‌کردم. عصر روز جمعه کلاس داشتم.... اومد دنبالم، ازم خواهش کرد که کلاس نرم و بریم خونه‌اشون. قبول کردم؛ دل تو دلم نبود. رفتیم خونه تو ای اتاقش. منتوم رو در آوردم و نسستم روی تخت. اومد کنارم و خودشو گسبوند به من. اتاق نیمه تاریک بود. چراغ هم روشن نبود ولی من هیچ واهمه‌ای نداشتم. نگام کرد، سرشو خم کرد و آروم شروع کرد به لب گرفتن. دستش رو میمالید به سینه‌هام و من زبونشو می‌مکیدم، گوششو می‌خوردم و اینکار اونو حسابی حشری کرده بود. لباسش رو در آوردم. اونم لباسهای منو در آورد؛ الان هردو لخت بودیم و از هم لب می‌گرفتیم. کیرش رو احساس می‌کردم؛ بزرگ بود و سفت. آروم بطرف پائین رفت و شروع به خوردن کرد؛ با تمام وجودش کسم را می‌خورد؛ احساس خوبی داشتم. خودم سینه‌هامو فشار می‌دادم. زبونش رو اروم می‌کرد تو کسم و من نفس نفس می‌زدم. این چه نعمتی است که خدا به انسان داده؟؟



منو به پشت انداخت و رویم خوابید. پاهایم باز باز بودن؛ کیرش رو میمالید به اطراف کسم؛ داشت دیوونهام میکرد. نفسم بالا نمی‌اومد. سرش رو کرد داخلش؛ احساس کردم کسم داغ شد.، نفسم در نمی‌اومد، سینه‌هام توی دهنش بود، آه ه ه ه... تا ته دادش توی کسم. دیگه نسیم داشت بند میومد. خیس شده بود، نفس نفس میزد و میگفت: کیرم تو کسته، حسش کن! با تمام وجودم حسش میکردم. ازش میخواستم بکنم و این حرف حشری ترش میکرد. احساس میکردم هر لحظه کیرش بزرگتر میشه. عقب جلو میکرد و من به التماس افتاده بودم؛ بهترین لحظه عمرم بود، زمان خیلی تند میگذشت. دلم نمیخواست که هیچوقت کیرشو در بیاره. با یک فشار محکمی که داد دیگه تو آسمون بود؛ اورگاسم شدم. کیرش رو در آورد و گذاشت رو شکمم و آبشو پاشید رو سینه‌هام. دیگه جون نداشتم، اون هم بی جون شده بود، هر دو تا تخلیه شده بودیم. کیرش خوابیده بود، اما هنوز هم بزرگ بود، احساس خوبی داشتم، تا ۳۰ دقیقه حرفی نزدیم. بعدش با هم رفتیم حموم. از اون روز هفته‌ای دوبار با هم سکس داشتیم. من اونو می‌پرستم. اون هم خواننده سکاف است و ما هر دو احساس خوشبختی می‌کنیم. الان چهار ماه است که با هم ازدواج کرده ایم و هنوز شبی نیست که او منو نکرده باشه.

نقش احترام به خود در روابط

این مقاله در ادامه مطلب "نکاتی برای دوستیابی" در شماره ۳۸ می‌باشد. اگر دوستان تمام شماره‌های سکاف را به دقت بخوانند (گاهی احساس میکنیم که دوستان دقت نمی‌کنند) میتوان به یک شناخت نسبی در مورد چگونگی روابط، گسترش آنها، برخورد با شریک جنسی، مسئولیت در روابط، و... خیلی چیزهای دیگر برسند. یعنی مقدار متعارفی از آگاهی جنسی و حد متوسط ضریب هوش جنسی بدست می‌آورند.

اما یک مسئله جدی در روابط اجتماعی که خیلی‌ها آن را فراموش میکنند، و می‌خواهیم در اینجا به آن بپردازیم، نقش احترام به خود در روابط است.

تعداد زیادی از دوستان نامه مینویسند و از مشکلات دوست‌یابی، یا اختلافات خود با دوست دختر / پسر گله و شکایت میکنند و گاهی هم راهنمایی میخواهند. راهنمایی از راه دور بخصوص که حرفها هم یک طرفه زده میشود، کار آسانی نیست، حتی بخشی از آن هم به روانشناسی مربوط میشود که ما سعی کرده‌ایم وارد این عرصه نشویم، ضمن آنکه در حد توان تلاش میکنیم یکسری راهنمایی‌های عام بکنیم اما هیچ‌کسی نمیتواند برای دیگری تصمیم بگیرد. چون هر کاری و تصمیمی یک نتیجه دارد و مسئولیت نتیجه را باید خود فرد بعهده بگیرد

ریشه خیلی از مشکلات در روابط دختر / پسر، و همینطور زن و مرد دقیقاً همین فراموش کردن احترام به خود در رابطه‌ها است. به این شش مفهوم پیش خود فکر کنید:

+ احترام به خود. + کاراکتر + شخصیت + اعتماد + تکنیک + بهکرد خود (بهبود و تعالی فردی)

شاید خیلی‌جاها شنیده‌اید یا خوانده‌اید که مثلاً زنان بیشتر از مردی خوششان می‌آید که اعتماد به نفس دارد. یا مردان تو رابطه خود با زانی که اعتماد به نفس ندارند، دچار مشکل میشوند. یا خیلی‌ها از کمبود اعتماد به نفس خود رنج می‌برند. و گاهی اصلاً اعتماد به نفس را با احترام به خود اشتباه می‌گیرند. ولی چطور می‌توان این اعتماد به نفس را بهتر کنیم و نشان دهیم؟ یکسری راه‌حلهایی برای افزایش اعتماد به نفس

وجود دارد و میتوان به کتابهای روانشناسی مراجعه کرد و یا در اینترنت یکسری مطالب درباره تکنیک افزایش اعتماد به نفس یا تکنیک دوست دختر / پسر گرفتن پیدا کرد. انواع آنها را هم میتوان یافت. اما آیا یادگیری تکنیک کافی است؟ اگر جواب آری است پس مشکل ساده بود. می دانید که در فرانسه و بعضی از دیگر کشورهای غربی کلاسهای خاصی برای تدریس در باره احترام به خود، بهبود کاراکتر و شخصیت، یادگیری تکنیک و مهارت دوست دختر / پسر گرفتن و تمام آن چیزهایی که برای اینکار لازم است، وجود دارند؟ چرا اجازه نمی دن که تو ایران اینگونه کلاسها و دوره ها شکل بگیرند؟ بگذریم و فعلاً این را توجه کنید که در ایجاد رابطه تنها تسلط به تکنیک کار کافی نیست. اعتماد به خود داشتن میتونه یه ویژگی شخصیتی باشه. تازه هر کسی میتونه یک اعتماد به نفس ظاهری و جعلی را هم نشون بده. اما همه میدونن که این اعتماد به نفس ظاهری را خیلی راحت میتوان تشخیص داد. بخصوص زنان و دختران قدرند بسادگی اعتماد به نفس ظاهری جنس مخالف را تشخیص دهند. تازه هر چیز ظاهری پایدار هم نمی مونه. اعتماد تنها یادآوری قوانین تکنیک هم نیست، باز خیلی بیشتراز اینهاست. شما شخصیت را چگونه تعریف می کنید؟ فرق آن با کاراکتر چیست؟ شخصیت در مهارت فرد به مراد و گفتگو و رابطه با دیگران برجسته میشود، بعبارتی با آنچه که فرد جلو دیگران بیان میکند یا انجام می دهد. در حالی که کاراکتر فرد توسط رفتار او بیان میشود. خارج از اینکه شما تنها یا در جمع باشید. یعنی حتی کارها و حرکات و اعمالی که شما در تنهایی هم انجام میدهید بر اساس همان کاراکتر شما است نه شخصیت شما. حالا اگه فردی فقط در یکی از این دو مسئله مهارت داشته باشد، به احتمال زیاد توی روابط خود دچار اشکال میشود. مثلاً یکی شخصیت خوبی داشته باشد و در روابط اجتماعی خوب حرف میزند و خوب عمل میکند، اما کاراکتر نداشته باشد یعنی در خارج از روابط اجتماعی واقعاً آونی نیست که میخواست به بقیه نشان دهد. یا یکی که کاراکتر خوبی دارد اما از مهارت روابط اجتماعی محروم است.

راه حل چیست؟ راه حل این است که با دقت و صرف وقت و قدم به قدم به بهکرد و تعالی خود پردازیم، یعنی به بهبود و تعالی فردی خود همت گماریم. این باعث میشود که هم شخصیت و هم کاراکتر ما پیشرفت کند. اگر ما به اینکار موفق شویم آنوقت تکنیک ایجاد رابطه و یادوست دختر / پسر گرفتن هم بدرمان میخورد. مثلاً اولین قدم برای یک فرد مذکر که **دون ژوان** ماهر باشد و بتواند زن یا دختری رامسحور خود کند، این است که عمل بهکرد خود را بخوبی انجام داده باشد. (قصد ورود به بحث فلسفی دون ژوان را نداریم، فقط جهت اطلاع بگوئیم که مهارت دون ژوان که در همان برخورد اول طرف را مسحور خود میکند، معروف است. گفته میشود که حتی راهبه ها را هم آنچنان شیفته خود میکرد که صومعه را رها و به دنبالش آواره دشت و دمن می شدند). بهرحال هدف اشاره به این نکته است که با تمرکز ممتد و ادامه دار حواس خود روی بهکرد فردی، شما خود بخود قدرت جذب و کششی خود را افزایش می دهید. این راهمیشه بیاد داشته باشید، روی آن تمرکز و تاکید نمائید و این ویژگی مثبت را ادامه دهید. همزمان با انجام این کارها سعی کنید که عیبها و نواقص خود را هم برطرف کنید. بهکرد فردی در عین حال که مهم است اما کار ساده ای هم نیست، دلیلش هم این است که هر کدام از ما همه هوش و حواس خود را روی این می گذاریم که یک دوست پسر / دختر پیدا کنیم و تازه بعضی ها بعد از اینکه دوستی پیدا کردند آنوقت دوست خودشان را به عنوان یک بهانه برای بهکرد فردی بکار میگیرند، که شاید کمی دیر شده باشد. این را هم فراموش نباید کرد که اگر چندین بار پشت سر هم در برقراری رابطه باجنس مخالف و گرفتن دوست دختر / پسر موفق نشدید، بجای دلسرد شدن، برنامه ای برای بهکرد فردی خود تنظیم کنید. مطلب را با چند گفتار معروف از دیگران در باره احترام به خود به پایان می بریم و از شما دعوت می کنیم که بطور جدی روی این گفته ها فکر کنید:

+ قدرت و توان ساختن و کنار آمدن با دیگری تا حدود زیادی به این بستگی دارد که من تا چه حد توان ساختن و کنار آمدن با خود را دارم.

+ کسی که از احترام به خود برخوردار است، قدرت چشم پوشی بر خطاهای دیگران برایش آسان تر است.
+ من ترجیح میدهم به خودم صادق باشم. اگر نتوانم نسبت به خودم صادق باشم، قادر نخواهم بود صداقت

را در رابطه با دیگران رعایت کنم
+ اعتماد و احترام من به خودم راه را برای اعتماد و احترام من به دیگران هموار میکند.
+ احترام به خود یعنی خود را از توقع دیگران رها کردن و بسوی خود بازگشتن و خود یابی است.
+ احترام به خود میوه انضباط و دیسیپلین است. ارزش انسان با نه گفتن به خود، کم نمیشود.
+ کسی که خود را باور ندارد نمیتواند دیگری را هم باور کند.
+ احترام به خود یعنی باور داشتن به اینکه رسیدن به هر چیزی یک قیمتی دارد و هیچ چیز بدون خرج بدست نمی آید چه خرج مالی و چه خرج معنوی.
+ هیچکسی بدون اجازه خود ما، قادر نیست تحقیرمان کند. سکوت ما گاهی حمل بر تصدیق میشود، پس دفاع از خود و شخصیت و احترام خود را فراموش نکنیم.
+ اینکه ارزش من پیش دیگران چقدر است مهم نیست، مهم آن است که من برای خودم چقدر ارزش قائلم.
یعنی من خودم باید از جهت معنوی غنی باشم نه از طریق قرض کردن از دیگران.
+ فارغ از اینکه دیگران چقدر مرا به بازی و سخره گرفته اند اما من نباید خود و زندگی ام را به بازی و سخره بگیرم.
+ شرط اعتماد و احترام به خود این است که بدانی ارزش انسانها برابر است و فکر نکنی که دیگران از تو بهتر یا والاترند.
+ منتظر ننشین که دیگران ارزشهای درونی تو را کشف کنند، خود سفر به درون خویش را آغاز کن و به کشف خود بنشین.
موفق باشید.

مهمانی ارباب و غلام (Slave و Master)

روز اول هفته که ایمیل را چک کردم، فقط یه دونه ایمیل برام رسیده بود، از کسی که نمیشناختمش. کنجکاوانه مشغول خواندنش شدم. نامه با Dear Master شروع شده بود و "ارباب عزیز ترجمه اش تقریباً این میشد:
من اریک هستم، ۴۵ ساله، آگهی شما را در ... خواندم. میخواهم به شما اطمینان دهم که من همان برده ای هستم که شما در آگهی خود بدنبالش می گردید. تنها زندگی میکنم و بدنبال یک ارباب میگردم. قول میدهم برایت برده خوبی باشم و گرنه شما مختارید هرطور که مایل باشید، مرا تنبیه نمائید. امیدوارم مرا به بردگی خود قبول کنید. عکسم را ضمیمه میکنم." و نامه را با **Your humble servant** (برده حقیر شما) - لریک، پایان داده بود.
ایمیل رضایت خاطر مرا جلب کرده بود. همانجا برایش جوابی نوشتم و این مقدمه آشنایی ما و ترتیب قرار ملاقات برای امروز، شنبه است.
از اول صبح ذوق زده هستم، روز تعطیلی من است و کلی کار و بار دارم که گذاشته ام برای امروز، اما دستم به کاری بند نمیشود، دلم میخواهد زمان هرچه سریعتر بگذرد و غروب شود. صحنه های اولین برخورد با اریک، نور اتاق، تزئین اتاق خواب و... را جز به جز چندین و چند بار برای خودم مجسم میکنم

احساس خوبی دارم. تصمیم میگیرم به باشگاه بروم و چندساعتی را با ورزش و وزنه برداری برای بهتر کردن عضلاتم بگذرانم. بعدش میروم خرید. به خانه برمیگردم، غذایی میخورم، به یکی دو تا از دوستانم زنگ میزنم... و در تمام این مدت حس ملایمی از شهوت در سراسر تنم موج میزند و آرام می جوشد ساعت موعود فرا میرسد؛ ساعت پنج بعد از ظهر.

به اتاق خوابم میروم، لخت میشوم، هیکلم را در آینه برانداز میکنم، راضی هستم. کمد را باز میکنم، حلقه چرمی دو دهانه مخصوص کیر و تخمهایم را بر میدارم؛ یک دهانه آن را دور تخمهایم و دهانه دیگر آن را بدور بن کیرم گره میزنم. جک استراب (شرت دوبندی) چرم سیاه ام را میپوشم. دوبند آن هر کدام دور یک قنبل کونم قرار میگیرد و آنها را برجسته تر میکند، از جلو فقط یک زیپ زنجیره ای دارد که کیر و خایه هایم را میپوشاند. دو دستبند چرمی سیاه با قبه های فلزی سفید، هر کدام را بدور یکی از بازوهایم می بندم. یکی دیگر هم برمی دارم و دور ساعد دست چپم گره میزنم. شلوار چرم سیاه ام را میپوشم، روی آن یک جلیقه سیاه چرمی، سینه پر مو و عضلانی ام حسابی بیرون میزند، کفش های مشکی را میپوشم، بعدش کاپشن چرمی ام را و در آخر کلاه سیاه بلبه نازک چرمی را روی سرم میگذارم. در آینه روبرو خیره میشوم؛ احساسم عالی است. در آپارتمان را قفل می کنم و بطرف ماشین میروم. قبل از زدن کلید استارت، با موبایل به اریک زنگ میزنم که راه افتادیم را خبر دهدیم.

توی راه به این می اندیشم که اگر طبق دستوراتم همه چیز را آماده نکرده، چگونه تنبیهش خواهم کرد. یکبار دیگر دستوراتم را در ذهن مرور میکنم. ۴۵ دقیقه بعد، همانطور که گفته بود پشت پنجره آپارتمانم پلرک کردم. دیدم پرده را کنار زد و اشاره کرد که در ورودی بغل ساختمان است. وارد شدم و طبق قرار کلون در را پشت سرم انداختم.

فرصت نکردم به دورو برم نگاه کنم. روی پاهایم افتاده بود و پابوسی میکرد. نگاهش کردم؛ او هم سر تا پا چرم سیاه و براقی پوشیده بود. پای راستم را برداشتم و گذاشتم روی گردنش. همچنان پای چپم را می بوسید. به اطراف نگاهم کردم. اتاق را آنطور که گفته بودم آماده کرده بود؛ نور ملایم و روی مبل دستکش لاتکس، تعداد زیادی کاندوم، ژل چرب کننده، دوسه عدد کیر مصنوعی در اندازه های مختلف، دوسه شلاق چرمی، یک ماسک صورت چرمی و یک قلاده گذاشته شده بود. کمی آنظر فتر چارپایه ای که به هر پایه اش زنجیری بسته شده بود، قرار داشت، در پشت چارپایه یک صندلی راحتی و کنار آن میز کوچکی بایک لیوان قهوه، یک لیوان آب و یک جاسیگر روی آن. راضی هستم. کارش را تا اینجا خوب انجام داده است. دوباره بهش نگاهش میکنم؛ همچنان کفشها و حاشیه های پائینی شلوارم را می لیسد. با دست راستم

ضربه ای روی باسنش میزنم. میشنوم که میگوید: **Yes Sir!**

میگویم: **I'm ging to make a good slave of you! your dirty dog!**

(الان یه برده خوبی ازت میسازم! سگ کثیف!)

-Yes Sir, please!

پای چپم را میکشم و ازش میخواهم که روی زمین در زابکشد. پایم را روی صورتش می گذارم و میگویم:

Now I want you to confess your position.

(میخوام به جایگاه خودت، اینکه تو کی هست، اعتراف کنی)

و میشنوم که میگوید:

Yes Sir, I am an obedient slave in your hands Sir.

You're free to use and abuse me for your pleasure

Master. And if I don't obey your order, you are free to punish me as much as you like Sir, please do train me to be a better slave, Master.

(در دست تو من یک برده گوش بفرمانم. تو آزادی که مرا در راه لذتهای خود مورد استفاده و سو استفاده قرار دهی، ارباب. و اگر از دستوراتت حرف شنوی نکنم، آزادی که هر چقدر بخواهی تنبیهم کنی،

ارباب. خواهش میکنم تربیتم کن که برده بهتری باشم، ارباب) گفته هایش تا اعماق وجودم نفوذ می کنند. حس میکنم این همانی است که دلم را تصاحب خواهد کرد، یک رابطه صادقانه و عاشقانه، پر احترام و بر خاسته از نیاز دو جانبه بین یک ارباب و برده اش زیباترین تحولی است که آرزو دارم روزی در زندگی ام اتفاق بیفتد. یک قرارداد دو جانبه و از روی رضایت. احساس خوبی دارم. پایم را از روی صورتش برمیدارم، پشت به او به سمت پنجره حرکت میکنم و میگویم لخت شو، لخت کامل. بسویش که بر میگردد، لخت و عریان رو بریم ایستاده. تنها حلقه فلزی دور کمر و خایه اش را نگه داشته. کمرش حسابی شق شده؛ دراز و کلفت. قلاده را از روی مبل برمی دارم و توی گردنش می اندازم. به چشمانش نگاه میکنم؛ اطاعت محض. - با شکم رو چارپایه بخواب!

می خوابد. بدون هیچ عجله ای، هر چهار دست و پایش را با زنجیر محکم به چارپایه میز می بندم. ماسک صورتی را روی صورتش سوار میکنم؛ فقط چشمها و دهان و راه نفسش باز است. بند قلاده دور دست چپم است. تسلیم بود، حرفی نمی زد. پشت سرش می روم، کمر و خایه هایش را از زیر شکمش به پشت میکشم که فشاری به آنها نیاید. با هر دو دستم سر و گردن و کمر و باسنش را لمس میکنم. قنبلهای زیبا و سفتی دارد؛ مثل دو تپه قشنگ که دشتی را در میان خود دارند. یک کم نوازشش میکنم و بعد با دستم راستم روی قنبل هایش ضرب می گیرم، ابتدا ضربه های ملایم و بدون عجله. لمبرش سرخ و داغ میشود، نفس نفس میزند و هر از گاهی می گوید:

Thank you Master!

یکی از شلاقها را از روی مبل برمی دارم و می کشم به کوهپایه های کونش، اما زود پشیمون میشوم؛ کمر بند چرمی را از شلواری میکشم بیرون و با آن به جان باسنش می افتم. احساسم از تحت تسلط مطلق گرفتن یک برده حدود مرزی نمی شناخت. دنیای بیرون برایم معنا و مفهومی نداشت. خود را با تمام وجود در این مهمانی ارباب و برده غرق کرده بودم. فوق العاده بود. ماستری بودم که برده خودش را عاشقانه و با حرص تحت کنترل کامل گرفته و لذت می برد.

مدتی بعد ولش کردم؛ روی صندلی پشت سرش لم دادم و به تماشای صحنه رو برویم نشستیم. کمی قهوه خوردم، بلند شدم و اینبار با دست بی محابا به جان کپلش افتادم. درد شوری جانانه به هر دو می میداد، با هر دو دستم، دو قنبلش را از هم باز کردم؛ سوراخ کونش نشئه ام میکرد. رفتم سمت مبل، دستکشی بدستم کردم، یکی از کیرهای مصنوعی، آن را که کوچکترین بود، برداشتم، با ژل چربش کردم و بسمت سر ارباب برگشتم:

I am going to push it up in your asshole!

(الان اینو تو کونت میکنم!)

-Yes, Sir!

رفتم پشتش، تپه های کپلش را از هم باز کردم، سر دیلدو را دم سوراخش گذاشتم و با فشاری آهسته اما لاینقطع آن را تا ته توی کونش جا دادم، ۱۲ سانتی میشد. یک کم به صحنه نگاه کردم، کامل بود. وقتش بود که انعامی به او بدهم. می دانم و می دانستم که بزرگترین انعام یک برده این است که اربابش او را لایق کمر و خایه های خود بداند و اجازه دهد که برده آنها را بخورد، و این رازی است که بزبان آوردنی نیست، حسی است که هر دو آن را از درون خود می فهمند.

پس زنجیر را از دست و پایش باز کردم. روی صندلی پشتی نشستیم. زیب شلواریم را باز کردم، بعدش زیب جک استرپ را هم. کمر و تخم هر دو را کشیدم بیرون و گفتم: بلند شو بیا!

Yes Sir گفت و بلند شد. آمد، تا کمرم را دید، فهمید؛ دوباره روی کفشایم افتاد و شروع به بوسیدن و لیسیدن کفش و شلواریم در امتداد رانهایم کرد تا به کمر و تخمهایم رسید. هر دو تخم را محکم به دست گرفت و کمی رو به پائین کشید، کمرم بیشتر زد بالا؛ لبهای خود را روی سر کمرم گذاشت و با حرکتی

یکنواخت تمام آن را تا حلق بلعید، اما بلافاصله سرش را عقب کشید، حالت تهوع گرفته بود:

-Its to big Sir.

میگویم: Not to worry.

دیگر بهش اعتنا نکردم، گذاشتم هنر بردگی خودش در خدمت به کیر و خایه‌های لراباب را نشان دهد و خودم سیگار روشن کردم و مشغول خوردن قهوه‌ام شدم. پنج دقیقه‌ای کیر و خایه‌هایم را خورد و لیسید و ما ساژ داد. سیگارم که تمام شد گفتم بند کفش‌هایم را باز کند. بند کفشها را باز کرد و کفش و جورابها را از پایم درآورد. بلند شدم کاپشن و شلوار و جلیقه را کندم و گفتم:

You need watersport. (اصطلاحی که منظور آن شاشیدن روی طرف مقابل یا توی دهان اوست.) قرارها خوب یادش بود، پله‌ها را یکی به دو طی کرد و رفت بالا. پشت سرش رفتم. توی دستشویی داخل وان کنار توالت فرنگی نشسته بود. بدون هیچ حرف و یا اعتنایی به او، زیب جک لسترپ را باز کردم، کیرم را درآوردم و ایستاده شروع به شاشیدن توی آب وسط توالت فرنگی کردم. شرشر شاشیدنم، برای خودم هم لذت‌آور بود. وسط کار سرم را بسویش برگرداندم؛ داشت با حسرت و اشتیاق به شاشیدنم نگاه میکرد. بهش نزدیک شدم، سر کیرم را به سوی صورتش نشانه گرفتم.

- چشاتو ببند!

چشمهایش را بست.

ابتدای کمی به صورتش شاشیدم، بعد روی فرق سرش و بعد روی سینه و شکم و کیر و خایه‌هایش. داشت با شاشم برای خودش جلق میزد که یهو گفت: تمومش نکن، خواهش میکنم، بذاریه زره اشو بخورم.

- Open your mouth!

دهانش را باز کرد و سرش را جلو آورد. سر کیرم را گذاشتم توی دهنش و حین شاشیدن من او هم جرعه جرعه میخورد. لذتم حد و مرزی نمی‌شناخت. کارم که تمام شد، ازش خواستم که دوش بگیرد و بعد از خشک کردن خودش دنبالم بیاید و خودم به اتاق روبروی حمام رفتم که گفته بود اتاق خوابش است. به، درست همانی بود که قرارش گذاشته بودیم، اتاق نیمه تاریک بود، تخت بزرگ دونفره وسط اتاق و در بالای آن یک ننوی چرمی که با زنجیر از چهار میخ از سقف اتاق آویزان بود.

(ننو= گهواره که از چرم یا پارچه می‌دوزند و دوسر آن را با قلاب یا بند به درخت یا دیوار متصل میکنند) یک آئینه بلند روی درکمد دستکش لاتکس، کاندوم، ژل چرب‌کننده و چندین کیر مصنوعی در اندازه‌ها و کلفتی‌های مختلف و همه به رنگ سیاه هم روی تخت گذاشته بود. مهمانی را باید در این اتاق به پایان می‌رساندیم.

وارد اتاق شد. بدون هیچ حرفی دستهایش را گرفتم و به دیوار چسباندم، پاهایش را کمی عقب کشیدم که باسنش بیشتر بیرون بزند. و با دست راستم روی کپلش ضرب گرفتم؛ هر ضربه‌ای از دیگری محکم‌تر. چیزی نمی‌گفت، تسلیم تسلیم بود، فقط حین نفس زدنهایش از من تشکر میکرد. دیگر خودم خسته شدم. ازش خواستم که با کمر روی ننودراز بکشد. اطاعت کرد. دوباره دست و پاهایش را با زنجیر مخصوص به زنجیرهای آویزان از سقف قفل کردم. پاهایش تو هوا و روزنجیر آویزان تکیه داده، سوراخ کونش را حسابی قابل دسترس می‌گذاشت. روی هر دو دستم دستکش لاتکس پوشیدم. از کوچکتین کیر مصنوعی شروع کردم؛ بعد از حسابی چرب کردن آن را وارد کونش کردم، یک مکث طولانی که ماهیچه‌های داخلی کونش نرم شوند، بعد آن را بیرون کشیدم و کیر با اندازه بزرگتر را فرو کردم. بزرگترینشان ۲۰ سانتیمتری می‌شد و قطرش چیزی باریکتر از کلفتی ساعد دستم. آن را که بیرون کشیدم، دیگه نوبت

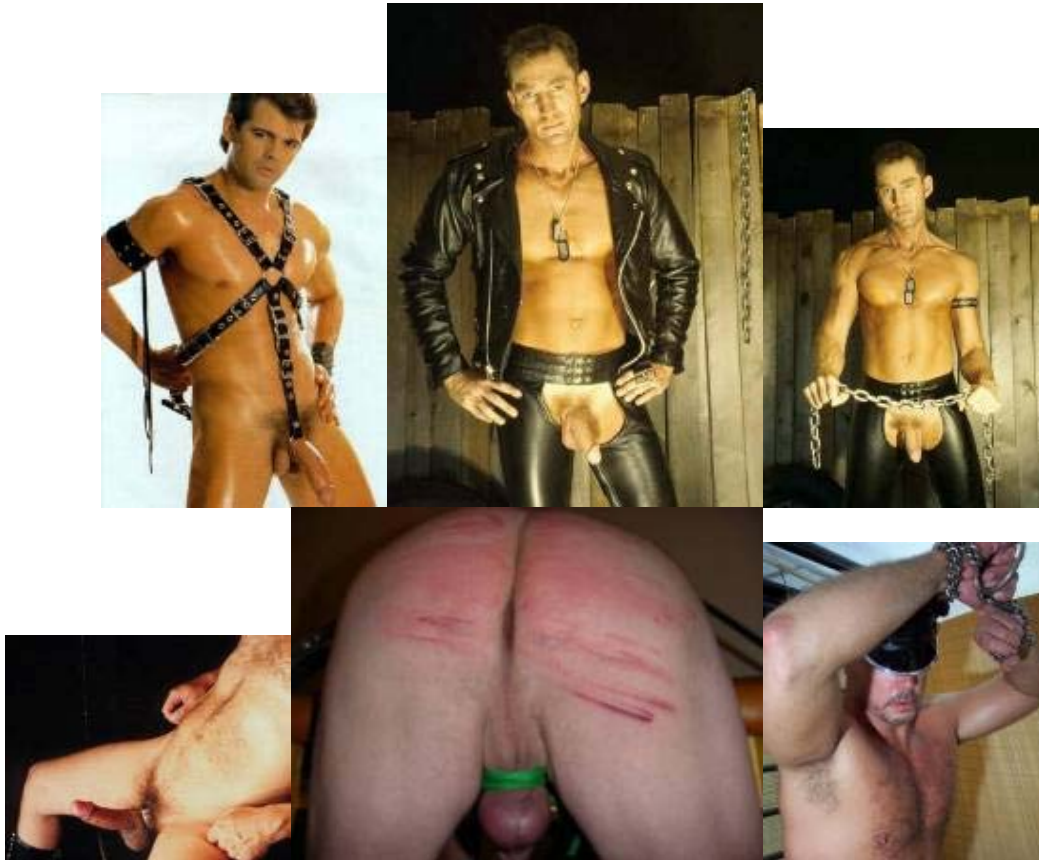
دستم بود؛ وقت اف بود (Fist Fucking = FF). حسابی انگشتان و مشت دست راستم را چرب

کردم، پنج انگشتم را به هم فشرده دم در سوراخش گذاشتم و گفتم:

I am going to fist you! Your dirty slave!

Yes, Sir, I love to be fisted. I love fist fucking, Sir.

انگشتان دستم همچنان به هم فشرده، با فشاری یکنواخت و ممتد اما ملایم دادم تو، کمی دردش گرفت،



تو رو خدا مواظب کوچکترها باشین

خیلی از اون روزا می گذره اما نه اونقدر که بتونم فراموشش کنم، هنوز هم اون خاطره تلخ تمام لحظه های خوب زندگیمو تحت تاثیر خوردش داره. چه شبیهایی که تا صبح با گریه از خدا خواستم که منو ببخشه و بذاره فراموش کنم، بذاره که مثهله همه آدمها زندگی کنم. حس میکنم نفرین شده ام که تا ابد وه اون روز فکر کنم.

همیشه با همه بچه هایی که دور و برم می دیدم فرق داشتم. اونها معصوم بودند و من در عین بچگی گناهکار و شرمنده. انگار که همه دنیا می دونه که اون داغ ننگ رو پیشونیم حک شده. انگار که این بار گناه رو طی ۷۰ سال واسه خودم جمع کرده باشم. ۷ سال یا ۷۰ سال؟؟ هنوزم شبیه بیست و چند ساله ام، اما خودم میدونم که روحم پیرتر از این حرفهاست. اما بازم برای تسکین خودم تکرار میکنم که من بیگناهم. من هه بچه بودم، معصوم، مثل همه بچه ها و خودم هم میدونم که راست میگم اما جنگ و جدل درونی ام تمومی نداره. یک روز گناهکارترینم و یک روز معصوم ترین موجود روی زمین. فانتزیهای سکسی ام همه با خشونت شروع میشن و با تجاوز تموم، اونجا خودم هیچکاره ام، نمی دونم شاید خودم هم از سکس متنفرم چون توی همشون زنها از سکس متنفرن.

گاهی اوقات دلم می‌خورد به همه زنهای دنیا تجاوز شه! آگه من نمی‌تونم شبیه او‌نا باشم حداقل او‌نها شبیه من شن.

الان یه ذره وضع فرق کرده شاید وجود دوستم که به عنوان یک مرد نقشی متفاوت با اون تصویر وحشتناکی رو که من توی ذهنم داشتم در زندگیم بازی کرد به تغییر دیدم نسبت به سکس و مردها کمک کرد.

الان میتونم به سکس به عنوان یک نیاز که سالها سرکوبش کردم و با ترس ازش فراد کردم، نگله کنم و باور کنم که سکس لزوماً به آدم صدمه نمی‌زنه.

اما نمی‌دونم چه حس گمشده‌ای توی وجودم هنوز هم رابطه جنسی رو در اجبار لذتبخش می‌بینه. به نظرم آگه با خواست و میل خودم به اینکار، تن بدم باز هم با بقیه متفاوت میشم، باز هم گناهکار می‌شم و معصومیتی رو که واسه بدست آوردنش کلی سعی کردم، از دست میدم!

سکس رو دوست دارم اما دلم می‌خواد دوستم طوری رفتار کنه که حس کنم من رو مجبور کرده، دلم می‌خواد در حین سکس کتکم بزنه و من مقاومت کنم و اون من رو وادار به سکس کنه!!!

بعد ها با خواندن سکاف یه چیزهایی دستگیرم شد که چرا اینطوری احساس میکنم و شاید تجربه سکس اجباری در دوران کودکی احتمالاً خود آزار یا ساد و... (چی چی)؟ شدم!

اما اون هیچوقت اینکارو نمی‌کنه. تا خودم نخوام بهم دست نمی‌زنه. هیچوقت.

شاید هیچ مردی هیچ زنی رو به زور به سکس وادار نمی‌کنه! شاید همه دختر بچه‌ها توی دوران کودکی قربانی سکس میشن! شاید من توی این دنیا تنها نباشم و باشن بچه‌هایی - هم دختر و هم

پسر- که به دلیل بی‌توجهی پدرها و مادرهاشون مورد وحشیانه‌ترین تجاوزها قرار میگیرن؟

شاید همین الان مردی با پستی تمام کودکی را دستمالی می‌کند، معصومترین کودک دنیا رو، بی‌گناهترین کودک دنیا رو، یه بچه مثل همه بچه‌های دنیا.

به خودم قول دادم، به خدا قول دادم، به آسمون و زمین قول دادم که زمانی که خدا نعمت مادر شدن رو بهم داد هیچوقت اشتباهی که پدر و مادرم در مورد من مرتکب شدن در مورد بچه‌ها تکرار نکنم.

اعتماد زیاد و بیجای او‌نها من رو بسوی چشیدن طعم تلخ تجاوز، اون هم در سن هفت سالگی سوق داد: چند ماهی میشد که خاله‌ام فوت کرده بود و من هر از گاهی واسه تنها نبودن دختر خاله‌ام که

همسمن بود خونشون می‌رفتم. همه چیز بوضوح یادمه واضح واضح که هنوزم زجرم میده.

اونشب راحت و بی‌دغدغه توی اتاق دختر خاله‌ام خوابیده بودم. فکر می‌کنم نیمه‌های شب بود که از شدت فشاری روی بدنم بیدار شدم؛ دیدم شوهر خاله‌ام کنارم دراز کشیده و دستش را روی بدن من

انداخته. با همان سادگی بچه‌گانه‌ام فهمیدم که این کار عادی نیست. وقتی فهمیدم بیدار شدم، انگشتشو به نشانه سکوت روی لبش گذاشت. آروم من رو بغل کرد و برد توی اتاق خواب خودش و من رو روی تخت

انداخت. خوب یادمه که چقدر ترسیده بودم. فکر می‌کردم دیوونه شده و می‌خواد منو بکشه. آروم گفتم: عمو تو رو خدا!!!

با حالت تهدید گفتم: صدات در بیاد می‌کشم!

اشک تو چشمم جمع شده بود، وحشتم حد و حساب نداشتم ولی از ترس هیچی نگفتم. حس می‌کردم حالم داره به هم می‌خوره. نفس نفس زدنش حالمو بهم می‌زد. بدنش در اون حالت یه بوی چندش‌آمیزی گرفته

بود، دلم می‌خواست بالا بیارم.

چند دقیقه بعد شلوارش رو در آورد و من با چشمهای از حدقه دراومده به اون عضو سیاه و دراز بین پاهاش نگله می‌کردم. اون رو به بدن من می‌مالید. من هغ هق گریه می‌کردم و اون بی‌توجه به من کار

خودش را ادامه می‌داد و میگفت فردا برات عروسک می‌خرم. من تا اون روز آنطور چیزی ندیده بودم و اصلاً نمی‌دونستم که اون چیزی که بین پاهای من هست با مردها فرق داره. وحشت زده و بی‌صدا

گریه می‌کردم. حالا دیگه دلم می‌خواست من رو بکشه ولی اینطوری عذابم نده.

اون محکم‌نوک سینه‌های من رو که هنوز در نیومده بودن توی دستش فشار میداد و گاز می‌گرفت. حالم

خیلی بد بود. درد هم داشتم....
مدتی بعد شنیدم که گفت: به کسی نگي عمو من رو کرده‌ها!!!!
از حرفش هیچی نفهمیدم فقط دلم مامانو میخواست، همین.
صبح که از خواب بیدار شدم لباسم تنم بود و توی اتاق دختر خاله ام بود. انگار که هیچ اتفاقی نیفتاده.
فقط عروسکی که عمو برایم خریده بود بهم فهموند که هیچ‌کدوم از اون اتفاقها خواب نبوده.
از همون موقع دلم میخواست عمو رو بکشم، اما خدا انتقام من رو ازش گرفت و پارسال در یک تصادف به درک واصل شد.
کاش بابامان من اینقدر الکی به شوهر خاله پستم اعتماد نمی‌کردن. نمی‌دونم شاید آگه به لطف سکاف نبود من هنوزم به سکس مثل یه ابزار شکنجه نگاه میکردم.
تورو خدا مواظب کوچکترها باشین.

حرفهای رختخوابی (عاشقانه، سکسی یا رکیک؟)

از: نی نی بیست و چندساله

لذت بردن از سکس واسه پسرها آسونتر از دخترهاست (حداقل تا امروز تو جامعه ما اینطوری بوده). به پسر خیلی راحت می‌تونه تحریک بشه. دیدن بدن لخت یک شریک، شنیدن صدای ناله یا حتی گفتن و شنیدن جملات سکسی می‌تونه خیلی سریع و راحت اون رو حشری کنه و اورگاسمش رو سرعت ببخشه، حتی آگه عاشق شریکش نباشه. یک پسر آگه چیزی برخلاف میلش باشه، رک و پوست‌کنده خولسته خودشو میگه.
اما دختر باید سعی کنه که لذت ببره. چه بسا خودشو با فانتزهایش مشغول کنه و در یک دنیای مجازی غرق شه تا بتونه به ارگاسم برسه و هر حرکت پیش‌بینی نشده‌ای این امر رو به تأخیر میندازه. چه بسا که شنیدن یک جمله سکسی و تاحدی رکیک در یک آن، نظرش رو نسبت به سکس تغییر بده. البته این امر مثل بقیه موارد سکس نسبی هستش و به سابقه دختر بستگی داره. آگه شریک جنسی شما بار اوله که سکس داره ممکنه شنیدن کلمه "می‌کنمت!" یا "کس خوشگلم!" یهو نظرش رو صد در صد نسبت به سکس تغییر بده: (من واسه اون فقط یه کس ام؟؟؟؟!!!!!!)
شنیدن کلمه "می‌کنمت" و یا چیزهایی شبیه به این آگه واسه دوست دخترتون چندش آور نباشه، حالت مفعول بودن رو برای اون تداعی میکنه و اینکه دراز بکشه تا شما کار خودتون رو بکنید و اون هم در زیر، توخیالات نه چندان سکسی خودش غوطه‌ور شه و منتظر باشه که شما هرچه سریعتر از اون حالت ترسناک و ناآشنا خارج بشین.

دسته‌ای از دخترها از کلمات سکسی خوششون می‌آد و شنیدن یک کلمه سکسی "بخورم اون خوشگل رو" یا یه چیز توهمین مایه‌ها می‌تونه اونها رو به سرعت به ارگاسم نزدیک کنه. تقریباً اکثریت دخترها از تعریف از اندامشون در حین سکس خیلی بیشتر از تلمبه زنی لذت می‌برن؛ با تعریف از اندام دخترها می‌تونین به اونها بفهمونین که همه بدنشون رو دوست دارید و اونها واسه شما فقط یه "کس" نیستند و آگه نگرانی‌ای در مورد اندامشون دارند با تعریف شما صد در صد از بین میره و به اونها اعتماد به نفس میده که از حالت مفعولی خارج بشن. ببینم، مگه خود شما هم دوست ندارید کمی مفعول باشید و و بذارید طرفتون هم هنر خودشو نشون بده. تازه اینکار باعث

میشه که بهتر با سکس طرف و اینکه چی دوست داره و چی دوست نداره آشنا بشین. اصلاً به چیز دیگه، فکر نکنین که تو سکس دختر خود شو در اختیار شما میذاره، شما هم بدن و تن خودتونو در اختیار طرف میذارین پس باید بهش وقت بدین که از این امکان استفاده کنه. اصلاً تو سکس حرف فعال و مفعول نباید نباشه و اینو ول کنیم که پسر حتماً باید فعال باشه. تو سکس بله بستن هست طوری که هر دو لذت ببرن، به هیچکدوم به اجبار چیزی تحمیل نشه و در آخر هر دوراضی باشن، همین، پس کی بیشتر و یا کمتر فعال هست را اصلاً فکرتش را هم نکنید و این چیزهای تلقینات من درآوردی را فراموش کنید.

یاد مه توی اولین سکسم در مورد شکل و قیافه کسم خیلی نگران بودم طوری که اصلاً دلم نمیخواست باهاش سکس داشته باشم اما خوشبختانه طرفم به کارش وارد بود و تا چشمش به کسم خورد چند ثانیه ای نگاهش کرد. من اون زیر داشتتم سخته میکردم و مرتب به خودم فحس میدادم که چرا با این کس کج و کوله راضی به سکس شدم، اما چند ثانیه بعد به چشمام نگاه کرد و گفت: "خانوم خوشگل من" بعد با شیطنت خاصی اضافه کرد: "من می دونستم همه جات خوشگله"

وای نمی تونین حدس بزنین که چقدر خوشحال شدم اون با همین یک جمله نگرانی بيمورد من رو کاملاً از بین برده بود و چند ثانیه بعد از اون بود که من هم تونستم از جام تکون بخورم و به ذره مهارت نداشتمو بهش نشون بدم.

و حرفهای عاشقانه:

سکس اگه همراه با عشق باشه و عشق همراه با سکس تا ابد در ذهنهای عاشق به یادگار میمونه. اگه به یه زن خیابونی در حین سکس بگی دوستت دارم بهت می خنده چون هر دو می دونین که این حرفهای رختخوابی هیچ صحتی نداره. اگه با عشقتون سکس دارین، برای دوام عشقتون و اینکه معشوقتون باز هم برای سکس با شما انگیزه داشته باشه، بهش بگین که دوستش دارین و بجز اون هیچکس رو دوست ندارید. قربون صدقه اش برین و مطمئن باشید او هیچوقت هیچ سکسی را به سکس با شما ترجیح نخواهد داد.

امید وارم یکی از آقایون هم در مورد کلماتی که دلش میخواد در حین سکس از شریکش بشنوه بگه.

برای پر کردن پرسشنامه تحقیقات جنسی که آگهی آن در شماره قبلی (۳۷) بچاپ رسید، و در زیر هم آورده میشود، هنوز به تعدادی متقاضی مقیم تهران نیاز داریم. برای دریافت پرسشنامه میتوانید با سکاف تماس بگیرید. همچنین از دوستانی که پرسشنامه را درخواست کرده ولی جواب نداده اند، خواهش میشود، جوابهای خود را ارسال کنند.

آگهی برای انجام تحقیقات جنسی در تهران (منتشره در سکاف ۳۷)

اینجانب ۲۴ ساله و دانشجوی رشته روانشناسی، به همراه سه نفر دیگر از دوستان، قصد داریم به یک تحقیق پرسشنامه ای در باره مسائل جنسی، در سطح شهر تهران دست بزنیم. برای اینکار به چهار صد نفر (۲۰۰ نفر مؤنث و ۲۰۰ نفر مذکر) شهروند تهرانی نیاز داریم که مایل باشند به پرسشنامه ما جواب دهند. ما به هیچگونه اطلاعات شخصی مثل اسم، آدرس یا ای میل شما احتیاج نداریم و از نظر امنیتی هم هیچ مشکلی برای شما پیش نخواهد آمد. ما پرسشنامه را در اختیار سه کاف گذاشته ایم و شما میتونید از طریق تماس با سه کاف (cekaf@cekaf.com) آن را درخواست کرده، به سئوالات جواب دهید و به سه کاف برگردانید. بعد مسئولین سه کاف فقط جواب شما را برای ما ارسال خواهند کرد و ما حتی به ای میل شما هم دسترسی نخواهیم داشت. با تشکر از همکاری شما.

ع. و همکاران

دختر بمی (داستانی واقعی از بم)

مرد در حالی که از شدت ناراحتی چشمانش سرخ شده بود با ظاهر ژولیده و موهای آشفته فریاد می زد: یکی به دادم برسه... بچه ام زیر آواره... زن از شدت گریه توی چادر امداد زیر سرم بود و هر چند دقیقه داد میزد: دخترم... و باز از هوش می رفت. مرد بدون اینکه معطل بقیه بمبینه مشمت مشمت خاک از اونجایی که زمانی خونهاش بوده، کنار میزد تا شاید بتونه دخترشو پیدا کنه و نجات بده اما بی فایده بود. بالاخره تیمهای خارجی با سگهای زنده یاب اومدند و شروع به تجسس کردند. ولی جواب منفی بود. آدم زنده ای اونجا نبود. امدادگرهای خارجی با تاسف سری برای پدر بیچاره تکان دادند و بعد از اعلام اینکه آدم زنده ای نیست اجازه استفاده از بیل مکانیکی برای خاکبرداری داده شد.

آن پدر درمانده روی زمین نسسته بود و با دست خاک به سر خودش می ریخت و فریاد می زد: کاش پامون شکسته بود و این بچه را تنها ول نمی کردیم. کاش به زور برده بود یمش. کاش منم می موندم با هم می مردیم.

فریادهای دلخراش پدر منو مجبور کرد که به سمتش برم. می دونستم دلداری کار احمقانه ای است فقط میخواستم زیر بغلشو بگیرم بپرشم تو چادر ولی او دستمو پس زد و گفت: می خوام خودم بچه ام را بیارم بیرون... و شروع کرد به کنار زدن خاک. وقتی گروه خاکبرداری اومدند، پرسیدند چند نفر تو خونه بودند؟ مرد در حالی که اشک می ریخت گفت: ما فقط همین یک دختر را داشتیم، اون شب تو خونه تنها بود، ما رفته بودیم جیرفت عروسی یکی از فامیلهها. چند بار ازش پرسیدند و اون تاکید کرد که فقط دخترش تو خونه بوده و نه کس دیگه. بچه ها شروع به کار کردن تاجسد دختر را بیرون بیاورند. هر بار که خاک را بلند میکردند پدر فریاد می زد: تورو خدا آروم خاک بردارید شاید هنوز زنده باشه، تنشو زخمی نکنین.

دلم برآش آتیش گرفته بود ولی کاری از دستم بر نمی اومد، فقط آماده بودم که وقتی با جس دخترش روبرو شد سریعاً بپرشم زیر سرم و یک آرام بخش بهش تزریق کنم. بالاخره پس از چند بار زیر و رو کردن خاک، پای دختر بیچاره از زیر خاک دیده شد. فریاد پدر دوباره بلند شد. چقدر دردناکه وقتی آدم گریه و ضجه یک مرد رومی بینه. اون بیچاره به معنی واقعی فریاد میزد، گریه میکرد... بالاخره با احتیاط جسد عریان دختر را بیرون کشیدند؛ یک پیکر لاغر نحیف خاک گرفته. یک لحظه فریادهای جگرسوز پدر قطع شد. فکر کردم بیهوش شده، باعجله به سمتش دویدم ولی دیدم پدر ساکت بالای جسد ایستاده و خیره به آن نگاه میکند. رفتم کنارش ایستادم و دیدم آن چیزی که باعث سکوت آن پدر در مانده شدن بیرون آمدن یک دست دیگر با جسد دخترش بوده. فهمیدم که بیشتر از این نباید کنارش بایستم. بچه های گروه تجسس باز هم از آن مرد سؤال کردند که مطمئنی که دخترت توخونه تنها بوده؟ مرد بیچاره با من و من گفت: نمی دونم. اون خیلی وقتا خونه تنها می موند. هیچوقت با ما نمی اومد جیرفت.

تجسس دوباره شروع شد تا اینکه جسد بی جان و عریان یک پسر در حالی که یک دستش قطع شده بود از زیر آوار بیرون آمد. مرد در حالی که سرش را بین دو دستش گرفته بود روی زمین نشست، زیر لب می گفت: خاک بر سرم، آبروم رفت...

فریادهای دلخراش چند لحظه پیش اون پدر به زمزمه های دردناکی تبدیل شده بود که دم از بی آبرویی و ننگ می زد. وقتی بچه های گروه خولستند پیکر اون نفر را توی کیسه های حمل جسد بگذارند، مرد در حالی که دیگر اشک نمی ریخت بلند شد و گفت: اونو بر ندارید، بزارید زیر همین خاک بمونه، اون باعث ننگ من و خانوادشه. آبروم رفت، دیگه نمیتونم سرمو بلند کنم، بگذارید همینجا بمونه و بپوسه، دختر بی حیا و بی آبرو!!! و شروع کرد با حرص کیسه را پاره کردن.

بچه های گروه جلوشو گرفتن و کیسه را از دستش بیرون کشیدند ولی او فریاد می زد: دختر من بوده، ننگ خانواده است... حالا فهمیدم چرا هیچوقت با ما بیرون نمی اومد...

نمی‌تونستم رفتار شودرک کنم که تا چند دقیقه پیش می‌گفت یواش کار کنید تا بچه‌ام زخمی نشه و حالا داشت این حرف‌ها رو می‌زد. به خودم که آمدم دیدم دوباره با پا لگد می‌زنه به جسد اون پسر بیچاره، که بچه‌های گروه سریع زیر بغلشو گرفتن و به زور از اونجا دورش کردن. دلم بدجوری به درد اومده بود. واقعاً این رفتار مردچه معنی می‌داد؟ واقعاً فکر میکرد که دخترش لکه ننگ و مستحق این مرگ بوده؟ یا اینکه میخواست جلوی بقیه خودشو آدم غیرتی نشون بده؟ اصلاً از خودش پرسیده که ماجرا چی بوده؟ دخترش هر بار با یکی می‌خوابیده و پول می‌گرفته یا اینکه پسر رو سالهاست که دوست داشته و اولین بار بوده که لخت کنارش خوابیده؟ اینها از دید اون مرد هیچ فرقی نداشتند، در هر صورت اون بی‌آبرو شده!!!!

دلم برای اینهمه عقبماندگی فرهنگی و ذهنی ملت سوخت. اوم مرد حتی نمیخواد به جسد دخترش رحم کنه... به خاطر تعهد پزشکی ام بود که دنبالش رفتم و بهش یک آرام‌بخش تزریق کردم، هر چند که می‌گفت حالش کاملاً خوبه و نیازی نداره، اما چشماش چیز دیگه‌ای می‌گفتن. وقتی میخواست از چادر بره بیرون، کمرش دولا شده بود.

عکسهای اختصاصی سکاف از بم





حرف دل دختران

از مریم

سلام،

تو این شماره می‌خواهم در باره چندتا موضوع مختلف صحبت کنم پس درباره هر کدام یک کم می‌نویسم.

تجاوز به کودکان

دختران کودک و نوجوانی است که توی خانواده‌ها، توسط پدر یا برادر و یا بستگان نزدیک به آنها تجاوز می‌شود و یک نامه‌ای از دوستی برایشان رسیده که نوشته در کودکی توسط پدرش مورد تجاوز واقع شده و تأثیرات منفی بدی که در زندگی‌اش داشته و عذاب روحی که کشیده، هنوز نتوانسته با کسی در اینباره درد دل کند و حالا هم از این می‌ترسد که وقتی ازدواج کند بخاطر نداشتن پرده بکارت، شوهرش او را طلاق دهد. شما در باره سر نوشت چنین دخترانی که در سراسر کشور و در تمام شهرهای ما هم پیدا می‌شوند، چه نظری دارید؟ آرزو می‌کنم یک جایی بود که این دختران مورد تجاوز واقع شده، بتوانند به آن مراجعه کنند و کمک بگیرند، ولی قبل از آن آرزو را دارم که هیچ دختری به چنین بلایی گرفتار نشود و دختران آنقدر توان داشته باشند که اگر مورد تجاوز واقع شوند، جرات این را بکنند که از جایی یا کسی کمکی بگیرند داشتن دوست دختری که قبلاً مورد تجاوز قرار گرفته، مهارت خاصی می‌طلبد یعنی قبل از هر چیز طرف این دختران باید کمک روحی و معنوی برای آنها باشد و بداند که قبل از داشتن رابطه جنسی باید روح زخمی این افراد التیام پیدا کند.

اگر هم شما (منظور میسرانی که این را می‌خوانند)، در آینده با کسی ازدواج کردید که پرده نداشت فوری اور امقصر ندانید بلکه با منطق و عقل با مسئله برخورد کنید. یا اگر دوست دختری دارید که در کودکی

به او تجاوز شده، در مسائل جنسی باید خیلی احتیاط کنید و کاری نکنید که خاطرات تلخ کودکی در ذهن طرف زنده شود. جامعه ما متأسفانه به کسانی که کودکانی که مورد تجاوز واقع میشوند، هیچ کمک و حمایتی بعمل نمی‌آورد و این ظلم بزرگی در حق این هموطنان است. به شما پیشنهاد می‌کنم که اگر خودتان فرزند دارید یا در خانواده یا بستگان نزدیک کودکان خردسال هستند در باره این مسئله با پدر یا مادر آنها حرف بزنید که با آنها صحبت کنند و بدون ایجاد ترس بی‌مورد ولی از سکس در ذهن این کودکان، خطر تجاوز را تا حد امکان کم کنید.

زنان جدا شده

گروه دیگری از انسانها که در جامعه ما بشکل دیگری مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند، گروه زنان طلاق گرفته است. بعضی از پسران یا مردها (منظورم همه افراد مذکر نیست) که این زنان جدا شده طعمه خوبی هستند، پس بقول خودشان برایشان دام پهن می‌کنند که با آنها دوست شوند و صرفاً سکس داشته باشند. باز تکرار می‌کنم که نه همه پسرها، بلکه بعضی از پسران و مردانی که فرهنگ و شعور دوستی و روابط را بدرستی درک نکرده‌اند. البته اگر هر دو طرف این طور رابطه‌ای میخواهند هیچ لشکالی ندارد ولی از نامه‌هایی که به من رسیده، اینطور به نظر می‌آید که این زنان وقتی با پسری دوست میشوند یعنی طرف را دوست دارند و به دنبال یک رابطه جدی‌تر هستند که به زندگی مشترک برسد. طرف هم در ظاهر این را قبول می‌کند اما بعد معلوم میشود که طرف دارد یک جای دیگر دنبال یک نفر برای ازدواج می‌گردد و با این خانم مطلقه فقط برای اطفای شهوت خودش دوست شده است. اگر شما بجای این زن بودید چه می‌کردید؟ آیا فکر نمی‌کردید که از شما و احساسات و عشقتان سوء استفاده شده است؟ چرایی بعضی‌ها اینقدر خودخواه هستند؟ چرا راستش را از اول نمی‌گویند که طرف حداقل تکلیف خودش را بداند؟ به این دلیل به نظر من این سوء استفاده است که یکی بخواهد با دوز و کلک و وعده‌های دروغین فقط نیاز جنسی خودش را برطرف کند این یعنی با احساس دیگران بازی کردن است و خیلی زشت است.

این سوء استفاده کردن در روابط دختر و پسر هم دیده میشود. خیلی از دختران وقتی دوست پسر دارند، زمانی راضی به سکس میشوند که مطمئن باشند طرف قصد ازدواج با آنها را دارد. این راضی از پسرها خوب می‌دانند پس همینکه با دختری آشنا شدند، فوری می‌گویند که قصد ازدواج دارند تا هرچه زودتر بتوانند با طرف سکس داشته باشند، در حالی که واقعاً قصد ازدواج ندارند و این دروغ را می‌دهند که طرف راضی به سکس بشود. این هم کار خیلی زشتی است و همین باعث میشود که بسیاری از دختران به حرفهای پسرها اعتماد نکنند و با به سختی حاضر به سکس بشوند. این مسئله را خود پسران باید بیشتر به آن فکر کنند آنرا برای خود حل کنند و اینقدر تقصیر را به گردن دختران نیندازند، چون تعداد دخترانی که به این شکل دروغ خورده و دل شکسته و ول شده‌اند زیاد می‌باشد.

البته عکس قضیه هم هست، یعنی بعضی از دختران هم تو رابطه خود با پسران صادق نیستند و احساس خیلی از پسرها را جریحه دار میکنند. مثلاً دختری که پرده بکارت ندارد، اینواز دوست پسرش پنهان میکند، چون می‌ترسد که پسر ول کند. ولی صداقت در اول کار خیلی بهتر از این است که یک دوستی بر اساس دروغ ساخته شود. یا دخترانی هستند که همزمان چندین دوست پسر میگیرند تا بعد از بین آنها یکی را انتخاب کنند. که اکثراً پسرها هم متوجه میشوند و اسباب ناراحتی و حسادت و دلگیری و غیره. پس بهترین راه حل این است که از اول باید با هم صادق و روراست باشیم.

دوستی بدون سکس

مسئله بعدی دوست ساده و بدون سکس با جنس مخالف است. یعنی مثلاً دختری فکر میکند که این آقا پسر خوبی است، با هم راحت هستند، حرف می‌زنند، درد دل میکنند، یعنی درست همانطور که این دختر با یک دختر دیگر حرف می‌زند، یعنی هیچ نظری ندارد که دوست دختر این آقا پسر بشود، در حالی پسر ممکن است یک فکر دیگر میکند که چون این دختر با من حرف می‌زند و خودمانی است پس حتماً میخواهد دوست دخترم شود و هی پیش خودش حساب و کتاب میکند، تا روزی که به دختری اظهار عشق و علاقه

میکنند و می بینند که دختره جواب رد می دهد چون از اول چنین منظوری نداشته است و آنوقت یا اختلاف بین آنها بوجود می آید یا پسر ه برایش خیلی سخت میشود و حالت شوک به او دست می دهد. به همین دلیل بهتر است که در دوستی خود، همیشه برای هم روشن کنید که از این دوستی چه میخواهید، دنبال چه چیزی هستید و طوری رفتار کنید که نه برخلاف میل خود وارد یک دوستی ناخولسته شوید و نه طرف خود را جریحه دار کنید. اصلاً رابطه دوستی ساده دختر و پسر (بدون سکس و بدون آنکه دوست دختر پسر هم باشند) تو ایران و بین جوانان جا نیفتاده است، ولی میخواهم بگویم که این نوع دوستی را هم فراموش نکنید.

اختلاف سن

هر کسی خودش می داند که از چه تیبی خوشش می آید، یکی از افراد بلند قد، یکی کوتاه قد، یکی از افراد چاق خوشش می آید، یکی از افراد لاغر و الا آخر. حالا کسانی هم هستند که دوست دارند دوست پس یا دخترشان از خودشان جوانتر یا مسن تر باشد. تو کشور ما اینطوری جا افتاده که سن پسر حتماً باید بیشتر از سن دوست دختر یا زن خودش باشد. یعنی زن حتماً باید جوانتر باشد. آیا می دانید این فکر از کجا آمده؟ می دانید که تو تاریخ حالا به هر دلیلی بیشتر مرد ها کار میکرده اند و زن ها توی خانه. یعنی مرد ها نان آور خانه بوده اند و دختران هم دنبال کسی بوده اند که کار و موقعیت و شغل و درآمد خوبی داشته باشد تا هم خودشان و هم بچه هایشان زندگی خوبی داشته باشند، پس ازدواج با یک پسر جوان همسن و سال خودشان فایده ندارد و این باعث شده که ازدواج دختر جوان با مرد مسن تر که وضعیت اقتصادی او خوب است به مرور زمان جا بیفتد. اما حالا همه چیز عوض شده است، پس هیچ لازم نیست که در دوستی ها و حتی ازدواج حتماً دختر باید جوانتر باشد. بخصوص که دختران و زنان ایرانی هم حالا کار میکنند. ولی اصلاً یک مسئله دیگر هم هست، یعنی بعضی از پسران واقعاً به زنان و دختران مسن تر از خودشان علاقه و کشش دارند و بعضی از دختران و زنان هم به پسران و مردان جوانتر از خودشان تمایل دارند. همه اینها عادی است و بهتر است که هر کسی آنطور که سلیقه خودش است رفتار کند نه اینکه ببیند جامعه و مردم چه می گویند.

دوست شما مریم

در سایتهای دیگر چه خبر؟

۱- سایت شادی شاعرانه مطلبی درباره نیازهای جنسی و ترسهای ذهنی نوشته که بسیار خواندنی است. آدرس: <http://baba.eparizi.com/archives/000550.html>
گویا هم مطلب جالبی بنام تابوی سکس در جمهوری اسلامی از مجید محمدی چاپ کرده است:
۲- سایت

<http://khabarnameh.gooya.com/politics/archives/004946.php>

۳- سایت ایران خبر یک بخش فرهنگی دارد و مطالب جالبی از جمله بقلم کوشیار پاریسی پور بچاپ میرساند از جمله:
- تک گویی های واژن:

<http://www.iran-chabar.de/1382/09/17/kushy ar820917.htm>

- در باره هنرمند و توجهش به آلت جنسی:
<http://www.iran-chabar.de/1382/09/29/kushyar820929.htm>

- نظر ویرجینیا وولف و انسانهای دوجنسی
<http://www.iran-chabar.de/1382/10/19/kushyar821019.htm>

- با ملر کی د ساد آشنا شویم
<http://www.iran-chabar.de/1382/09/05/kushyar820905.htm>

- درباره اولیسه‌ی جیمز جویس:
<http://www.iran-chabar.de/1382/10/13/kushyar821013.htm>

- و یا این یکی:
<http://www.iran-chabar.de/1382/10/22/kushyar821022.htm>

۴- سایت "با شما نیستم" هم چند داستان از حسین مرتضائیان دارد از جمله داستانی بنام "سینه‌بند" - و در اگر داستان هم به چندین داستان دیگر مرتضائیان لینک داده شده. این هم آدرس:
http://www.hylit.net/ba/more/P969_0_2_0/

۵- سایت زیتون هم در شماره ۹ و ۱۰ سایت خودش چیزهایی در باره همجنسگرایی نوشته:

http://z8un.com/archives/2004_01.htm#000319

۶- سایت رویداد هم مطلبی درباره دشواری انتخاب سبک زندگی دارد (از محمد کریم آسایش)
<http://www.rouyad.ws/articles/index.aspx?UID=20>

۷- سکاف و همه سکافیان که معتقد به آزادی جنسی هستند و برای رسیدن به آن در کشور تلاش می‌کنند، با قتل، تجاوز، زورگویی و امثال اینها هم در روابط اجتماعی و هم در سکس مخالفند به این دلیل مطالعه چند مطلب در اینبار که در روزنامه شرق چاپ شده‌اند، را به شما پیشنهاد می‌کنیم.

۲۲ دیماه: <http://www.sharghnews paper.com/821022/dsast.htm>

۲۳ دیماه: <http://www.sharghnews paper.com/821023/dsast.htm>

۲۴ دیماه: <http://www.sharghnews paper.com/821024/dsast.htm>

۲۵ دیماه: <http://www.sharghnews paper.com/821025/dsast.htm>

ستون من هم هستم

نگاهی به دو جنبش زنان و همجنسگرایان

مقدمه

شاید ربط حرکت عدالتخواهانه همجنسگرایان یا کلاً اقلیتهای جنسی با جنبش برابری طلبانه زنان، در ابتدا کمی نامفهوم و یا بیمورد باشد اما اگر به ریشه‌های تاریخی ناعدالتی و نابرابری جنسی نگاه کنیم و بعد به افتراق، تشابهات، و درخواستهای زنان و اقلیتهای جنسی دقت نمائیم، آنگاه متوجه خواهیم شد که موانع پیش پای هر دو یکی است- ارزشهای مردسالارانه، سنتها، خرافات و خودخواهی بی‌جا- و بر همین اساس متوجه میشویم که چرا همکاری، نزدیکی، و تعاون این دو جنبش از وزن و اهمیت زیادی برخوردار است.

ابتدا / یک یادآوری تاریخی

در ادوار دور، زمانی که عبریها بعنوان طایفه‌ای از قبایل سامی در منطقه کنعان (فلسطین/ اسرائیل فعلی) سکونت داشتند تعداد جمعیت این طایفه کم بود، آنها مردم فقیری بودند که سرشان به کار خودشان گرم بود و هر چند که همجواری سرزمینشان با راههای بازرگانی منطقه تجاری آن زمان (مصر، شام، آشور، بابل) برایشان سودآور بود اما در دسر بزرگی هم داشت، به این علت که منطقه محل سکونت آنها محل جنگ و لشکر کشیهای دائمی و فراوان دولتهای آن زمان بود و هر طرفی که در جنگ پیروز می شد، فقط صدمات آن به عبریها میرسید؛ آنان را به اسارت میگرفتند، زنانشان را می بردند، اموالشان را غارت میکردند و... در پایان یکی از همین جنگها (حمله بابلیها به فلسطین و شام حوالی ۵۸۶ سال پیش از میلاد مسیح) بود که وقتی بابلیان پیروز شدند، تصمیم گرفتند برای تسلط کامل خود، رهبران و بزرگان طایفه عبریان با خانواده هایشان و جمع زیادی از مردم را هم با خود به بابل ببرند. حادثه‌ای که در تاریخ قوم یهود به "حبس بابلی" معروف است. وقتی کوروش کبیر پادشاه ایران حوالی ۵۳۹ قبل از میلاد بابل را تصرف کرد به عبریان اجازه داد که به سرزمین محل سکونت قبلی خود برگردند و آزادانه به کار و زندگی و اجرای مراسم مذهبی خود همت گمارند. (در کتاب مقدس عهد عتیق از کوروش کبیر یاد میشود و احترام و احساس نزدیکی امروز مردم اسرائیل با ایرانیان هم از همینجا ریشه می گیرد.) (توضیح ۱ در آخر مقاله) وقتی قوم یهود اجازه یافت که از تبعید در بابل (عراق فعلی) به سرزمین خود، کنعان برگردد، به این نتیجه رسیدند که برای حفظ و ادامه بقا قوم خود و جلوگیری از تسلط طوایف دیگر، دو مسئله حیاتی را باید برای خود حل کنند؛ اول چیزی که عامل وحدت آنها شود یعنی یک حبل المتینی که همه به آن چنگ بزنند و دور آن متحد شوند، و دوم تولید مثل زیاد و ازدیاد جمعیت و تعداد نفوس طایفه تا نیروی انسانی لازم برای مقابله با تهاجمات و حملات دیگران داشته باشند.

همین دو نیاز عمده و حیاتی باعث شد که عبریان به گذشته تاریخی خود مراجعه کرده و با جمع‌آوری حدیثها و گفته‌های چند هزار سال قبل حضرت موسی پرداخته و کتاب عهد عتیق را بنویسند. (توضیح ۲ در آخر مقاله). و از این زمان است که دین یهودیت به شکل امروزی که ما می‌شناسیم شکل می‌گیرد. حدود پانصد سال بعد از آن هم تورات نوشته میشود. - توضیح شماره ۳ در آخر مقاله)

به این ترتیب دین یهود و کتابهای عهد عتیق و تورات عامل وحدت و حبل المتین این قوم میشود، اما مسئله مهم دیگر یعنی ازدیاد جمعیت هم باید حل می شد، پس وظیفه زنان در زاد و ولد بیشتر، اهمیت دو چندان می‌یابد، سقط جنین نباید باشد چون باز یاد شدن جمعیت منافات دارد، نباید جلق زد چون اسپرمی که میتوان با آن بچه درست کرد نباید بر زمین ریخته شود، خانواده فقط یک شکل و تعریف دارد، آنها هم اینک خانواده یعنی زن و مرد و فرزندان آنها و کلی قوانین در حمایت از این خانواده شکل می‌گیرد، هر نوع زندگی مشترک دیگر، (مثل دو زن یا دو مرد با هم یا یک زن و فرزندش) بعنوان خانواده و کانون گرم و مشترک دو انسان به رسمیت شناخته نمیشود، سکس دو مرد با هم ممنوع میشود چون به تولید مثل نمی‌انجامد، و مردی که نمیخواهد با زن تشکیل خانواده دهد و بچه درست کند، بر علیه منافع قوم و اجتماع عمل کرده و باید کشته شود. نفرت به سکس با همجنس و همجنسگرایی از همینجا ریشه می‌گیرد و اعدام همجنسگرایان هم برای اولین بار در تاریخ، در کتاب عهد عتیق نوشته شد؛ بعنوان عملی "کفرآمیز و گناهی" که باید با اعدام مجازات شود.

همه صاحب نظران متفق القولند و مردم عادی هم کم و بیش می‌دانند که بسیاری روایات، حدیثها و گفته‌های مشابهی در سه دین یکتاپرست ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) وجود دارد. خوب منطق زیادی لازم نیست تا بدانیم که منشأ این حدیثها و روایات مشابه همان دین یهود و عهد عتیق و تورات است چون قبل از انجیل و قرآن نوشته شده‌اند. از جمله مسائل مشابهی که در هر سه دین میتوان به آنها اشاره کرد اینها هستند؛ هر سه دین جلق زدن را گناه می‌دانند، مخالف سقط جنین هستند، همجنسگرایی را گناه و یک عمل شیطانی میدانند که باید مجازات شود و پیروان متعصب هر سه دین از همجنسگرایی به نفرت یاد میکنند.

بعبارت دیگر این چیزهایی که بنام دستورات اسلام و خدا و امثال اینها به ما یاد داده میشود، خود یکسری تعلیمات و قوانینی هستند که قوم یهود در ۲۸۰۰ سال پیش بر اساس نیازهای آن زمان جهت حفظ خود از گزند دشمنان، رعایت آنها را برای همه افراد طایفه الزامی کردند. این را هم از یاد نبریم که تعلیمات دینی بعد از مدتی خود بخود به سنت و رسم و اخلاق جامعه فراموشی می‌روید. بی جهت نیست که حتی بعضی از افراد به ظاهر غیر متعصب و غیر مذهبی هم در رد همجنسگرایی میگویند ما به دین کار نداریم بلکه به این کار داریم که سکس با همجنس مخالف عرف و اخلاق جامعه ایرانی است، اما این افراد از یکطرف ریشه این عرف و اخلاق را فراموش می‌کنند و نمی‌گویند که این اخلاق و قضاوت از کجا آمده؟ چرا؟ و آیا قابل انطباق با شرایط حاضر هست یا نه و از طرف دیگر از یاد می‌برند که این عرف و سنت مخصوص ایران نبوده و نیست و در همه جوامع دیده میشود و بسته به سطح رشد و آگاهی اجتماعی شدت و حدت آن متفاوت است. البته هدف این ادعایست که تمام ریشه‌های ضدیت با همجنسگرایی همین است بلکه منظور نشان دادن یکی از عمده‌ترین ریشه‌های سرکوب است)

هدف دیگر از طرح وقایع تاریخی بالا اشاره به این است که هر چند سرکوب حقوق زنان و بروز ارزشهای مردسالار همراه با پایان یافتن جامعه مدرن سالاری شروع شد اما همراه با شکل‌گیری اولین دین ابراهیمی یعنی یهودیت شدت بیشتری گرفت. سرکوب همجنسگرایان هم درست از همین زمان شروع شد. مردسالاری زن را احساسی، بدون عقل، غیر قابل اعتماد، کسی که نمیتواند مثل مرد بجنگد و از قبیله حفاظت کند پس درجه دوم است و باید در خدمت جنسیت مرد قرار بگیرد و مرد را ارضا کند و بچه پس بیندازد و... معرفی میکند. مردسالاری در ادامه همین تفکر، اگر مردی هم نخواهد از این ارزشها اطاعت کند را محکوم میکند یعنی مردی که به جنس زن گرایش نداشته باشد راهم زن میداند " یارو میخواهد که یکی او را بکند پس زن است"، " طرف کیرش بلند نمیشود که با زن سکس داشته باشد"، " کیرش کوچک است"، " مریض است"، " طبیعی نیست" و غیره. پس چنین فردی از مرد کمتر است، قابل تحقیر، مردنیست، هر کسی رسید حق دارد و میتواند یک دستی به پشت او برساند، و همه آن چیزهایی که همه شنیده و میدانند. با چنین اخلاق و فرهنگ و پیشینه‌ای هیچ عجیب نیست که همجنسگرایان از گرایش خود احساس گناه میکنند، خجالت می‌کشند، سرکوب و تحقیر را تحمل میکنند، بدون عشق و نیاز و صبر فآبطر جامعه با جنس مخالف ازدواج میکنند، یا همجنسگرای "فعال" خودش را گی نمیداند چون "مردی" کرده- آلتش را فرو کرده- اما فرد مفعول قابل تحقیر کردن است، گاهی خودش هم اینرا می‌پذیرد، یا اینهمه همجنسگرای ایرانی میخواهند تغییر جنسیت دهند (چون چارچوب و تعریفی که جامعه و دین و اخلاق و فرهنگ از "مرد" دارد برایشان تنگ است یا با وجود آنها نمی‌خواند. این فشار فرهنگی و اجتماعی در طول قرنهای آنچنان در تودرتوی ضمیر انسانها ریشه می‌دواند که توان ایستادگی و دفاع از خویشتن خویش بودن را از فرد میگیرد. در نتیجه همجنسگرایان به سایه و یا شبحی سرگردان در اجتماع تبدیل میشوند، همه جا هستند اما ناپیدا. شاید به همین دلیل باشد که قهرمان تمام رمانهایی که با فاصله از اجتماع، زشتیها و دورنگی‌ها و بی‌خودیهای ما را نشان می‌دهند، همه "بوی" همجنسگرایی می‌دهند.

اشتراکات دو جنبش زنان و همجنسگرایان و اهمیت همکاری آنها

حلقه‌های محکمی جنبش زنان و همجنسگرایان را به هم پیوند میدهند؛ یکی ریشه‌های تاریخی فشار و سرکوبها، دیگری طیف وسیع زنان همجنسگرا که حلقه رابط محکمی را تشکیل می‌دهند، دیگری دشمن مشترک یعنی مردسالاری و تمام جنبه‌های ارزشی متعلق به آن، سوم اهداف مشترک یعنی رسیدن به برابری و عدالت جنسی در جامعه و بازتعریف بسیاری از مفاهیم و مقولات اجتماعی و قوانین موجود. از جمله برابری افراد در برابر قانون و در همه شئون اجتماعی فرغ از جنسیت و یا گرایش جنسی، ارائه تعریف جدید از خانواده و تلاش برای گسترش معنی کانون مشترک در قوانین اجتماعی از جمله به

رسمیت شناختن کانون یک مادر تنها با فرزندان او بعنوان یک کانون خانواده و برخوردار بودن از تمام امتیازاتی که خانواده متشکل از پدر و مادر و فرزند از آن برخوردارند، به رسمیت شناختن زندگی مشترک دو زن یا دو مرد با هم، مبارزه مشترک برای آموزش علمی مسائل جنسی در مدارس و جامعه، مقابله با کودک‌آزاری و تجاوزات جنسی به کودکان، دفاع از استقلال جنسیت فرد فارغ از جنس او، مبارزه برای برابری و آزادی جنسی در جامعه، لغو قوانین تبعیض آمیز در مورد هر دو نیرو و بسیاری مسائل دیگر. در نتیجه حمایت از خواسته‌های یکدیگر، همکاری و اشتراک مساعی این دو نیرو بسیار ضروری است و امکان ایجاد پایه‌های یک جبهه وسیع تحولات فرهنگی-اجتماعی را فراهم می‌آورد. امکانات عینی و اولیه برای نزدیکی و همکاری فراهم است کافی است آنها را کشف کنیم: وجود زنان همجنسگرای ایرانی در تشکلات زنان، رابطه مادر و فرزند در خانواده‌هایی که دختر یا پسر همجنسگرا دارند، یا رابطه زنان مردان همجنسگرا که بنابه شرایط اجتماعی ازدواج کرده و دارای فرزند هستند، همکاری و اشتراک مساعی در تشکلات سیاسی و فرهنگی که هر دو عضو آن هستند از این نمونه‌اند.

ممکن است شرایط رسیدن به این در خواسته‌ها تا حدودی زود باشند اما فعالان جنبش زنان و همجنسگرایان بعنوان دو نیروی عمده در کارزار برابری و آزادی جنسی، میبایست دید روشن و آینده‌نگری نسبت به مسائل حال و پیش‌رو داشته باشند تا رسیدن به بهترین بازدهی تلاش‌های خود را تضمین کنند. اما برای انجام چنین کاری لازم است که همجنسگرایان تشکیلات مستقل خود را بوجود آورند، اهداف کوتاه و دراز مدت خود را تعریف و در معرض دید دیگران قرار دهند و فعالیت‌های خود را در قالب‌ها و اشکال متفاوتی از وسایط گرفته تا انتشار مجلات و کتابها سازمان دهند. در آخر مقاله بیشتر به این پرداخته میشود.

موقعیت زنان و همجنسگرایان در جامعه

موقعیت و امکانات زنان و همجنسگرایان یکی نیستند. زنان در جامعه علنی هستند، از شکل لباس پوشیدن گرفته تا شکل ظاهری، در حالی که همجنسگرایان "ناپیدا" هستند یعنی علاوه بر اینکه همجنسگرا بودن با قوانین شدید و غلیظی سرکوب میشود ذهنیت منفی اجتماعی تاریخی شکل گرفته هم مزید بر علت است، از آن گذشته از ظاهر کسی نمیتوان تشخیص داد که چگونه گرایش دارد همچنین تعداد زنان در جامعه بیشتر است، یعنی حدود پنجاه درصد جمعیت کشور در حالی که گی و لزبین‌ها و ترانس‌سکشوالها چیزی بین هفت تا دوازده درصد جمعیت کشورند. (اگر همه زنان و مردان همجنسگرای جمعیت هفتاد میلیونی ایران را در یکجا جمع کنیم تعدادشان بیشتر از مثلاً اقلیت قومی کردستان میشود)

زنان ماجایگاه اجباری خود را شناخته‌اند؛ کدبانو، مادر فداکار که خود را نادیده میگیرد، فردیت مستقل ندارد و فقط غذای اصیل ایرانی می‌پزد و پس‌چون جایگاهی که جامعه به زن تحمیل کرده را خوب شناخته بنابراین راحت‌تر میتوانند آن را برجسته کرده، در معرض دید قرار دهند، به آن اعتراض نماید و ناحقی و نادرستی وزشتی و اشکال آن را نشان دهند. اما همجنسگرایان ایرانی هنوز به این مرحله نرسیده‌اند. تنها بخش بسیار کوچکی از همجنسگرایان هستند که به یک شناخت اولیه از خود و احساس خود رسیده‌اند ولی این شناخت هنوز به "حشم" تبدیل نشده که پیراهن عاریتی را بدرند و فردیت و استقلال خود را نشان دهند، زشتی‌ها را برجسته و در معرض دید جامعه بگذارند. بی‌جهت نیست که نوشته‌های همجنسگرایان بیشتر حالت شکوه و شکایت دارد تا حالت کسی که سبک گرفته. در عوض زنان انواع تشکلهای خود را بوجود

آورده‌اند، از انواع تشکلات مستقل زنان گرفته تا نوشتن و ترجمه انواع کتابها، تا برقراری ارتباط با تشکیلات زنان در کشورهای دیگر، چاپ مجلات، کتاب، دایر کردن و بسایتهای مختلف تا بروز جلوه‌های متفاوتی از همبستگی بین خود. زنان ما به مرحله‌ای رسیده‌اند که اگر نتوانند برنامه احزاب سیاسی را به نفع خواسته‌های خود تعدیل کنند، از احزاب سیاسی جدا میشوند و حزب خاص خود را میسازند. در حالی که از چاپ کتاب یا مجله یا ترجمه و انتشار مطالب همجنسگرایان خبری نیست، اگر همجنسگرایی در یک حزب سیاسی فعالیت میکند که مسلماً تعداد اینگونه افراد زیاد است- اما خود را پنهان میکنند که مبادا کسی از آنان بی‌برد، یا اگر وب‌سایتی درست میکنند از لینک دادن به سایت یک همجنسگرای دیگر سر باز میزنند، فعالیتها و کارهای بیشتر تک‌روی و در حد فردی است یعنی شناخت و آگاهی همجنسگرایان

به این سطح از شناخت نرسیده که برای رسیدن به خواسته مشترک باید کار مشترک انجام داد. (گروه هومان در خارج از کشور بیش از ۱۲ سال فعال بود و کارنامه خوبی ارائه داد اما بدلیل عدم حمایت کافی از طرف همجنسگرایان مقیم خارج و همینطور عدم موفقیت در ایجاد رابطه قوی با داخل کشور بعد از انتشار هیجده شماره مجله فعالیت خود را پایان داد).

زنان مابه مرحله تولید افکار جدید رسیده اند هرچند که هنوز در ابتدای راهند، ولی گوی و لژیون ها بیشتر در حال یادگیری هستند، افکاری را میخوانند و در بهترین حال همان را به دیگری منتقل میکنند. زنان گاهنامه ها یا مجلات و سایتهای تخصصی خود را دارند، جایی که صرفاً به مباحث تئوریک جنبش خود این راه مؤثر برای تربیت رهبران کارآموده و آگاه است، اما همجنسگرایان نتوانسته اند حداقل میپزدازند.

چنین سائیتی برای خود دایر کنند. این در حالی است که در ده سال اخیر مطالب بسیار زیادی با موضوع همجنسگرایی در نشریات و سایتهای مختلفی چاپ شده اند اما کسی هنوز پیدا نشده که همه اینها را یکجا جمع کند و در اختیار علاقمندان قرار دهد.

زنان ما زار زشهای زنانه صحبت میکنند و در پی معرفی آن هستند، از آن دفاع میکنند و جایگزین مناسبی برای ارزشهای حاکم میدانند، از خواسته ها خود شناخت نسبی خوبی دارند و از وسایل ارتباط جمعی برای طرح مسائل خود بهتر استفاده میکنند اما با اینکه همجنسگرایان همیشه و در هر جامعه ای فرهنگ " زیر زمینی" خود را دارند، ولی همجنسگرایان ایرانی هنوز حتی به فکر تبیین و شناخت این فرهنگ " زیر زمینی" خود نیستند چه برسد به اینکه بخواهند از آن پاسداری کنند یا آن را معرفی نمایند. بی جهت نیست که نگاهی به سایتهای همجنسگرایان نشان میدهد که همین افراد قدم جلو گذاشته خود تا چه حد به فرهنگ مرد-سالاری آغشته هستند، یا هنوز در چنبره تعلیمات مذهبی اند و ناخود آگه از ارزشهای سنتی دفاع میکنند. همجنسگرایان ایرانی هنوز به اهمیت بکارگیری وسایل ارتباط جمعی برای رساندن پیام خود به دیگران و ارتباط با قشر وسیعتری از همجنسگرایان واقف نشده اند. یابی و لژیونهای ایرانی مقیم خارج نتوانسته اند بعنوان ایرانی و نماینده همجنسخواهان داخل با تشکلهای گوی / لژیونها در کشورهای محل اقامت خود رابطه برقرار کنند و اگر هم جذب فعالیتی شده اند بیشتر در درون تشکلهای همجنسگرایان خارجی بوده است. (البته نمیتوان انکار کرد که جو ضد همجنسگرایی جامعه ایرانی در این امر تاثیر زیادی داشته است).

در حالی که زنان ایرانی مقیم خارج تشکیلات خود را بعنوان بخشی از جنبش کل زنان ایران معرفی کرده و از این زاویه با سازمانهای زنان خارجی تماس میگیرند و بعنوان نیروی پشت جبهه کارنامه بسیار روشنی دارند. برای نمونه فشار اروپا برای معلق کردن قانون سنگسار، یا لغو حکم اعدام چندین زن و... در حالی که اخبار مربوط به اعدامها دستگیری و فشار بر همجنسگرایان کمتر به خارج درز میکنند. این در حالی است که جامعه همجنسگرایان غربی توان و آمادگی خوبی برای اقدامات اعتراضی دارند. یعنی گویهای ایرانی میتوانند این راه یک اهرم فشار بر علیه رژیم که سرکوبشان میکند، بکار گیرند. نمونه گویهای مصری که سه سال پیش وقتی ۲۰ نفر از همجنسگرایان مصری را در یک بار مخفی متعلق به همجنسگرایان دستگیر کردند، دیدیم که چه فشار شدید بین المللی متوجه دولت مصر شد، از اتحادیه و مجلس اروپا گرفته تا نمایندگان کنگره آمریکا تا میلیونها همجنسگرا از سراسر جهان که با ارسال ایمیل کامپیوترهای دولت مصر را چند روزی فلج کردند، تا آکسیونهای اعتراضی همزمان در بسیاری از کشورها تا... که نهایتاً به رهایی دستگیرشدگان منجر گردید.

در کل زنان متشکل تر، فعالتر، و تجربیات بیشتری در راه مبارزه برای احقاق حقوق خود دارند و از این نظر همجنسگرایان باید به دقت به مطالعه و درس گیری از این تجارب بپردازند. اما همیم وضعیت و موقعیت جنبش زنان که جلوتر است، وظیفه آن را هم سنگینتر می کند، یعنی دفاع قاطع و محکم زنان از همجنسگرایان و حقوق فردی / اجتماعی آنان. اما جنبش زنان با سکوت خود در برابر فشارها و سرکوب همجنسگرایان در واقع چندین خطا را با هم مرتکب میشود. یعنی یکی اینکه تسلیم هوچیگری ارزشهای مردسالار میشود، دوم "خودخواه" بودن و عدم جدیت خود را عیان میکند، سوم حقوق زنان لژیون را

فراموش میکنند کاری که نتیجه آن محروم شدن جنبش زنان از نیرو و توان یک جنبش بالقوه اجتماعی و هدر رفتن نیروهاست.

قدمهای مهمی که همجنسگرا ناچارند بردارند

تا زمانی که گی و لزبینهای ایرانی مسائل خود را جدی نگیرند و برای حل آنها، پایدان دادن به سرکوبها و رسیدن به حقوق انسانی و اجتماعی، خود را در عملی بخرج ندهند، دفاع دیگران از حقوق گی /لزبینها تاثیر چندانی نخواهد داشت و علاوه بر آن اتحاد و همکاری بالقوه مهم بین نیروهای مختلف فعال برای برابری و عدالت جنسی (از جمله زنان) شکل نخواهد گرفت. تجارب جهانی هم همین را میگویند و فعالان جنبش همجنسگرایان هم این را بخوبی می دانند، اما این آگاهی هنوز ثمره عملی چندانی ببار نیاورده است. هر چند که ممنوع بودن همجنسگرایی در ایران خود بزرگترین سد راه هر گونه اظهار وجود و سازمانیابی گی و لزبینهاست اما شرایط و امکاناتی هست که به انسانهای سرکوب شده اجازه عبور از مرزها و سد شکنی را میدهد. مثلاً حدود ۵۰ سایت متعلق به همجنسگرایان وجود دارد. هر چه سایتها بیشتر باشد، بهتر است اما، چرامسئولان این سایتها یک اتاق گفتگوی پالتاکی برای خود درست نکنند. (تا آنجا که من اطلاع دارم چنین اتاقی وجود ندارد). در یک چنین اتاقی میتوان با حفظ اسم و آدرس با دیگران صحبت کرد، صدای آنها را شنید و حول مسائل و مشکلات بحث و چاره جویی کرد. این معلوم است که چات رومهای یا هوپر از همجنسگرایان ایرانی است، اما منظور اینگونه چاتها نیست. کسانی که وارد چات رومها میشوند، یک نیاز جنسی دارند که علیرغم همه سرکوبها باید جوابی برای آن بیابند و با همجنس خود سکا داشته باشند، این به خودی خود اشکالی ندارد، اما منظور اینجا آن دسته از همجنسگرایانی است که بنا به شناخت و آگاهی و یکسری عوامل فردی / موقعیتی دیگر، رسالت راهبردی بر دوششان گذاشته شده یا چنین رسالتی را حس میکنند، میباشد.

پیشنهاد دیگر ایجاد بانک اطلاعات است به این شکل که یک سایتی درست شود و تمام مقالات و مطالب مربوط به همجنسگرایی را که در مجلات و سایتها مختلف چاپ میشوند، به یک شکل درستی طبقه بندی کرده و در اختیار علاقمندان قرار داد. این کار حتی از عهده یک نفر وارد به اینترنت هم بر می آید. فقط کافی است از مراجعه کنندگان خواست که در رساندن مطالبی که در جاهای مختلف میخوانند، کوشا باشند. نکته دیگر چنین سایتی نباید مثلاً روی پرشین بلاگ باشد که یک روزه آن را پاک کنند، بلکه یک جای ثابت و رسمی. همجنسگرایان مقیم خارج کشور برای انجام چنین کاری امکان بهتری دارند. پیشنهاد دیگر انتشار یک مجله مثلاً ماهانه مخصوص همجنسگرایان روی اینترنت است.

همجنسگرایان دانشجو میتوانند یکسری کنفرانسهای علمی برگزار کنند، نمونه همجنسگرایان در ترکیه که کنفرانس " روانشناسی و جنسیت " یا " روانشناسی و شکل گیری گرایش جنسی " را تشکیل دادند، یا کنفرانسهایی درباره چگونگی ارائه اطلاعات درست برای مقابله با ایدز و امثال اینها. برای چنین کارهایی لازم نیست همجنسگرا بودن خود را جل زده بلکه از طریق چنین جلساتی میتوان به طرح مسائل جنسی پرداخت.

یک پیشنهاد هم این است که همجنسگرایان در استفاده از امکانات موجود برای چاپ مقالات و مطالب درباره مسائل خود در سایتها یا مجلات و روزنامه های عمومی تلاش کنند تا از این طریق مسائل خود را به سطح خواسته های عمومی دمکراسی و آزاد یخواهی عمومی پیوند دهند برقراری ارتباط فعال به سازمانهای جهانی حقوق بشر، ایلگایا همان سازمان جهانی همجنسگرایان و استفاده از امکانات آنها و همچنین جلب حمایت این سازمان از حمایت فعالتر از همجنسگرایان داخل کشور.

و در آخر، از آنجا که هیچکدام از اینکارها بدون برقراری یک ارتباط نزدیک و تبادل نظر و اطلاعات بین افراد داخل و خارج کشور مقدور نیست، پیشنهاد میشود که هر کسی در حد و توان خود برای ایجاد

چنین تماسی تلاش کند

توضیح ۱:

بد نیست بدانیم که مطالعه داستان سرگذشت ابراهیم و زانش هاجر و سارا و فرزندان او اسماعیل و اسحاق نشان میدهد که کلاً طایفه عبری همیشه برای یافتن محل زندگی مناسب از جهت کشاورزی و تجارت و آبیاری مرتب در حال مهاجرت بوده‌اند. در انجیل هم آمده که اولین مهاجرت عبریان حدود ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح اتفاق می‌افتد، زمانی که خداوند به حضرت ابراهیم دستور میدهد که محل و کاشانه خود را در "اور" (واقع در جنوب غربی رود فرات و نه چندان دور از خلیج فارس) رها کرده و با قبيله خود به مقصد دیگری مهاجرت کند و اگر ابراهیم از این دستور پیروی کند آنگاه خداوند به او لطف و بخشش کرده و خاندانی بزرگ در سرزمینی موعود به او عطا خواهد کرد.

توضیح ۲:

به روایت تاریخ حضرت موسی حدود ۲۵۰۰ سال قبل از این تاریخ - بازگشت از حبس بابلی - پیغمبری کرده ولی گفته‌ها و نوشته‌های او فقط سینه به سینه به نسلهای بعد منتقل می‌شده. اینکه بعد از ۲۵۰۰ سال گفته‌ها و حدیثهای جمع شده تا چه حد با پیامها و گفته‌های خود حضرت موسی همخوانی داشته یا نزدیک بوده، خود بحث جداگانه‌ای است.

توضیح ۳:

آقای مک کوبین در کتاب خود بنام رد پای ریشه‌های تاریخی فشار علیه همجنسگرایان بخوبی به شرایط اجتماعی که منجر به پیدایش یهودیت، مسیحیت و اسلام گردید، می‌پردازد و بشکل جالبی استدلالهای خود را مبنی بر اینکه فشار بر همجنسگرایان با پیدایش دین یهود شروع و از آنجا به مسیحیت و اسلام و سپس کل جوامع امروزی راه یافت، بافاکت و سند ثابت میکند. او بعلاوه نشان می‌دهد که قبل از یهودیت گرایش به جنس موافق یک امر عادی و قابل قبول بوده و حتی اثری تاریخی که دل بر آن دارند را هم معرفی میکند. او همچنین اهمیت یافتن خانواده، اینکه تابعیت فرزند بر اساس خون و تابعیت مادر باید باشد، زک و ولد زیاد و مخالفت با سقط جنین را هم بر همین اساس نیاز قوم یهود به وحدت و ازدیاد جمعیت توضیح می‌دهد و اینکه اگر کسی ازدواج نکند، یا جلق بزند و اسپرم خود را بیرون بریزد، پس به قوم خود خدمت نکرده و سزاوار مجازات است، را هم بشکل جالبی توضیح میدهد.

نادر ثانی نویسنده ایرانی مقیم سوئد در کتاب خود بنام - بررسی ریشه‌یابی فشار اجتماعی بر همجنسگرایان "بار دیگر عشقی ممنوع" - تا حدودی از همین کتاب مک کوبین کمک می‌گیرد و به این مسئله می‌پردازد. ولی ای کاش یک مترجمی پیدا می‌شد و کل کتاب مک کوبین را به فارسی ترجمه می‌کرد.

یعنی همزمان با پیدایش یهودیت، از یکطرف همجنسگرایی مردود شمرده میشود و از طرف دیگر درست بر اساس چنین تفکری است که در ایتدرا جع به زنان همجنسگرا چیزی گفته نمیشود چون جنسیت مستقل زن اصلاً برسیمت شناخته نمی‌شده است.

ضربه‌های عاشقانه

مثل همیشه خیلی عاشقانه شروع شد؛ لبهای داغ کامبیز با اون طعم تلخش باعث شده بود که بخوام توی بغلش آب بشم. با یکی از دستاش کونمو و با اون یکی دستش سینه‌هامو فشار میداد و در عین حال لب تو لب هم.

از رو مبل بغلم کرد و گذاشت زمین. لبم به سختی از لبش جدا شد. اومدم بلوزشو درآرم ولی نداشت. یواش یواش همراه با بوسه‌های آرومش همه لباسامو درآورد. حشری حشری شده بودم، دلم میخواست لختش کنم ولی بازم نداشت. فهمیدم یه فکر جدید تو ذهنشه.

تشنه اینکه ببینم امروز چه داستانی اتفاق می افتد، منور و شکم خوابوند و شروع به بوسیدن کونم کرد، دستامو باز پشت با یه دستش طوری گرفته بود که نمی تونستم هیچ حرکتی بکنم. بوسیدناش ادامه داشت. نمیدونم دقیقاً چه زمانی بود که یه صدای بلند و بعدش یه سوزش عمیق روی یکی از لمبرها کونم حس کردم. ضربه های بعدی اونقدر سریع و عمیق بود که فرصت عکس العمل رو از من گرفته بود. کون و باسنم درد گرفته بود اما دیوانه وار دلم میخواست ضربه ها ادامه پیدا کنن. نمیدونم چند دقیقاً چندتا ضربه زد ولی صدای عمیق نفس هاشو می شنیدم، چند ضربه دیگه، بعد خودش انداخت رو مبل، زیب شلوارشو کشید پائین و بدون هیچ حرفی موهامو کشید و سرمو برد رو جلو کیر گندشو تا حلقم کرد تو؛ سرم داد زد: بخورش!

داشتم بالا می آوردم ولی بهم فرصت نفس کشیدن نمیداد، منم مقاومت نکردم. وقتی کیرش خوب ورم کرد و در حال انفجار بود کلهام رو نگه داشت. تازه تونستم یه نفس راحت بکشم.

بلند شد، دستامو گذاشت رو مبل. فهمیدم که میخواد بکنه تو کونم. کونمو آوردم بالاتر که راحت باشه، کیرشو گذاشت روی مقعدم. تا اومدم بهش بگم، یواش بکن تو، معطل نکرد؛ وری با تمام زورش کرد تو که نفسم بند اومد. هنوز دردش آروم نشده بود که ضربه های دستاش رو لمبرهام دوباره شروع شد. منو با تمام زورش میگائید و هر چند وقت هم یک ضربه جانانه به کونم میزد. اونقدر محکم میگائید که از شدت فشار جلو عقب میشدم و چوچولهام میخورد به لبه مبل. درد آنچنان لذتی به جانم میریخت و تحریکم میکرد که خودم رادر بست در اختیارش گذاشته بودم.

ضربه ها تموم شد و دستاش اومد رو سینهام. سینه های بزرگم - که بزرگتر شده بودن - رو و دستاش گرفت، اونارو میچلونند، نوکشود فشار میداد، می کشید و آب لیمو میکرد. دیگه تحمل نداشتم، لرزشی تمام بدنمو دربر گرفته بود که چند ثانیه ای ادامه داشت. کامبیز که متوجه شده بود با دو سه فشار نهایی خودشو به مرحله انزال رسوند. کیرشو کشید بیرون و آبشو پاشید رو کمرم.

خیلی خسته شده بودم. کامبیز خودش پشتمو با حوله پاک کرد، منو بغل کرد و برد رو تخت. لخت شد و کنارم دراز کشید. منو غرق بوسه کرد. بعد مثل بچه های کوچولو سرشو گذاشت رو سینه هام، محکم بغلم کرد تا کنار هم خوابمون برد.



سؤال و جوابهای مسائل جنسی این شماره:

سؤال ۱- اگر پدر یا مادری یکمرتبه وارد اتاق پسر مثلاً هفده ساله خود بشود و ببیند که پسرش دارد جلق میزند و هر دو هم خجالت زده شوند، بهترین برخورد کدام است؟

جواب: بهترین کار این است که والدین رابطه با فرزندان خود را طوری تنظیم کنند که حریم خصوصی هر دو طرف رعایت شود. هر انسانی یک حریم خصوصی دارد که حتی در خانواده خودش هم به این حریم خصوصی احتیاج دارد و کسی نباید به آن تجاوز کند. بخصوص والدین و فرزندان آنها که به سن بلوغ رسیده‌اند. پس صرف یکمرتبه وارد اتاق فرزند شدن، آنهم بدون در زدن و درخواست اجازه یا هیچگونه معطلی خودش یک نوع پا گذاشتن تو حریم شخصی طرف است. از طرف دیگر بهتر است که وقتی جوانی یا نوجوانی میخواهد جلق بزند، بهتر است که قبلش از قفل / بسته بودن طوری که کسی نتواند یکپهو و بی خبر وارد شود، مطمئن گردد و بعد دست بکار شود.

حالا که این اتفاق افتاده، بهترین کار این است که شما سریع و هر چه زودتر، ضمن عذرخواهی از فرزند خود از اتاق خارج شوید و بعداً که از اتاق خارج شد، چیزی به رخ او نیاورید و اگر خودش اشاره کرد، ضمن عذرخواهی مجدد که بدون اجازه وارد اتاقش شده‌اید به او اطمینان دهید که شما این مسائل و نیاز او را درک می‌کنید و هیچ‌لازم نیست که احساس خجالت یا ترس و وا همه بکند و با حالتی جدی / شوخی اشاره کنید که شاید بهتر باشد که در چنین مواقعی اتاقش را قفل کند. چند روز بعد و در یک وقت خوب بشکل مناسبی که خود میدانید، میتوان با ب صحبت درباره مسائل جنسی را با او باز کرد؛ شاید کلی سؤال در باره مسائل جنسی در ذهن خود دارد. مطالب نکاتی که والدین باید رعایت کنند - در سکاف ۳۷، سخنی با پدر و مادرها - در سکاف ۳۵، برخورد با کنجکاوای نوجوانان - در سکاف ۲۸ و آموزش صحیح مسائل جنسی... - در همین شماره را پیشنهاد می‌کنیم بخوانید.

سؤال ۲- تویه چات روم با یه خارجی از م پرسید پوپرز استفاده میکنم؟ من نمیدونم این چی هست و خجالت کشیدم ازش بیرسم. ممکنه بهم بگید که پوپر یا پوپورز چی هست و به چه دردی میخوره.

جواب: پوپرز (Poppers) یک محلول نیترا تی است که در علم پزشکی هم از آن استفاده میشود، اما منظور طرف شما به احتمال بسیار قوی اون پوپرز ی بوده که در سکس بکار میرود. یک محلولی برنگ آب که هنگام سکس اگر استنشاق شود، حس هوس و شهوتی بودن را تا حدود بسیار زیادی افزایش می‌دهد شاید بتوان حس بعد از استنشاق پوپرز را با حس اورگاسم یک زن مقایسه کرد. بخصوص که اثر پوپرز هم خیلی کوتاه مدت است، چند ثانیه. آدم از خود بیخود میشود، در یک هماغوشی اگر ۴-۵ بار استفاده شود، کافی است، ولی وه تصمیم خود فرد بستگی دارد. استنشاق پوپرز در کنار افزایش حس لذت به بیشتر شدن جریان خون و در نتیجه شقی بیشتر آلت تناسلی هم منجر میگردد. در ایران یافته نمیشود مگر اینکه کسی برای مصرف شخصی و مخفیانه وارد کرده باشد. در کشورهای غربی سالهای زیادی این محصول آزاد بود و درمغازه‌های فروش وسایل سکسی فروخته میشد اما از چند سال به این طرف، ظاهراً ممنوع شده است. به این دلیل که مثل وایگرا اگر کسی ناراحتی قلبی داشته باشد ممکن است استفاده از پوپرز که یک مرتبه و بلافاصله بعد از استنشاق باعث ضربان بیشتر قلب میشود خطرناک باشد، یک ایراد دیگر که به این محصول گرفته میشود این است که میگویند به کبد انسان آسیب میرساند و یکسری ایرادات دیگر. به همین دلیل این محصول تحت نامهای مختلف دیگری بفروش میرسد که مشکل قانونی برای فروشندگان ایجاد نکند. افرادی هستند که سالهای سال از پوپرز استفاده میکنند بدون آنکه مشکلی برایشان پیش آید. پیشنهاد میکنیم که اگر مشکل قلبی دارید، استفاده نکنید و در اولین دفعه هم خیلی کم و با احتیاط عمل نمائید. پوپرز انواع و اقسام مختلف دارد که شدت تاثیر آنها با هم متفاوت است. پوپرز معمولاً در شیشه‌های نسبتاً کوچکی ارائه

میشود و قیمت آن هم بالاست. این هم عکس شیشه ها و انواع پوپرز:



عکس فوق از این آدرس گرفته شده است:
<http://www.allaboutpoppers.com>

سؤال ۳- میگن جلق زدن حرام است، خانواده من هم خیلی مذهبی است. من چکار کنم؟

جواب: برو و در حد نیاز خود جلق بزنی و کاری به اینکه خانوادهات یادین و پیغمبر چی میگن، نداشته باش. دین و پدر مادری که بجای بر خورد علمی و صحیح با نیاز طبیعی انسان یک خروار احساس گناه بردوش یک جوان می اندازند، بیشتر گناهکارند تا تو که خواهی تو خلوت خودت جلق بزنی و آزاری هم به کسی نمی رسانی. مطلب مربوط به جلق در شماره ۳۰ سکاف و دو مطلب در این شماره یکی مطلب اول در سایتهای دیگر چه خبر و دیگری - نگاهی به جنبش زنان و همجنسگرایان - (که توضیحی تاریخی در باره جلق در آن داده شده است). را هم سر بزنی و بخوان.

سؤال ۴- اگه میشه درباره واکوم پمپ به کم توضیح بدین، مرسی.

جواب: واکوم یعنی خلا، پمپ هم که تو فارسی استفاده میشه - پمپ خلا؟ اما ظاهراً منظور شما کار واکوم پمپ است. اگر به عکس آن در زیر دقت کنید می بینید که واکوم از یک محفظه شیشه ای، یک پلاستیک کوچک حفاظی در سر ورودی آن و یک بخش پلاستیکی مثل دستگاه فشار خون، تشکیل شده است. طرز کاربرد آن اینطوری است که محفظه را روی کیر طوری سوار میکنند که حفاظ پلاستیکی در اطراف بن آلت قرار گرفته و از ورود هوا جلوگیری میکند (تقریباً شبیه وقتی که انگشت خود را وارد دهان کرده و لبهای خود را دور انگشت سفت میکنید). حالا با استفاده از اون وسیله فشار خود، شروع به پمپ زدن میکنید. با اینکار هوای درون محفظه به بیرون کشیده میشود در نتیجه فشار خون در کیر از فشار موجود در محفظه بالاتر / بیشتر است و باعث جریان تند و شدید خون به کیر درون محفظه میگردد در نتیجه کیر خیلی سریع بزرگ میشود و امتداد می یابد، حتی بزرگتر از اندازه شق شده در حالت عادی. فروشندگان واکوم ادعا می کنند که استفاده از این وسیله باعث بزرگ شدن کیر مردها میشود، قیمت آن هم گران است. اما چند نکته را باید توجه کرد: یکی اینکه به محض خالی کردن خلا یعنی برداشتن این واکوم، آلت بلافاصله تا حدود زیادی میخوابد چون خون جمع شده به بدن بر میگردد. نکته دیگر اینکه اگر کار پمپ زدن از مقدار تحمل رگها و مویرگهای خون رسان به آلت تناسلی شود، ممکن است باعث پارگی رگها شود که این مصیبت!!! خواهد بود. و آخر اینکه ممکن است استفاده هر روزه و روزی پانزده تاسی دقیقه در ظاهر باعث بزرگ شدن آلت گردد اما این بیشتر در حالتی شق نشده آلت تناسلی نمایان میشود، تازه این هم موقتی است و به محض عدم استفاده چند روزه، باز همان آس و همان کاسه و همان اندازه و حالت معمولی آلت تناسلی و نکته آخر اینکه استفاده از این وسیله این امکان را دارد که کلاً جریان خون رسانی به آلت و حالت عادی شق شدن را دچار اختلال کند. اگر ما استفاده هر از گاهی از پوپرز (اگر دستتان برسد) را مانعی نمی بینیم اما نسبت به واکوم پمپ تا

حدود بسیار زیادی شک داریم، بهر حال شما خود باید تصمیم بگیرید، حرفهای ما را مثل نوشته کتابهای الهی که تغییر ناپذیرند، تلقی نکنید. این هم عکس از دو نمونه واکوم پمپ:



سؤال ۵- همسرم برای مدتی از من دور است. آیا استمنا باعث میشود که حسم نسبت به او کمتر بشه؟
جواب: هم آری و هم نه. بستگی به عوامل زیادی دارد، از جمله اینکه چه کسی در فانتزی شما حین استمنا کردن، دخیل باشه، اینکه تا چه حد بتوانید فانتزی را از واقعیت جدا نگه دارید، اینکه چقدر از سکس با همسر تان خوشنود هستید و یکسری عوامل دیگر. مثلاً فرض کنید که فانتزی شما سکس با یک فردی باشد که هیچ شباهتی به همسر تان ندارد و کارهایی که به همراه طرف در فانتزی انجام می دهید هیچ تشابهی با واقعیت سکس شما و همسر تان نداشته باشد، و از طرف دیگر در عالم واقع از سکس با همسر تان چندان هم خوشنود نیستید، آنوقت امکان کم شدن حس شما به همسر تان هست ولی فقط حس جنسی، نه بقیه احساسات شما که شامل مهر و دوستی و عاطفه و عشق میشود. اما همه اینها فردی است یعنی یک جواب ثابت برای همه وجود ندارد.

سؤال ۶- اسلام میگه که مرد نباید طلا بپوشه، میخواستم نظر شما را بدونم.
جواب: حتماً میدونی که سکاف نه ولی فقیه لست و نه کلاً به ولایت فقیه اعتقاد دارد، ببین، ما جدآ نمی دونیم که آیا واقعاً اسلام مخالف طلا پوشیدن مرد هست یا اینکه این فقط یک شایعه است، بهر حال حتی اگه شایعه هم نباشد باز این احتمال را میدهیم که مثل همه مسائل دیگر، روحانیان مذهبی در اینباره نظرات مختلفی دارند. ما فقط در حد یک شایعه آنهم از یک مذهبی که آتیشش آن زمان خیلی تند بود (البته حالا سکاف خوان شده) شنیدیم که گویا در جایی خوانده که تماس طلا با پوست مرد باعث کاهش گلبولهای سفید خون میشوند. (گلبولهای سفید در سیستم دفاعی بدن مؤثرند) اما طرف نتوانست بگوید که کجا و کی چنین چیزی خوانده. خود ما هیچ چیزی در اینباره نه خوانده و نه از یک منبع علمی شنیدهایم. اینرا هم بگوئیم که مردان غیر مسلمان و مسلمانهایی که مثلاً گردنبند یا دستبند یا... طلا می پوشند معمولاً سالمتراز بسیاری از مردان مسلمانی هستند که طلا نمی پوشند. از ما میشنوی، اگر به خدا و دین اعتقاد داری سعی کن یک ارتباط عاطفی و روحانی و درونی در قلبت با خدای خودت برقرار کنی و به حرف و تفسیر دیگران (حالا هر کسی میخواهد باشد) گوش نده. هر کسی خودش ولی فقیه خودش است. خیلی چیزها در مذاهب مختلف هست که به زندگی امروزی نمی خورند، پس در گذشته زندگی نکن، در امروز و رو به فردا زیستن بهتر است.

سؤال ۷ دختری هستم که دوست پسرم را خیلی دوست دارم و قصد ازدواج داریم اما یک مشکل جدی ما اینه که من به دوستی با پسرهای همجنسگرا خیلی علاقه دارم، اصلاً نمیدانم این احساس از کجا بوجود آمده و با دو پسر همجنسگرا هم دوست هستم که نمیخواهم از دستشان بدهم ولی می دانم که دوست پسرم حسادت می کند. میگوید من چکار کنم؟

جواب: خبر خوب اینکه شما تنها نیستید. این پدیده که بعضی از زنان و دختران به دوستی با پسران یا مردهای همجنسگرا تمایل دارند، شناخته شده است و یک اسم خاصی هم دارد که متأسفانه بیاد نداریم پس شما تنها نیستید. اما دلیلش شاید این باشد که اینگونه زنان و دختران میدانند و حس میکنند که

دوستی‌اشان بایک‌پریا مرد گی، صرفاً یک دوستی عمیق اما بدون توقع است و این کمک میکند که شما احساس راحتی بکنید و در نقش دیگری نروید؟؟ این فقط یک نظر است. اگر حسادت دوست پسر ت به این خاطر باشد که فکر میکند ممکن است با دوستت که گی است سکس داشته باشی، خوب میتوانی بهش اطمینان دهی که اینطور نیست و بهترین کار اینکه آنها را با هم آشنا کنی، آنوقت در عمل دوستی متوجه میشود که اینطور نیست و فرد گی اصلاً به سکس با جنس مخالف علاقه‌ای ندارد. اما اگر حسادت دوست پسر ت به این علت باشد که کمتر به او توجه میکنی، این را باید برای خودت حل کنی و در روابط خود تعادل لازم را حفظ نمایی.

سؤال ۸- اینکه میگن شراب برای سلامتی مفید است، آیا این درست است؟ مگه شراب تو اسلام حرام نیست؟

جواب: شاید شنیده‌اید که مردم ایتالیا و فرانسه که به نسبت دیگر کشورهای اروپای غربی، غذاهای چربی‌دار بیشتری استفاده میکنند اما کمتر به سگته قلبی دچار میشوند. همین مسئله توجه محققان را جلب کرد و بعد از سالها تحقیق به این نتیجه رسیدند که علت مسئله مصرف بیشتر شراب سرخ است. در تحقیقات بعدی معلوم شد که نوشیدن یک لیوان شراب سرخ در روز برای قلب انسان و بهبود جریان خون و شراین بدن مفید است و از سگته قلبی جلوگیری میکند. اما این نباید دلیلی برای زیاده‌روی در مصرف مشروب باشد چون الکل زیاد به بدن و از جمله کبد ضرر می‌زند. در هر امری باید حد تعادل را رعایت کرد. بله، مصرف شراب در اسلام حرام است اما از مامیشنوی، در زندگی امروزی گفته‌ها و یافته‌های علمی مبنای زندگی سالمتر و بهتری هستند تا گفته‌های ۱۵-۱۴ قرن پیش. تصمیم با خود شماست.

سؤال ۹ من با دوست پسر م از راه کون سکس داریم و بار آخر که سکس کردیم، از کونم خون آمد، من خیلی ترسیدم. میشه بگین علتش چیه؟ آیا ممکنه پرده من پاره شده باشد؟

جواب: نه، سکس از راه کون به پاره شدن پرده نمی‌کشد. خونریزی میتواند علت‌های زیادی داشته باشد از جمله، اینکه معقد شما تنگ و آلت دوست شما کلفت و جناب دوست پسر تان هم بی احتیاطی کرده و بدون مقدمه و بدون چرب کردن آلت خودش و معقد شما کار کرده، شاید شما بواسیر داشته باشید؟ و کلاً سکس از عقب اگر با احتیاط لازم صورت نگیرد، بدلیل وجود موبرگهای بسیار ریز در دهانه مقعد، به خونریزی کم و یا زیاد منجر میشود. دلیل اینکه وپروس اچ آی وی بیشتر و راحتتر از طریق سکس از عقب از افراد مبتلا به افراد سالم سرایت میکند، همین است. پس در سکس از عقب بکار گرفتن تکنیک عمل و استفاده از کاندوم خیلی خیلی مهم است. مطلب - راهنمای سکس از پشت - در سکاف شماره ۳۲ را بخوان.

سؤال ۱۰- آیا سکس از راه کون بواسیر می‌آورد؟ چون دوستم خیلی اصرار میکنه و من هم پرده دارم لطفاً راهنمایی کنید.

جواب: نه، سکس از عقب بواسیر نمی‌آورد. دلیل بواسیر، نشستن زیاد، کم تحرکی، کار نکردن روده‌ها که همه اینها به بیوست و بعد هم خونریزی هنگام سکس از عقب یا وقت دفع مدفوع میشود. ورزش بخصوص پیاده‌روی، یاد ویدن، خوردن غذاهای مناسب و پرهیز از نشستن زیاد بهترین راه جلوگیری از بواسیر است.

سؤال ۱۱- آیا صحت داره که واکسن ضد ویروس اچ آی وی ساخته شده؟ آیا اثر آن دائمی است؟
جواب: این خبر صحت ندارد. تحقیقات زیاد و در بسیاری از کشورها در اینباره در حال انجام شدن است تقریباً میتوان گفت که یک نوع مسابقه بین محققین در اینباره در حال انجام است و هر از گاهی هم اخباری از پیشرفت کارها بگوش می رسد. آخرین خبر این است که گویا یک واکسنی که روی تعدادی موش آزمایشی آزمایش شده، نتیجه اش رضایتبخش بوده است و در خواست اجازه از مقامات کرده اند که این واکسن روی تعدادی افراد آزمایش شود و ظاهر آدلر نداین کار را میکنند اما هنوز در مرحله تحقیق میباشد. مطمئن باشید اگر چنین واکسنی یافته شود، مثل بمب در جهان صدا خواهد کرد. امیدواریم چنین اتفاقی هر چه زودتر بیفتد.

سؤال ۱۲ دختری هستیم که عاشق دوست پسر من می باشم، اون همش اصرار میکنه که باید سکس داشته باشیم، من واقعا می ترسم که پرده ام پاره شود و خانواده ام هم مذهبی نیستن ولی این چیزا خیلی براشون مهمه. نمیخوام هم که دوست پسر من قهر کنه و بره. به نظر شما من چکار کنم؟
جواب: فکر کنیم بارها و بارها به این سؤال جواب داده ایم و در کلی از مطالب دیگر هم به آن اشاره کرده ایم که دوستی باید پاک و بی شائبه باشه، یعنی هیچکسی نباید توقعی از دیگری داشته باشد که طرف تمایلی به انجام آن ندارد، حالا به هر دلیل و علتی. اگر دوستت واقعاً تو را دوست دارد باید نگرانی و ترس تو را نگرانی خودش بداند. در خواسته های یکطرفه یعنی خودخواهی و این با آزادی جنسی که باید طبق توافق دوطرفه باشد همخوانی ندارد. اگر خودت مایل به سکس هستی ولی نمیخواهی باکره گی ات را از دست بدهی، آنوقت میتوان به انواع و اقسام مختلف سکس داشت بدون دخول از جلو. سکس صرفاً به معنای دخول نیست، در آغوش گرفتن، بوسیدن، لیسیدن، برای هم جلق زدن، لاپایی و... همه سکس است. اما اگر خودت برای سکس آمادگی نداری، این را صریح و واضح به دوستت بگو اما آنوقت باید به تصمیم او احترام بگذاری که آیا این نوع دوستی بدون سکس را میخواهد یا نه. و یادت باشد که برای نگاه داشتن و ادامه دوستی هیچ لازم نیست بر علیه میل خود کاری کنی. اگر دختری فکر میکند که پاره شدن پرده اش برایش مشکل ساز نمیشود، باید قبل از انجام سکس از جلو، بطور جدی به این مسئله فکر کند طوری که حاضر باشد عواقب کار (که متاسفانه تو جامعه ما هنوز پابرجا هستن) را هم قبول کند.

سؤال ۱۳- دوست دختری دارم که باسنش خیلی زیاد بزرگه. من فکر میکنم این شاید به این علت باشه که او ممکن است با یکی دیگه هم دوست باشه، و سؤال بعدی هم اینه که آیا سکس از پشت باعث بزرگ شدن باسن دختر میشه؟
جواب: نه، دوست عزیز، اندازه باسن ربطی به سکس ندارد و سکس از پشت هم باعث بزرگی باسن نمیشود. وقتی تو کشور اجازه چاپ مجلات و کتابهای علمی در باره مسائل جنسی ندن، نتیجه قوت گرفتن شایعات میشه. از ما به شما نصیحت این افکار را دور بریزید و از طریق اینترنت اطلاعات صحیح و علمی پیدا کنید.

سؤال ۱۴ دختران چطور جلق می زنند؟ میشه یه عکسی چاپ کنین که دختری رو تو حالت جلق زدن نشون بده؟
جواب: در باره جلق زدن دختران تو شماره های قبل جواب داده ایم، کوتاه و مختصر بگیم که جلق زدن یعنی مالش و تحریک نقاط حساس بدن که اگر ادامه یابد به آور گاسم میرسد و در پسران به خروج منی منجر میشود. حالا نقاط حساس بدن دختران که خود فرد بتونه اونو تحریک و نوازش کنه، کجاست؟ پستان و نوک پستانها، چوچوله و واژن یا همان کس. حالا اینکه این عمل تحریک چطور ی صورت میگیرد

بستگی به سلیقه طرف دارد، یکی از دست خودش استفاده میکند، یکی از فشار آب ولرم دوش توحمام یکی هم ممکنه پرقویاکیر مصنوعی یا... داشته باشد. جلق ممکن است یک نفره نباشد یعنی سکس دو نفر باهم میتونه فقط شامل این باشد که دو نفر فقط برای همدیگر جلق بزنند. اتفاقاً خیلی ها از اینکه شریک جنسی اشون براشون جلق بزند، لذت می برند. تازه این یک راه خوبی برای جلوگیری از انتقال بیماری هم هست. این هم چند عکس و نمونه:

